

م.س. ایرانف • آ. گرانفسکی • م.آ. داندامایف • گ.آ. کوشننکو

تاریخ ایران

ایران باستان



مترجمان: سیروس ایزدی
حسین تحویلی

منتشر می شود:

ایران در سده های میانه



انتشارات دنیا

بها ۲۵۰ ریال

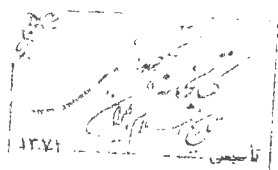
ایران باستان

ایران
باستان

۲

۲۰

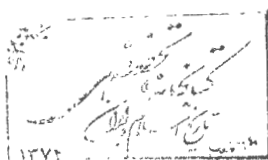
۲۰



ایران باستان

تاریخ ایران

۱ ایران باستان



م.س. ایوانف
آ. گرانفسکی
م.آ. داندامایف
گ.آ. کوشلنکو

مترجمان: سیروس ایزدی
حسین تحویلی



آثار و دنیا

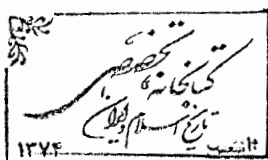
تاریخ ایران

چاپ اول فروردین ۱۳۵۹

حقوق چاپ محفوظ

تهران - خیابان انقلاب - شماره ۱۴۸۶

فهرست



- سرسخت ۹
 پیشگفتار ۱۲
 ۱. ایران در کهنترین روزگاران. فرو پاشیده شدن نظام جامعه آغازین. دولت
 عیلام ۱۸-۴۲
 شکارچیان باستانی غارهای ایران ۱۸
 گذار به کشت و زرع وزیستگاههای آغازین روستایی در باختر ایران ۲۴
 گسترش کمونهای کشت و زرع و دامداری در قلمرو ایران و رشد اجتماعی و
 اقتصادی آنها ۲۷
 فرو پاشیده شدن نظام کمون آغازین ۳۲
 عیلام در هزاره‌های چهارم تا دوم پیش از میلاد ۳۷
 ۲. ایران در پایان هزاره دوم - نیمه هزاره نخست پیش از میلاد. پادشاهی ماننا. دولت
 ماد ۴۳-۷۳
 باختر ایران در آستانه استیلای آشور و اورارتو ۴۳
 جهان‌نگشایی‌های آشور و اورارتو در ایران ۴۹
 پادشاهی ماننا ۵۳
 عیلام در نیمه نخست هزاره نخست پیش از میلاد ۵۶
 پیدایش قبیله‌های ایرانی و گسترده شدن‌شان در سرزمین ایران ۵۸

- اوستا و مراحل آغازین کیش زرتشت ۶۱
- نظام اجتماعی - اقتصادی قبیله‌های کهن ایرانی ۶۳
- پیدایش ماد مستقل. دولت ماد ۶۸
- پیدایش رمه‌داری کوچ‌نشینی و گسترش قبیله‌های کوچی در بخش‌های کوهستانی ایران ۷۰
۳. دولت هخامنشی ۷۴ - ۱۰۹
- پدید آمدن دولت هخامنشی و کشورگشایی‌های هخامنشیان ۷۴
- شورش ملت‌های مغلوب ۷۸
- اصطلاحات داریوش اول و نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی دولت هخامنشی ۸۰
- جنگ‌های یونان و ایران ۹۴
- دولت هخامنشی پس از خشایارشا ۱۰۰
- انقراض دولت هخامنشی ۱۰۴
- فرهنگ دولت هخامنشی. دین و هنر ایران در روزگار هخامنشیان ۱۰۵
۴. امپراتوری اسکندر مقدونی. دولت سلوکیه ۱۱۰ - ۱۳۱
- تسخیر آسیای صغیر، سوریه و مصر بدست یونانیها ۱۱۰
- تصرف بابل و شوش. به‌آتش کشیدن تخت‌جمشید ۱۱۳
- دگرگونی در سیاست اسکندر و تضاد در اردوگاه یونان - مقدونیه ۱۱۵
- مبارزه ملت‌های آسیای میانه علیه جهانگشایی‌های یونان - مقدونی ۱۱۶
- لشکرکشی به هند ۱۱۷
- ارزیابی سیاست اسکندر مقدونی ۱۱۸
- دولت سلوکیه ۱۲۲
- نظام اجتماعی و سیاسی دولت سلوکیه ۱۲۶
- انحطاط دولت سلوکیه. دولتهای یونان - باختر و پارت ۱۲۷
۵. دولت پارت ۱۳۲ - ۱۵۷
- پدید آمدن پادشاهی پارت و مبارزه آن با سلوکیها در باختر و کوچ‌نشینان درخاور ۱۳۲
- استیلاگری روم در خاور زمین و جنگ‌های پارتها با روم بر سر سرکردگی دربخش باختری دریای مدیترانه ۱۳۷
- آرشاکیه‌های کوچک. وضع اقتصادی و سیاسی دولت ۱۴۲
- مناسبات اجتماعی - اقتصادی و نظام دولتی پارت ۱۴۵
- مبارزه درونی در پارت در نخستین سده میلادی. رشد جدایی‌خواهی محلی ۱۵۰
- یورش سپاهیان رومی امپراتور ترایان به پارت. جنگ‌های روم و پارت در سده دوم

۱۵۲.....	آغاز سده سوم میلادی
۱۵۵.....	سقوط دولت پارت
۱۷۸ - ۱۵۸ ...	۶. ایران در روزگار ساسانیان. پدید آمدن جامعه فئودالی آغازین
۱۵۸.....	پدید آمدن امپراتوری ساسانیان
۱۵۹.....	نظام اجتماعی دولتی ایران ساسانی
۱۶۲.....	دین در ایران ساسانی
۱۶۵.....	سیاست خارجی ساسانیان در سده های ۳ تا ۴ میلادی
۱۶۵.....	ایران در سده پنجم میلادی
۱۶۸.....	جنبش مزدکی
۱۷۰.....	اصلاحات خسرو اول انوشیروان
۱۷۱.....	سیاست خارجی ایران در سده ششم میلادی
۱۷۳.....	رشد اجتماعی-اقتصادی ایران در سده ششم میلادی
۱۷۵.....	ایران در روزگار واپسین پادشاهان ساسانی
۱۷۷.....	فرهنگ ایران ساسانی
۱۷۹.....	ترتیب سنواتی رخدادهای تاریخی

سرسخن:

تاریخ دانشی است که سیر مشخص رشد جامعه بشر و قانونمندیهای آن را بررسی می‌کند.

تاریخ‌نویسان بورژوازی، به‌زیان تاریخ توده‌های مردم، توجهی بسیار به تاریخ برخی شخصیت‌ها «قهرمانها» (پادشاهان، سرداران، رجال دولتی و جز آنها) می‌کنند و بیشتر، روندهای تاریخی را به فعالیت اینان وابسته می‌سازند. در آن مواردی که تاریخ‌نویسان بورژوازی طبقات و مبارزات طبقاتی را نیز می‌پذیرند، توضیحی نادرست بر پیدایش آن می‌آورند و می‌کوشند تا نقش مبارزه طبقاتی را در روند تاریخی ناچیز جلوه دهند. آن‌ها تلاش دارند به سیادت بورژوازی، ویژگی فرا طبقاتی بدهند و برتری رشد مسالمت‌آمیز جامعه را از راه تحولات بنمایانند. رویهم‌رفته تاریخ‌نویسی بورژوازی، در درک رشد اجتماعی در موضع ایده‌آلیسم است و از این رو نتوانسته قانونمندیهای تاریخ را یکسره باز نمایند.

گام نهادن پرولتاریا بر صحنه تاریخ و پدید آمدن تئوری انقلابی مارکسیستی از سوی کارل مارکس و فریدریش انگلس که پس از آن، تاریخ به علمی راستین بدل گردید، گام اصولی تازه‌ای در رشد تاریخ بود. با تعمیم ماتریالیسم بر حوزه پدیده‌های اجتماعی، چرخشی در علم پدید آمد. و.ای. لنین درباره اهمیت این کشف کارل مارکس نوشته است: «کشف درک ماتریالیستی تاریخ و یا درست‌تر بگوییم ادامه پیگیرانه تعمیم ماتریالیسم بر حوزه پدیده‌های اجتماعی، دو کمبود اساسی تئوریهای پیشین تاریخ را از سر راه برداشت. نخست اینکه آنها در بهترین صورت، تنها بر خاستگاههای فکری فعالیت تاریخی مردمان چشم دوخته بودند و بررسی نمی‌کردند که این خواستگاه از کجا مایه گرفته، و قانونمندیهای عینی را در رشد سیستم مناسبات اجتماعی (درک نمی‌کردند) و ریشه‌های این مناسبات را در درجه رشد تولیدات مادی نمی‌دیدند؛ دوم اینکه تئوریهای پیشین به چیزی که توجه نمی‌کردند همان فعالیت توده‌های مردم بود، در حالی که ماتریالیسم تاریخی

برای نخستین بار امکان داده است که با موشکافی طبیعی - تاریخی، شرایط اجتماعی زندگی توده‌ها و دگرگون شدن این شرایط بررسی گردد».

رشد و تبدیل سرمایه‌داری پیش از انحصاری به امپریالیسم و تشدید مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی و گسترش تئوری علمی بدان انجامید که علم تاریخ بورژوازی از پایان سده نوزدهم، به‌ورطه بحران ژرف ایدئولوژیک درگلتد. بیشتر تاریخ‌نویسان بورژوازی از تئوری مبارزه طبقاتی و از پذیرفتن قانونمندی روند تاریخی دست کشیده‌اند. اینان مدعی هستند که تاریخ چیزی نیست جز مجموعه‌ای از رخدادها، تصادفی و وظیفه علم تاریخ تنها آوردن شرح این رخدادهاست. خودداری از درک علمی تاریخ و اهمیت دادن به رخدادهای پراکنده و نفی قانونمندیهای روند تاریخی، به معنای ذهنی‌گرایی در تاریخ و نادیده گرفتن امکان پیش‌بینی علمی رشد تاریخی است. تاریخ‌نویسان بورژوازی پیوسته منابع تاریخی را تحریف می‌کنند و از آن برای توجیه و تیره نظام سرمایه‌داری کار می‌گیرند.

تاریخ علمی بر آن است که زندگی مادی جامعه مقدم است و زندگی معنوی مؤخر و مشتق از آن. نیروی اصلی درسیستم مادی جامعه که ویژگی جامعه، نظام و حرکت جامعه را به‌پیش فراهم می‌سازد، همانا شیوه تولید نعمتهای مادی است. این غلم، بنیاد روند تاریخی را در پیشرفت شیوه‌های تولید، در رشد نیروهای مولده و در رشد تولید می‌بیند. مناسبات مردمان؛ مجموعه مناسبات تولیدی «ساخت اقتصادی جامعه یعنی زیربنای واقعی آن را می‌سازد که روبنای حقوقی و سیاسی را که با شکلهای مشخص شعور اجتماعی همخوان است، در بالای خود پدید می‌آورد». علم تاریخ پابای این، به‌روشن ساختن نقش اندیشه‌ها و آرمانهای اجتماعی و نهادهای سیاسی توجیهی بزرگ مبذول می‌دارد.

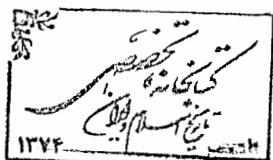
تاریخ علمی چنین می‌شمارد که تولیدکنندگان نعمتهای مادی که بی‌آن نعمتها جامعه نمی‌تواند زندگی کند و رشد یابد، سازنده تاریخ‌اند. پس، تاریخ جامعه، پیش از همه، تاریخ توده‌های زحمتکش و تاریخ خلق است. از این رو، کیش شخص‌پرستی که معنایش اغراق در نقش شخصیت‌های جداگانه در تاریخ و نسبت دادن ویژگیهای ماوراءالطبیعه به این شخصیتها و تکریم کورکورانه در برابر آنها و نادیده گرفتن نقش توده‌ها و طبقات است، برای علم تاریخ، یکسره بیگانه است. تاریخ علمی بر عکس تنورهای بورژوازی به‌مبارزه طبقاتی، چون مهمترین نیرو در رشد جامعه دارای طبقات آشتی‌ناپذیر می‌نگرد. تاریخ علمی، بر تاریخ جامعه چون روندی پیش‌تاز و پیشگام می‌نگرد که همانا تغییر فرماسیونهای اجتماعی و اقتصادی و جایگزین شدن آنها با یکدیگر

است. این علم بود که برای نخستین بار، تاریخ جهان را دوره‌بندی کرد و پنج فرم‌اسیون اجتماعی و اقتصادی را در روند تاریخ مشخص ساخت که سیادت شیوه‌های تولید - نظام کمون آغازین، برده‌داری، فئودالیستی، سرمایه‌داری و مردم‌گرایی - ویژگی‌های آن‌ها را پدید می‌آورند.

درک تاریخ چون روند تاریخی جهان، بی‌بررسی ژرف و همه‌جانبه تاریخ ملت‌های جداگانه ناممکن است. تاریخ علمی، ملت‌ها را به «تاریخی» و «غیرتاریخی» تقسیم نمی‌کند و چنین می‌شمارد که هر ملت دارای تاریخ خویش است که برغم خود ویژگی و خصوصیت‌های ملی، پیرو قوانین کلی، رشد می‌یابد.

کتابی که در دست دارید تاریخی است که دارای این ویژگی‌هاست و با تاریخ‌های شاه‌پسندانه شاهان و قصه‌های شاهکی بود و وزیری داشت تفاوت دارد. چنانکه در معرفی کتاب آمده است، این تاریخ که از سوی دانشگاه مسکو تهیه شده، نخستین تاریخ تفصیلی و اجمالی ایران در تاریخ‌نویسی روسیه و شوروی است. کتاب شامل چهار بخش است که هر چهار در یک مجموعه هستند، اما مترجمان بر آن شدند که هر بخش در کتابی جداگانه چاپ شود. دشواری مترجمان، در گردانیدن نام‌های کهن تاریخی بود که در کتاب‌های گوناگون به شکل‌های گوناگون آمده است. از این رو مترجمان از پیشنهادات خوانندگان برای اصلاح نام‌ها و نیز خط‌های دیگری که در ترجمه رفته باشد، سپاسگزار خواهند بود.

س. ایزدی



پیشگفتار

ایران، سرزمین تمدن باستانی، در جنوب باختری آسیا و در فلات ایران جای دارد و بخش بزرگ باختری آن فلات را فرا گرفته است. خاک ایران برابر است با يك ميليون و ۶۴۸ هزار کیلومتر مربع یا نزدیک به $\frac{2}{3}$ همه مساحت فلات ایران و میانگین ارتفاع آن از سطح دریا ۱۰۰۰-۱۲۰۰ متر است. این فلات از جمله حوضه‌های بسته و درونی، یعنی از فلاتهایی است که بلندترین ارتفاعاتش نه اینکه در درون، بل در گرداگرد آن است و سبب خشکی هوای آن نیز همین است. گذشته از ایران امروز، افغانستان و بخشی از پاکستان نیز در خاور فلات ایران هستند. پهناوری خاک ایران، ۱۴ بار کمتر از اتحاد شوروی است، اما از انگلستان، جمهوری فدراتیو آلمان، فرانسه و جمهوری دموکراتیک آلمان، رویهمرفته، بیشتر است. در آسیا، پهناوری ایران تنها از پهناوری چین و هند کوچکتر است.

ایران امروز، در شمال، با اتحاد شوروی هم مرز است، کرانه‌هایی در دریای خزر دارد و همسایگانش در خاور، افغانستان و پاکستان‌اند. مرز جنوبی ایران، در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند است. ایران در خلیج فارس دارای جزیره‌هایی است: قشم، لارک، هنگام، خارک و چند جزیره دیگر. در باختر ایران، کشورهای عراق و ترکیه هستند. درازای مرزهای ایران امروز نزدیک به ۸ هزار کیلومتر است که بیشتر از دو هزار و پانصد کیلومتر آن، مرز ایران و شوروی است. کوهستانها و بخشهای کوهستانی، هم چنین دشتهای که بزرگترین آنها دشت کویر و دشت لوت هستند، نزدیک به نیمی از خاک ایران را فرا گرفته‌اند و اکنون، تنها نزدیک به $\frac{1}{3}$ زمینهای ایران قابل کشت و زرع است.

هوای ایران بسیار خشک است. در سرتاسر قلمرو کشور، بجز بخش باریک و کم ارتفاع کرانه دریای خزر، بنا بر معمول، بارندگی چندانی نیست. به همین مناسبت در بخشی بزرگ از ایران، تنها بیاری آبیاری مصنوعی، کشاورزی میسر است. کانهای ایران، سرشار از ذخایر گوناگون طبیعی است، که نفت مهمترین آنها است. بنابر واپسین برآوردها، کانهای ایران دارای نزدیک به ۱۱ میلیارد تن نفت هستند که ۱۳٪ همه ذخیره نفتی جهان سرمایه‌داری و نزدیک به ۲۵٪ ذخیره نفتی

کشورهای خاورمیانه است. گذشته از این، ایران دارای ذخایر بزرگ گاز طبیعی، سنگهای آهن و مس، سرب، قلع و دیگر فلزهای رنگین، ذغال سنگ، طلا، نقره، فیروزه و جز اینهاست.

بنابر پنداری که در ادبیات علمی، گسترشی بسیار دارد، نام سرزمین «ایران» ریشه‌اش در نام قبایل کهن ایران است که خود را «آریایی» می‌نامیدند و سرزمینی که در آن می‌زیستند آریانا نام داشت. در اروپا و آمریکا تا دهه چهارم سده بیستم، ایران را بنابر معمول، پارس می‌نامیدند. این نام کشور، سرچشمه‌اش نام یونانی کهن بخش جنوب باختری ایران - پارس یا پرسو - است (که مرزهای آن، در اساس با استان فارس ایران امروز یکی است) و کانون آغازین دولتهای باستانی ایران - هخامنشی و ساسانی - بوده است. سپس، در جهان باستان، در یونان، اروپا، آمریکا و دیگر بخشهای جهان، همه ایران را پارس نامیدند. واژه‌های «پارس» و «فارس» (شکل دوم در زیر تأثیر گویش عربی پدید آمده است) و فارسی (زبان فارسی) از همان پارس ایران کهن ریشه گرفته است. در خود ایران و در کشورهای خاور نزدیک و خاورمیانه، همواره این کشور را ایران می‌نامیدند. در سال ۱۹۳۵ میلادی، حکومت ایران از همه دولتهای خارجی خواست که از آن پس این کشور را ایران بنامند، که چنین نیز شده است. در ادبیات اروپای باختری و آمریکا، امروز هم اغلب، نام «پارس» به کار می‌رود. در اتحاد شوروی نام کشور و دولت «پارس» دیگر بکار نمی‌رود و جای خود را به نام «ایران» داده است.

باید یادآوری کنیم که واژه «ایران» در ادبیات علمی، گهگاه همچون اصطلاحی جغرافیایی، مفهومی گسترده‌تر دارد. در این مورد، ایران فراگیرنده همه فلات ایران و کوههای گرداگرد آن و بسختی دیگر، فراگیرنده قلمرو ایران، افغانستان و منطقه بلوچستان پاکستان است.

جمعیت ایران در پایان سال ۱۹۷۶ میلادی ۳۳/۶ میلیون نفر بود. پرشمارترین ملیت کشور، پارسیها یا فارسیها هستند که کمتر از نیم جمعیت همه کشوراند. زبان فارسی، زبان دولتی (رسمی - م.) کشور است. نیمه بزرگتر دیگر جمعیت کشور، اقلیتهای ملی، قومی و قبیله‌هایی هستند که به زبانهای دیگر که از زبانهای فارسی و ایرانی (زبانهای ایرانی: فارسی، کردی، لری، بختیاری، بلوچی، مازندرانی، گیلکی و جز اینها) تفاوت دارند و به زبانهای گوناگون ترکی، زبانهای عربی، ارمنی و آشوری سخن می‌گویند. آذربایجانیهای ایران در میان اقلیتهای ملی که به زبانهای ترکی سخن می‌گویند، پرشمارتر از همه و پس از فارسی‌زبانان از نگاه شمار، جای دوم را دارند و ۱/۵ همه مردم ایران هستند. در میان دیگر اقوام ترکی زبان، باید از ترکمنها، قشقاییها، شاسونها، افشارها و قبیله‌های بهارلو، اینانلو و نفر از ائتلاف عشیره‌بی‌خمسه در فارس و جز اینها نام برد. بخش بزرگی از قشقاییها، بختیاریها، لرها، بلوچها، شاسونها، قبیله‌های خمسه و دیگران تا امروز هم زندگی کوچ‌نشینی دارند.

در این کتاب، همه تاریخ ایران، پیرو اصول اساسی دانش تاریخ شوروی درباره رشد جامعه بشری، به چهار بخش بزرگ تقسیم می‌شود: ۱) تاریخ باستانی ایران، ۲) ایران در سده‌های میانه، ۳) ایران در دوران نوین، ۴) تاریخ ایران در روزگار پسین. این دوره‌بندی، بنیادش بر چگونگی و سطح رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است، که عاملی سرنوشت‌ساز در رشد جامعه بشر بوده است. بخش تاریخ باستانی ایرانی، درباره آثار زندگی انسان در سرزمین کنونی ایران، نظام جامعه آغازین و پدیدار شدن مناسبات طبقاتی و نخستین اداره‌های دولت در این سرزمین است. هنگام نگارش این بخش بسیار کهن تاریخ ایران از آخرین آگاهی‌هایی که در کاوش‌های باستان‌شناسی بدست آمده، بهره‌گیری شده است. فصلی از این بخش به دولت هخامنشی - نخستین «دولت جهانی» در تاریخ - اختصاص داده شده است. از ویژگی‌های دولت هخامنشی و دولت سلوکیه که پس از افتادن این دولت به دست اسکندر مقدونی پدید آمد و نیز از ویژگی‌های دولت پارت و دولت ساسانیان، بویژه در نخستین دوران هستی آن، این بود که در این دولت‌ها پایای گسترش بزرگ مناسبات برده‌داری، زندگی کمونی هم در بخش‌های واپسمانده، بر جای بوده است.

با پدید آمدن و رشد مناسبات فئودالی در دولت ساسانیان، دوران تاریخ باستان پایان می‌رسد و تاریخ سده‌های میانه ایران آغاز می‌گردد که ویژگی‌اش همانا سیادت مناسبات فئودالی به هنگام بر جای بودن بقایای بزرگ زندگی پیش از فئودالی و روش برده‌داری در بخش‌های گوناگون کشور بوده است. ایران، در روزگار سده‌های میانه بارها به تصرف بیگانگان (اعراب، قبایل ترک، مغول‌ها و دیگران) در آمد و بخشی از دولتهائی گردید که این کشورگشایان، ساخته بودند (خلافت تازیان، دولت ترک - سلجوقی، امپراتوری مغول، دولت تیمور، دولتهایی که سرکردگی دودمانهای ترکمن قراقوینلو و آق‌قوینلو بودند و جز اینها). ملوک‌الطوایفی فئودالی و حکومت‌های فئودالی گوناگون و می‌توان گفت که جنگ‌های مداوم فئودالی، از ویژگی‌های تاریخ سده‌های میانه ایران بوده است.

ایران در روزگار باستان، در همسنجی با دیگر کشورها، دولتی بود پیشرفته، اما یورش‌های خانمانسوز بیگانگان و جنگ‌های میان فئودال‌ها و برادرکشی که می‌توان گفت همواره بوده است و تاخت و تازهای تاراج‌گرانه قبیله‌های پرمشمار کوچ‌نشین بر مناطق زیست مردم اسکان یافته در قلمرو ایران، به‌خرابی شهرها و روستاها و شبکه‌های آبیاری انجامید که بازسازی آنها به‌زمان و کار بسیار نیاز داشت و بازدارنده رشد اقتصادی و اجتماعی کشور بود. همه اینها توأم با تأثیر دین... و دینیاران واپسگرا بدان انجامید که ایران در آغاز تاریخ نوین، کشوری بود واپسمانده و در آنجا مناسبات فئودالی سده‌های میانه و گهگاه مناسبات تولیدی فئودالی - پدرسالاری فرمانروا بوده است.

در دوران تاریخ نوین، هنگامی که در دولتهای پیشرفته اروپا مناسبات

بورژوازی رشد یافته و استوار می‌گردید، ایران زیون و واپسمانده نمی‌توانست با استیلای کشورهای سرمایه‌داری رویارویی کند و رفته رفته، به‌نیمه مستعمره آنها بدل گردید. تنها از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی بود که مناسبات بورژوازی در ایران پدید آمد. انقلاب بورژوازی ضدامپریالیستی ایران در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱ (انقلاب مشروطیت - م.) که انقلاب سال ۱۹۰۵ روس محرک آن بود، پر اهمیت‌ترین رخداد در آغاز سده بیستم بوده است. سپاهیان امپریالیستها - روسیه تزاری و انگلستان - و نیز نیروهای ارتجاع ایران، انقلاب ایران را سرکوب کردند. وابستگی نیمه استعماری ایران به‌دولتهای امپریالیستی و نیز حکومت ارتجاعی دارودسته فتودالها، همچنان بر جای ماند.

تاریخ روزگار پسین ایران، پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، که سرآغاز دگرگونی ریشگی در تاریخ بشر گردید، آغاز گشت. انقلاب اکتبر که سخت‌ترین ضربتها را بر همه سیستم امپریالیستی و بویژه بر سیستم استعمارزده بود، موقعیت ملتهای خاورزمین و از جمله، خلقهای ایران را درمبارزه ضدامپریالیستی و در راه استقلال ملی نیرو بخشید. تحکیم رفته رفته مناسبات سرمایه‌داری، افزایش تأثیر طبقه کارگر بر زندگی سیاسی کشور، مبارزه همه نیروهای دمکراتیک و پیشرفته علیه امپریالیستهای بیگانه و ارتجاع داخلی ایران، ویژگی تاریخ روزگار پسین ایران است.

در پانزده سال اخیر رشد بزرگ صنایع دیده می‌شود و از جمله رشته‌هایی یکسره نوین - فلزگدازی، پتروشیمی و جز اینها - پدید آمده است. ایران با بهره‌گیری از درآمدهای سرشار نفت به‌کشوری کشاورزی و کشاورزی - صنعتی بدل می‌گردد. اصلاحات ارضی پایان دهه ششم - آغاز دهه هفتم که با شرایطی سودمند برای ملاکانی که به‌سیستم بهره‌کشی بورژوازی روی آوردند سودمند برای شرکتهای بزرگ سرمایه‌داری و سردمداران کولاک روستاها انجام گرفت، به‌گسترش پرشتاب مناسبات سرمایه‌داری در کشاورزی منتهی شد. اکنون، ایران نمونه کشور واپسمانده نیمه مستعمره دیروزی است که در راه سرمایه‌داری گام نهاده است.

مؤلفان، هنگام نوشتن این کتاب از ادبیات شوروی و خارجی - هم اروپای باختری و هم ایران - بهره گرفته‌اند.

«تاریخ ایران» کتاب درسی برای دانشجویان مدارس عالی (شوروی - م.) است. مؤلفان امیدوارند که این کتاب مورد استفاده معلمان دانشگاهها و مدارس و نیز دایره گسترده خوانندگان باشد.

گروه مؤلفانی از دانشمندان ایرانشناس مسکو و لنینگراد این کتاب را

نوشته‌اند:

فصلهای ۲ و ۱ از آ. گرانفسکی، دکتر در علوم تاریخ،

فصل ۳ از م. آ. داندامایف، دکتر در علوم تاریخ،

فصلهای ۴ و ۵ از گ. آ. کوشلنکو، دکتر در علوم تاریخ، فصلهای ۶-۸ از زنده‌یاد،

پروفسور ای.پ. پتروشفسکی، دکتر در علوم تاریخ است.
پیشگفتار، فصلهای ۱۴-۱۹ و فصلهای ۲۱-۳۲ و پسگفتار را نیز پرفسور
م.س. ایوانف، دکتر در علوم تاریخ نوشته است.
فصل بیستم هم بقلم بانو ن.گ. بلوا است.
مؤلفان با آگاهی بر این که این کتاب که نخستین تلاش در ادبیات روسیه و
شوروی برای نوشتن تاریخ جامع و کوتاه ایران از کهنترین روزگاران تا دوران
ماست، نمی‌تواند بی‌کمبود باشد از خرده‌گیری و پیشنهادات سپاسگذار خواهند بود.

ایران باستان



ایران در کهنترین روزگاران

فروپاشیده شدن نظام جامعه آغازین

دولت عیلام

شکارچیان باستانی آغازین

غارهای ایران

رد و نشان زندگی انسان در مرحله‌های آغازین پاله‌تولیت، هنوز در ایران یافت نشده است. ابزار انسانهای شیل^۱ و آشل‌گونه^۲، در ماوراء قفقاز و کشورهای جنوب باختری آسیا، در آنسوی غرب ایران دیده شده است. در نزدیکی مرزهای ایران، در کردستان عراق، زیستگاه آشل (نزدیک به ۴۰۰ تا ۲۰۰ هزار سال پیش) مورد پژوهش قرار گرفته است. بی‌شک مردمان روزگار پسین آشل در ایران هم می‌زیسته‌اند و

۱. دوران آغازین عصر حجر - م.

۲. تمدن شل، اصطلاحی است باستانشناسی برای فرهنگ دوران آغازین پاله تولیت (نزدیک به ۸۰۰ تا ۳۰۰ هزار سال پیش). این نام از بازیاافتهایی است که در کنار شهر شل (Chelles) در نزدیکی پاریس بدست آمده است. فرهنگ شل در اروپای جنوبی و مرکزی، جنوب آسیا و بخشی بزرگ از افریقا گسترش داشته است. ابزار سنگی تمدن شل، تکه‌های سنگ و کوارتز و ابسید بوده و به احتمال از چوب و چماق نیز کار می‌گرفته‌اند. مردمان (پسته کانتروپ، سینانتروپ و شکل‌های باستانی مردم نزدیک به اینها) در ریه‌های آغازین می‌زیستند و کارشان شکار و گردآوری قوت بوده است - م.

۳. تمدن آشل، تمدن مرحله پایین‌تر پاله تولیت است که در آغاز دوران یخبندان، در باختر اروپا، جنوب خاوری اروپا، در قفقاز، آسیای میانه و آسیای جنوب باختری گسترش داشته است. این نام از نخستین بازیاافتهایی است که در سن آشل (Saint-Acheul) در حومه شهر آمین (فرانسه) بدست آمده است. قبیله‌های روزگار تمدن آشل که در مرحله آغازین نظام جامعه کمونی بودند، کارشان گردآوری قوت و شکار گروهی بوده است. ابزار آنها نیز ابزار تیز سنگی برای بریدن و تراشیدن بوده است - م.

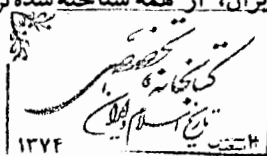
بازیافتهای آنسوی خاورایران، در ترکمنستان، یعنی آلات برنده آن روزگار که نمایانگر فرهنگ آسیای جنوب باختری است، بر این نکته گواهی می‌دهند.

از بازیافتهایی که در خودایران بدست آمده است روشن می‌گردد که انسان از دوران موسستیه («پاله نولیت میانه»)، در همه جای این سرزمین می‌زیسته است. آثار این دوره در باختر ارومیه در خاور دشت کویر، در فارس و در دیگر بخشها و بیشتر از همه در لرستان و کردستان یافت شده است. همه آنها در غارها و در حفره‌های زیر خرسنگها پیدا شده‌اند. هنوز زیستگاه مردمان دوران پاله نولیت در ایران دیده نشده است. آغاز فرهنگ دوران پاله نولیت به یکصد هزار سال پیش می‌رسد و دوران پسین آن که تاریخش در اروپا به شیوه رادیو کربنیک مشخص گردیده، از آن ۵۵ تا ۳۵ هزار سال پیش است. برخی از دانشمندان بر این اندیشه‌اند که در ایران آثاری از یکصد هزار سال پیش هم هست. اما، بازیافتهای دوران میانه پاله نولیت در ایران، در اساس همچون آثار موسستیه پسین ارزیابی می‌شوند و تاریخ‌گذاری رادیو کربنیک غار گنجی (در جلگه خرم‌آباد در لرستان) و غار شنیدر (در منتهی‌الیه شمال خاوری عراق)، روزگاران ۵۰ تا ۴۰ هزار سال پیش را نشان می‌دهد.

دوران موسستیه همزمان است با پایان واپسین دوران میان یخبندانها و نخستین مرحله واپسین یخبندان در اروپا. در روزگار همزمان با دوران یخبندان در شمال، در کوههای ایران یخبندان بیشتر شده و هنگامی که به اوج خود رسید، مرزهای برف، بسیار پایینتر آمده بود. در ضمن، نم‌های فلات افزایشی چندان نیافته و هرچند که از امروز بیشتر بود، اما هوا همچنان بسیار خشک بوده است. رستنیهای دشتها، بیشتر بودند و جنگلها، بخشهای بزرگتری از کوهستانها را پوشانیده بودند. جهان جانوران، در دوران موسستیه نزدیک به جهان جانوران در ایران امروز بوده است.

شکل اساسی معیشت در دوران موسستیه، شکار جانوران بزرگ بود و در ضمن، بسیاری از کمونها، جانوران مشخصی را شکار می‌کردند. کار شکار، گروهی بود. گذشته از کمونها که کار و فعالیت مشترک و رشته‌های نزدیک خویشاوندی آنان را به یکدیگر پیوند می‌داد، اتحادیه‌هایی از گونه قبیلله‌های آینده - «طلیعه قبایل» - بودند و کمونهایی که سنتهایی مشترک در تهیه ابزار و آداب مشترک زندگی و به احتمال، خویشاوندی مشخصی داشتند، در این اتحادیه‌ها بودند. چنین می‌نماید که در زاگرس ایران و عراق که در آنجا زیستگاههای گوناگون آن دوران یافت شده است، چنین اتحادیه‌هایی بوده است.

غار کسوه بیستون و یا بهستون، همان کوهی که در آن سنگ نبشته داریوش اول کنده شده، در میان آثار دوران پاله نولیت ایران، از همه شناخته شده تر بوده و در سال



۱۹۴۹ مورد پژوهش قرار گرفته است. این کوه سنگهای آهک، در کنار راهی است که بین‌النهرین را در روزگار باستان به ایران ارتباط می‌داد و در میان کرمانشاه و همدان، در کنار جلگه و در بالای چشمه‌ای که آبش یخ نمی‌زند، قامت برافراشته است. ۲/۳



کوه بیستون (بهستون)

استخوان فراوان جانورانی که شکارچیان دوران موسستیه در این غار بر جای گذاشته‌اند، استخوان گوزن و نزدیک به ۱/۳ آن، استخوان اسبهای وحشی بوده است. این نه تنها بر فراوانی این جانوران که بگونه‌ای گسترده در جنگلهای نزدیک آنجا (گوزنها) و در دشت جلگه روبروی غار (اسبهای وحشی) رشد می‌کرده‌اند، بلکه هم‌چنین گواهی است بر سنتهای همیشگی و دیرپای شکار «بی‌ستونیا».

بزار دوران موسستیه با معیشت از راه شکار، سخت وابستگی دارد. در بیستون، گنجی و دیگر غارهای ایران تیغه‌هایی (که از جمله، آنها را برسرینزه می‌گذاشتند)، بیلچه‌گونه‌هایی (برای کندن پوست که از آن جامه می‌ساختند) و «کارد»هایی یافت شده است که برای روزگار خود، بسیار «مرغوب» بوده‌اند.

انسانهای نئاندرتال مروج فرهنگ موسستیه در حوزه‌های گوناگون هستی آن دوره بوده‌اند. در بیستون بقایای ناچیزی از این مردمان کشف شده است. بازیاافتهای شنیدر تصور بیشتری درباره نئاندرتالهای شمال زاگرس به‌ما می‌دهد.

در مرز پاله نولیت میانه و بالایی، انسانی به گونه امروزی -homosapiens- می زیسته است. از این روزگار است که آهنگ رشد کارهای معیشتی و جامعه، شتابی بیشتر می گیرد، ابزار فراوان دیگری پدید می آید، اسلحه و شیوه های شکار تکامل و ماهیگیری گسترش می یابد، نظام طایفه ای شکل می گیرد و قبیله ها پدید می آیند.

در زاگرس ایران و عراق در مرحله های آغازین پاله نولیت بالایی که می توان گفت سر آغازش نزدیک به ۳۵ هزار سال پیش بوده است، فرهنگ بارادست گسترش داشته است. در غار خار در نزدیکی بیستون و در زیر خرسنگ و ارواسی در کرمانشاه نیز، چون در شنیدر در عراق، لایه های دوران میانه پاله نولیت و بالاتر از آنها، لایه های دوران بارادوست و سپس لایه های دوران پسین پاله نولیت رشد یافته تر و در زاگرس فرهنگ زارزی دیده شده است.

ایران با سرزمینهای همسایه اش در یکی از بزرگترین اشتراکهای فرهنگی رشد یافته تر بود که بخش خاوری و جنوبی دریای مدیترانه را هم فرا می گرفت. در این کشورها، گذشته از شکار جانوران بزرگ، به دام انداختن جانوران کوچک و نرم تنان خوردنی، و نیز گردآوری نباتات که در پایان این دوران اهمیتی بزرگ یافته بود، بسیار زود نقشی بزرگ پیدا کرد. همه اینها گویای آن است که در این بخشها، در دوران پیشرفته تر پاله نولیت، هرچند که شکارچیگری همچنان از اهمیتی برتر برخوردار بوده، اما دچار بحران شده بوده است. یکی دیگر از ویژگیهای مشترک این دوران آن است که در اینجا میکروولیتها - فراورده های خردسفالین که بخشی از ضمیمه های ابزارهای پیچیده و نیز سر پیکان بود - بسیار زود پدیدارگشت (کمان نیز در اینجا بسیار زود ساخته شد).

لایه های مرحله های پسین فرهنگ زارزی (در غار خار و غیره) که نمایانگر شمار بسیاری از میکروولیتهای دارای اشکال «هندسی» درست هستند به هزاره یازدهم تا نیمه هزاره دهم پیش از میلاد تعلق دارد و از نگاه دوره بندی باستان شناسی، یا از دوره پایان پاله نولیت و یا از دوره مزولیت (و در دوره بندی که در آن مزولیت مشخص نگردیده، از آن دوره «پروتونولیت») هستند. در آن هنگام بود که در این بخشها، نخستین گامها در راه دامداری و کشت و زرع برداشته شد. در دیگر بخشهای ایران، این روندها در روزگاری دیرتر انجام گرفتند و مردم دیرزمانی به سنتهای کهن و بیشتر از همه به سنتهای شکار ادامه دادند. اما در ضمن، ویژگی فن سفال سازی و مرحله های تکامل آن، از بسیاری جهات، همان بود که در زاگرس بوده است.

از لایه های زیرین غار کمر بند و غار خاتو، باز یافته های اساسی درباره این روزگار، در خاور ایران بدست آمده است. این غارها در درامدگاههای آهکی جلگه کرانه دریای مازندران، در باختر بهشهر است. لایه های آغازین نمایانگر تمدن آنها،

مربوط به پایان هزاره یازدهم تا هزاره دهم پیش از میلاد است. اندکی پیش از آنکه این غارها زیستگاه مردمان شوند، سطح دریای مازندران پایین تر رفته بود، اما دریا، دیرگاهی همچنان در نزدیکی غارها بود و باشندگان غارها ماهی دریایی و سگ آبی می گرفتند و در جنگل، گوزن شکار می کردند. آنها سگ داشتند و از کمان کار می گرفتند. در میان ابزار این دوره، میکرولیت‌های فراوان هندسی، پیکان و ابزار تراش دیده می شود.

نزدیک به نیمه نخست هزاره هشتم پیش از میلاد، در غار خاتو مردمانی می زیسته اند که ابزاری از این دست می ساختند، اما خوراک گوشت آنها، در اساس، جوندگان کوچک بوده است. بگمان، این نکته به دگرگونی شرایط طبیعی و کاهش یافتن جانوران بزرگ در اطراف، وابستگی داشته است. سپس، دشتها با گیاهان سرشارشان، برای روزگاری گذرا برتری یافتند؛ در لایه های کمر بند، از پایان هزاره هشتم تا آغاز هزاره هفتم، بیشتر استخوانهای فراوان جانوران، استخوان آهوست. «آهوی مزولیت»، نمایانگر واپسین دوره زندگی شکارچیگری در این بخش بوده است.

پس از آن، در اساس، بیشتر از دامهای خانگی بهره می گرفتند. در لایه های واپسین سده های هزاره هفتم و آغاز هزاره ششم، استخوانهای آنها (گوسفند، بز و نیزخوک وحشی و گاو) نه تنها بیشتر است، بلکه ۲۵٪ استخوانها از آن دامهای جوان است که روند اهلی کردن دامها را می رساند. در دوران پس از آن، تا نیمه هزاره ششم، این درصدی به پنجاه می رسد و گواهی است بر پیدا شدن دامداری و در همین دوران ضمام سفالین داس نیز گسترش یافته و ظروف خشن گلین پدیدار شده است. از نیمه دوم هزاره ششم، ابزاری از گونه نئولیت، تبر و جز اینها و در لایه های نیمه نخست هزاره پنجم، سفالهای ظریف نقش و نگار دار که از ویژگی برخی از بخشهای شمال ایران است، دیده شده است. رشد اقتصادی کمر بند و خاتو، با استناد به این بازیافته ها، در میان مردم محل انجام می گرفته، اما در تماس با بخشهایی که پیشرفته تر بوده اند، شتابی بیشتر یافته است.

گذار به کشت و زرع و زیستگاههای

آغازین روستایی در باختر ایران

آن ناهم‌هنگی که در پایان دوره پاله نولیت در رشد اقتصادی بخشهای گوناگون جهان کهن می بینیم، در روزگار پس از آن ژرفتر می شود. رشد با شتاب، بویژه نمایانگر آسیای جنوب باختری (از جمله باختر ایران) است که در آنجا در صنعت سنگ و سپس در بدست آوردن فلزات، نوآوری هایی شده بود و با داشتن سطح یکسان تکنیک سنگ و فلز (که اغلب در زمانهای گوناگون بوده است)، در همسنجی با بسیاری از سرزمینهای دیگر، پیشرفتی ژرف و سریع در دیگر رشته های اقتصاد و مناسبات

اجتماعی پدید آمده بود. کشت و زرع و دامداری، پیش از همه در مناطق کوهستانی زاگرس، تاور، روسیه و فلسطین پای گرفت.

آغاز دوران مورد بررسی در تاریخ این سرزمینها، با گذار میان دو مرحله اساسی نظام جامعه آغازین - وحشیگری و بربریت در جدول ل. مورگان - همخوان است. انگلس این دوران را چون «دورانی که در آن، بیشتر، فراورده‌های آماده طبیعت تصاحب می‌شده است» («وحشیگری») و «دوران انجام دامداری و کشت و زرع...» فرا گرفتن شیوه‌های افزایش تولید فراورده‌های طبیعت بیاری فعالیت انسان» («بربریت») نامیده است.

در پرتو مجموعه‌ای از سببهای گوناگون بود که در بخشهای نامبرده در آسیای جنوب باختری، گذار به شکل‌های تازه اقتصاد بسیار زود، انجام گرفت. در پایان دوران پاله ثولیت بود که این بخشها به تمدنی گام نهادند که در آن، گونه‌های نوین ابزاری که نمایانگر دوران پس از آن بود نمایان گردید و زندگی شکارچیگری و جستجوی خوراک ویژگیهای تازه‌ای یافت و با تأمین زندگی جمعیتی که برای آن روزگار پرشمار بود، به‌واسطه مرز رشد خود رسید. تغییر هوا نیز به‌شتاب این روندها یاری کرد: نزدیک به هزاره یازدهم - هزاره دهم پیش از میلاد، در ایران و بخشهای همجوارش هوا گرمتر و خشک‌تر شد (نزدیک به همان زمان در شمال آسیا و اروپا دوران یخبندان به پایان رسیده بود).

در مناطق کوهستانی آسیای جنوب باختری، نیاکان جانوران عمده اهلی می‌زیسته‌اند و پیشینیان بسیاری از نباتات مورد مصرف و از جمله گندم و جو که اساس کشت و زرع در بخش باختری جهان کهن گردیدند، رشد و نمو می‌کردند. جو و گندم خودرو در مناطق کوهستانی سوریه و فلسطین، و در کردستان و لرستان گسترشی بس بزرگ داشتند. بنابر بازیاافتهای باستانشناسی، در همین منطقه بود که برای نخستین بار کشت این دانه‌ها آغاز گردید. دامداری نیز برای نخستین بار در آسیای جنوب باختری پدید آمد (گواهی در دست است که آغاز دامداری، در کردستان بوده است). دامداری و کشت و زرع از همان آغاز پای گرفتشان رویهمرفته، در یک زمان آغاز گردیدند و این پیشرفت در آن روزگار به پدید آمدن اقتصاد به هم پیوسته زراعتی - دامداری انجامید. در هزاره‌های یازدهم - دهم پیش از میلاد، باشندگان زاگرس ایران و عراق، در خوراک خود همواره دانه‌های گیاهان خودرو را بکار می‌بردند و بهرام کردن جانوران آغاز کردند. در آستانه هزاره نهم، در این مناطق، بی‌چون و چرا بز و گوسفند اهلی بوده است (بیشتر آنها را تا یکسالگی نگاه می‌داشتند) که اغلب، گوشت خوراکی را می‌دادند و غله‌ساب، هاون، دسته هاون و اجزاء کارد دروی بسیاری نیز از آن روزگار

بدست آمده است. کشت دانه‌ها آغاز گردید که هنوز پایه‌پای برداشت گیاهان خودرو انجام می‌گرفت. در همان هنگام، زیستگاه‌هایی نیز پدید آمدند که به احتمال، در آغاز همچون زیستگاه موسمی مردمی بود که در غارها می‌زیسته‌اند. سپس در برخی از زیستگاه‌ها، زندگی دایمی‌تر گردید، مساحت آنها افزایش یافت و اقتصادشان دیگر امکان می‌داد که مردم بسیاری که در يك مکان گرد آمده بودند، تغذیه شوند. در آن روزگار، مردم در کلبه‌ها و یا در زاغه‌هایی می‌زیسته‌اند که کف زمینش سنگفرش شده بود.

در ایران، تپه آسیاب (در کنار قره‌سو، در نزدیکی کرمانشاه) که در آنجا زاغه‌هایی به قطر نزدیک به ده متر، و لایه زیرین تپه گنج دره (در جلگه گاماس آب بخش هرسین) از زیستگاه‌های آن دوران هستند. وسایل گلین آنها که ویژه فرهنگ مردم آن روزگار زاگرس است، از دوران مزولیت است اما فرآورده‌های سنگی نتولیت گونه هم در آنجا دیده می‌شود که بسیار خشن هستند و برخی از آنها پرداخت هم شده‌اند.

بررسی‌های رادیو کربنیک آثار آن روزگار که از جلگه‌های شنیدرو گنج دره به دست آمده است نشان می‌دهد که اینها از پایان هزاره دهم تا نیمه هزاره نهم هستند. اما آثاری از این گونه، هزار سال پس از آن هم بوده است. اینها، رویهمرفته، از نگاه ویژگی اقتصادی، از آن روزگار رشد دآمداری و زراعت هستند که در آغاز با برتر بودن شکار و جستجوی خوراك و سپس با کمتر شدن اهمیت این دو همراه بوده است. در دوران پس از آن، شکل‌های تازه معیشت نقشی برتر یافتند. مرز میان این دو دوره را می‌توان بگونه‌ای شرطی، پیدا شدن زیستگاه‌هایی برشمرده که خانه‌های گلی درازمدت داشته‌اند.

نخستین شیوه‌های ساختمان خانه‌های گلی و معماری آغازین در لایه‌های گنج دره که تاریخش نیمه هزاره هشتم و آغاز هزاره هفتم است، پژوهش شده است. در لایه زیرین، دیوارهایی از گل و خشته‌های برجسته گلی بدرازای تا یکمتر و قطعات ساختمانی با روکش گلی یافت شده است؛ خانه‌ها نظم و ترتیبی ندارند و بهم چسبیده‌اند. پس از آن اتاق‌های مستطیل با اجاق، از گل و خشت ساخته شده و در لایه بالاتر، خانه‌ها با خشته‌ای کوچکتر هستند. از رد سمی که درخشته‌های لایه نخستین است چنین برمی‌آید که هنگامیکه خشته‌ها در زیر آفتاب خشک می‌شدند، دام‌ها روی آنها راه رفته‌اند. استخوان‌های جانورانی که از تپه بدست آمده، در اساس، از جانوران اهلی و بیشتر از همه، بی‌چون و چرا، از آن بز اهلی شده است. غله‌سایها، هاونها و جز اینها و نیز دیواره‌های گلی برای نگاهداری غله و ظرفی بزرگ با جداری به قطر چهار سانتیمتر گواه گسترش بزرگ خوراك نباتی است. این ظرف سفالین یکی از کهنترین ظرف‌ها در آسیای جنوب باختری است. در لایه‌های بالایی گنج دره، ظرف‌های کوچکتر، اما مرغوب‌تر که در کوره‌های مخصوصی پخته شده‌اند، دیده می‌شوند.

برخی آثاری هم که در شمال خاوری لرستان در تپه عبدالحسین (در جلگه هوا) یافت شده، از همین دوره است؛ در اینجا ساختمانهای گلی پیش از سفال بوده است. در بخش دیگر از لرستان، در جلگه هولیلان، تپه گوران حفاری شده و تحولات فرهنگی پایان هزاره هشتم و نخستین سده‌های هزاره هفتم پژوهش گردید است. در آغاز، در اینجا در زاغه‌ها و کلبه‌ها می‌زیسته‌اند و ظروف گلین در آنجا نبود، اما سپس سفال و پس از آن خانه‌های گلی نمایان می‌شوند. ساختمان و آرایش آن‌ها، رفته رفته بهتر گردیده، دیوارها رفته رفته، با گچ سفید و سرخ پوشیده شده و کف زمین نیز آرایش یافته است. در گوران، بسیار زود، روی سفال نقش و نگار کشیده‌اند و در آغاز، این نگاره‌ها بشکل خط‌های کوچکی بوده است. از نیمه هزاره هفتم، نگاره‌ها تا اندازه‌ای پیچیده‌تر می‌شوند. سفالهای دارای نقش و نگار هندسی از این دست، در کردستان و برخی از بخش‌های دیگر هم هست.

در پایان هزاره هشتم تا هزاره هفتم، در زیستگاه‌های زاگرس، برتری یکسره با اقتصاد زراعتی - دامداری بوده است. اغنام و دانه‌ها در پی اهلی شدن و پرورش یافتن درازمدت، نشانه‌هایی از دگرگونیهای ژنتیک یافتند؛ کشت حبوبات آغاز شده بود، خوک را اهلی کرده بودند و احشام نیز رفته رفته، رام می‌شدند. همچنان که فن سفال‌سازی سنت مزولیت برجای بود، از فراورده‌های دارای شکل ثولیت - تبرهای پرداخت شده و دستبند و جز اینها، به‌گونه‌ای گسترده کار می‌گرفتند.

زیستگاه‌های دارای فرهنگی از این دست، در هزاره هفتم پیش از میلاد در نوار دامنه زاگرس پدید آمده بود. اما، در هزاره هشتم در تپه ماهورهای دشت دهلران در شمال باختری خوزستان که در آنجا تپه علی‌کش حفاری شده، زیستگاه‌هایی بوده است. نخستین باشندگان این جایها، پیش از آن که در آنجا ساختن ظروف گلین آغاز گردد (این ظرفها در پایان هزاره هفتم در دهلران پدیدار شده است)، از زاگرس پایین آمده‌اند و ابزار آغازین علی‌کش به‌روزگار آسیاب زاگرس نزدیک است. از همان آغاز آمدن مردمان برای زیست در علی‌کش، جو و گندم دارای نشانه‌هایی از پرورش بوده و بخشی از استخوانهای جانوران در آنجا از بز اهلی بوده است. در هزاره هفتم، در میان بذره‌های خانگی که در آن هنگام اساس خوراک گیاهی بوده، جو بی‌سبوس شش ردیفی - شکلی که در روند گزینش و پرورش غله در همسجی با منطقه رشد آغازین غلات، در شرایط طبیعی بدست آمده بود - دیده شده است. ابزار ویژه کندن زمین و کلنگ‌های سنگی نیز پدید آمده بود.

در لایه‌های علی‌کش که از آن واپسین سده‌های هزاره هفتم است، گردن‌بندهایی از مس کوفته یافت شده است. برای هزاره‌های هشتم - هفتم، فراورده‌های فلزی در

تاور پیدا شده و دو - سه هزار سال پیش از آن، در تاور و در بخشهای همسایه‌اش، در تقاطع تاور و زاگرس گردن‌بندهایی از مس می‌ساخته‌اند. در هزارهٔ هفتم هم، مس در اساس برای زینت بوده، اما ابزار مسی نیز پدیدار شده بودند؛ در باز یافت‌های هزارهٔ ششم ایران نیز، این ابزارها هستند.

گسترش مس و فن فراهم آوردن آن، از بسیاری جهات پیامد مناسبات مبادله‌یی بوده است. آخر (گِل اُخری - م.)، نمک و نیز اُسید (شیشه آتشفشانی که پس از شکسته شدن تیز و برنده می‌شود) از راه مبادله بدست می‌آمد. پیش از پیشرفت در فلزگدازی در هزارهٔ چهارم، ابزاری که از این سنگ بدست می‌آمد، در آسیای جنوب باختری گسترش بزرگ داشت و از آن بسیار کار می‌گرفتند. سنگ اُسید از منطقه‌ای به منطقه دیگر که از جای استخراجش در کوه‌های ترکیه، بسیار دور بود - می‌رفت. در پایان هزارهٔ هشتم - هزارهٔ هفتم، این سنگ در زیستگاه‌های جماعت‌های زاگرس (و سپس تا شمال باختری ایران و در جنوب تا شوش، فارس و جز اینها)، در شمال بین‌النهرین، سوریه و فلسطین گسترش یافت. سبب گسترش برخی بذرها نیز که از شکل‌های خودرو پدید آمده و تنها در برخی نواحی می‌رویند، در هزارهٔ هفتم، ارتباط چند مرحله‌یی میان کمونها بوده است. بدینسان مبادلهٔ فراورده‌های اقتصاد زراعتی - دامداری هم آغاز گردید.

مبادله میان قبایل که در پاله تولیت پیشرفته‌تر پدیده آمده بود، با نمایان گردیدن کمون‌های کشت و زرع‌کنندگان و دامداران، گسترده‌تر و پابرجاتر گردیده و از بسیاری جهات کیفیتی دیگر یافته بود، اما هنوز شامل فراورده‌های پیشه‌وری نبود و نیاز اقتصاد جنسی این گونه کمونها را اقناع می‌کرد. اما، این اقتصاد، در همسنجی با روزگار تصاحب فراورده‌های طبیعت، سرچشمهٔ اطمینان‌بخش‌تر و فراوان‌تری فراهم آورده بود که به افزایش بعدی جمعیت در زیستگاه‌ها و شمار خود زیستگاه‌ها - چنانکه در آثار هزارهٔ هشتم - آغاز هزارهٔ ششم در زاگرس می‌بینیم - یاری کرد.

روزگار هستی این آثار، نخستین مرحله در تاریخ زیستگاه‌های کشت و زرع‌کنندگان است که چند هزار سال پیش از شکل یافتن جامعهٔ طبقاتی، رشد می‌یافت. در این مرحله، نظام اجتماعی آنها با مناسبات کمون‌های جامعهٔ آغازین، یکسره همخوان بوده است. کمون‌های قومی که در این زیستگاه‌ها بودند از افراد تنها، زوج و خانواده تشکیل شده بود که در خانه‌های جداگانهٔ زیستگاهی که هیچ نظم و ترتیبی نداشت، در مکان‌های يك اتاقی (۵-۶ نفر در يك اتاق) و دارای اجاق، حیاط و انبار می‌زیستند. خانواده‌ها غله نگاه می‌داشتند، برای خودشان خوراک، ابزار، پوشاک و جز اینها فراهم می‌آوردند، اما واحدهایی خودکفا نبودند. چنین می‌نماید که بسیاری از

کارهای اساسی، با نیروی همه کمون انجام می‌گرفته و بخشی از فراورده‌های تولیدی میان خانواده‌ها پخش می‌شده است. چنانکه از یکسان بودن خانه‌ها، ابزارها و خوراک و گورهای آن روزگار برمی‌آید، میان خانواده‌ها تفاوت اقتصادی و خواسته نبوده است. پندارهای انگارگانی (ایدئولوژیک) و مذهبی کشت و زرع‌کنندگان و دامداران آغازین، هنوز با پیشینیان‌شان - شکارچیان و جویندگان فراورده‌های آماده طبیعی - همانند بوده است. اما، رفته رفته، اعتقادات مذهبی نیز چون سازمانهای نیایشی پیچیده‌تر شدند؛ در گنج دره نیایشگاهی کشف گردیده که در آنجا سرهای گوسفندان در گلکاری رف، نشانیده شده‌اند. آرامگاه (مزار)های قبیله‌یی شکل گرفتند. برخی از مردمی که آرامگاهها برای آنان ساخته شده بوده، دارای پیکره‌هایی گلین‌اند و بیشتر آنها زن هستند. سبك ساختن پیکره‌های كوچك آنان، نزديك به سبك ناتورا لیستی پیکره‌های كوچك زنان در مرحله بالایی پاله تولیت و با معیارهای زیباشناسی آن روزگار است؛ سیمای این خدایان از بسیاری جهات از نمادهای موجودات ماوراءالطبیعه زن (زنان فرمانروا بر جانور و شکار، نماد نعمت و جز اینها) سرچشمه گرفته و درعین حال در سیمای الهه‌های روزگار پسین که با سیادت بی‌چون و چرای پدرسالاری، نگاره زنان، اغلب یکسره در میان پیکره‌های كوچك بیشتر بوده، ادامه یافته است. پیکره‌های كوچك جانوران که در گنج دره و سراب (نزدیک کرمانشاه) و دیگر زیستگاهها بدست آمده است به اصطلاح دارای تأثیری جادوانه بوده و برخی از آنها خدایان جانوران و مردگان بوده‌اند.

گسترش کمونهای کشت و زرع و دامداری در قلمرو ایران و رشد اقتصادی و اجتماعی آنها

در بیرون از قلمرو کردستان، لرستان و بخشهای همسایه آن، و در برخی بخشهای دیگر ایران، آداب دامداری و زراعت نزدیک به هزاره‌های ۹/۸ تا ۷ پیش از میلاد گسترش یافت و نخستین زیستگاههای زراعتی، از هزاره ششم است. اما، خانه‌های لایه‌های زیرین زاغ تپه در منطقه سگزآباد (۶۰ کیلومتری جنوب قزوین)، تاریخ ساختمانشان نیمه دوم هزاره هفتم پیش از میلاد است. گسترش شکل‌های تازه اقتصاد، هم براساس رشد اقتصاد مردم بومی، بیاری تماس با قبیله‌هایی که به کشاورزی و دامداری روی آورده بودند و هم از راه پراکنده شدن این قبیله‌ها انجام می‌گرفت. در این هنگام، بسیاری از بخشهایی که چندان به کار شکار و گرد آوردن فراورده‌های طبیعی نمی‌آمدند، اما کشت و زرع‌کنندگان و دامداران آنجا کار در آن زمینها را فرا گرفته و با ساختمان خانه‌های گلی نیز آشنایی داشتند، زیستگاه شدند. در همان هنگام

بود که زیستگاههایی پدید آمدند که سپس تپه‌هایی روی آنان را پوشانیدند و آثار زندگی را هزاران سال از چشم مردمان پنهان داشتند. حفاری در چنین تپه‌هایی میسر می‌سازد که تاریخ و تغییر فرهنگ بخشهای بسیاری را معین کنیم.

حفاری‌های دو تپه سلیک (در ۵ کیلومتری کاشان) در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۷، در بازکاوی روزگار کهن ایران باستان نقشی بسیار بزرگ داشت. مردمان در هزاره‌های ششم تا چهارم (دوره‌های سلیک ۱-۴) و در پایان هزاره دوم تا نخستین سده‌های هزاره اول (سلیک ۵-۶) می‌زیستند. آثار یافت شده در بخشهای قم، قزوین، تهران و جز اینها که از نگاه فرهنگی به یکدیگر نزدیک‌اند، از دوره‌های سلیک ۱-۳ هستند؛ بخشی از این زیستگاهها بزرگتر از سلیک هستند، اما اغلب، آنها را از گونه سلیک - آثاری که دیری است پژوهش شده است - می‌نامند.

در روزگار سلیک ۲ (نیمه نخست - میانه هزاره پنجم) شمار زیستگاهها در این بخش، بسیار افزایش یافت و آثار همانند آن در شمال خاوری نیز گسترش پیدا کرد. پیشتر در آنجا فرهنگ جیتون که در جنوب ترکمنستان کشف گردیده، هستی داشت (جیتون یکی از زیستگاهها بوده است) و سپس در ایران هم پیدا شد: در گرگان و در دامنه‌های همجوار البرز. چنانکه بازیاافتهای روزگار جیتون در دره خاتو (نیمه دوم هزاره ششم) می‌نمایاند، این فرهنگ آداب محلی را رشد داد. اما، سپس کوچ قبیله‌ها از جنوب باختری به پهنه بخشهای جیتون انجام گرفت و در دیگر بخشها، مردمان فرهنگ این قبیله‌ها و دستاوردهای اقتصادی آنها را فرا گرفتند: فلزگدازی، کشت و زرع با کندن سطح زمین، بافندگی و جز اینها. لایه‌های زیرین تورنگ تپه - بزرگترین تپه گرگان - از روزگار جیتون و دوران سلیک دوم است.

بویژه، بازیاافتهای حفاری در تپه حسنلو در بخش سلدوز (جنوب ارومیه، در کنار رود کدر) و پژوهشهای باستانشناسی همه منطقه، برای تاریخ هزاره پیش از میلاد شمال باختری ایران اهمیتی بس بزرگ دارد. در هزاره ششم در آنجا دهکده‌هایی با خانه‌های کوچک گلی پدید آمدند (آثار کهنتر انسان در سلدوز یافت نشده است). چنین می‌نماید که نخستین باشندگان از جنوب آمده باشند؛ فرهنگ آنها قرینه‌هایی در زاگرس ایران و در شمال عراق دارد.

در نخستین سده‌های هزاره ششم، در همواریهای خوزستان (شوش، مرکز دولت آینده عیلام) که با گِل و لای رودهای جاری شونده از زاگرس پدید آمده بود، سکونت آغاز گردید. زمینهای آنجا بسیار حاصلخیز بود، اما مردمان در مراحل نخستین، هنگام بهره‌گیری از مناطقی که پوشیده از نیزار، باتلاق و گنداب بود، با دشواریهای بزرگ روبرو می‌شدند. کرانه دریا در نخستین هزاره پیش از میلاد، بسیار شمالی‌تر از

امروز بود و رودخانه‌های کارون و کرخه، بی‌میانجی به‌دریا می‌ریختند. نخستین زیستگاه‌های شوش در نزدیکی دامنه کوه پدید آمدند و شمارشان، پس از آن، افزایش یافت و در همه جا گسترده شدند.

شمار زیستگاه‌ها در جلگه‌های فارس مرکزی نیز که در آنجا در هزاره‌های ششم - پنجم، سه‌دوران فرهنگی جایگزین یکدیگر شدند، فزونی یافت. برای دوره فرهنگی نخست، شش زیستگاه، برای دوره دوم چهل و شش و برای دوره سوم نود و پنج زیستگاه کشف شده است. در پایان هزاره پنجم - نیمه هزاره چهارم - روزگار نگاره‌های مرغوب سفال (تپه نزدیک تخت‌جمشید) - شمار این زیستگاه‌ها صدوسی و نه بوده است.

چنین می‌نماید که در کرمان، زیستگاه‌ها دیرتر از فارس پدید آمده باشند، اما در نیمه دوم هزاره پنجم، برخی از آنها، چنانچه تل ابلیس (در هشتاد کیلومتری جنوب باختری کرمان) و تپه یحیی (۲۲۵ کیلومتری جنوب کرمان) مساحتی پهناور و اقتصادی رشد یافته داشته‌اند. در پایان هزاره پنجم آغاز هزاره چهارم، زیستگاه‌های زراعتی در بلوچستان هم پیدا شد. در هزاره‌های پنجم و چهارم - آغاز هزاره دوم، جنوب کرمان و بلوچستان بسیار پر جمعیت بود و در شبکه ارتباط میان بین‌النهرین، ایران و جلگه سند، اهمیتی بسیار داشت.

گسترده شدن کمون‌های زراعتی - دامداری در فلات ایران، در شکل‌یابی سیمای قومی مردم ایران و کشورهای همسایه‌اش، نقشی بزرگ داشت. اما، می‌توان گفت که بر زبان‌های ایران کهن، بجز زبان عیلامی که در متنه‌ای سه تا یک هزار سال پیش از میلاد در دست است، هیچ آگاهی نداریم. زبان عیلامی با زبان‌های دراویدی که امروز در اساس، در جنوب هند به آن سخن می‌گویند همانند است، اما پیدایش آن از شمال باختری است و اکنون براگوئی‌های بلوچستان به یکی از آن زبان‌ها سخن می‌گویند. تماس‌های پیشینیان عیلامیها و پیشینیان دراویدیها می‌توانسته است تا هزاره چهارم انجام گرفته باشد و پس از آن، مردم جنوب فلات می‌توانسته‌اند از گروه‌های عیلامی و دراویدی باشند. در هزاره چهارم، عیلامیها در خوزستان، فارس و شاید هم در کرمان (که در آنجا در تپه یحیی متنه‌ای پیشینیان عیلامیهای مرز میان هزاره چهارم و سوم یافت شده است) می‌زیسته‌اند.

پایبای گسترش زراعت و دامداری در هزاره‌های ششم تا پنجم، نژاد دام‌ها و نوع گیاهان خانگی و تکامل ابزار زراعت نیز افزایش یافت. شیوه‌های ابتدایی آبیاری مصنوعی هم پدید آمدند؛ از اطلاعات گیاه‌شناسی که از دهلران بدست آمده است در می‌یابیم که این شیوه‌های ابتدایی آبیاری مصنوعی در خوزستان بوده است. اما، درباره

تأسیسات آبیاری، اکنون تنها بر هزاره چهارم آگاهی داریم (در خوزستان، کرمان و جز اینها). در هزاره های ششم تا پنجم، در اساس (هم در خوزستان و هم در کرمان)، بیشتر، زراعت دیمی بوده است. آستانه هزاره پنجم تا چهارم، روزگار گسترده شدن زیستگاه های زراعتی در ایران بود، هوای این سرزمین نمناکتر گردید و جنگلها بیشتر زمینها را پوشانیدند، اما پس از آن، هم در پی خشکتر شدن هوا و هم، در پی فعالیت انسان، گسترش زمینهای زراعتی و سوزانیدن جنگلها برای این کار، افزایش رمه ها و جز اینها، جنگلها رفته رفته ناپدید شدند. در هزاره های ششم تا پنجم، دامداری هنوز در اساس، کاری خانگی بوده است. در هزاره ششم، در بسیاری از بخشها، احشام را نیز پرورش می دادند؛ در هزاره پنجم، در بسیاری از بخشها، شمار احشام از گوسفند و بز بیشتر بوده است.

صنایع خانگی نیز رشد می یافت. بافندگی که دورانی پیشتر در زاگرس پدید آمده بود، در همه جا گسترش یافت. بافندگی همچنان تولیدی خانگی مانده بود و دوکهای نخ تابی در اتاقها و خانه های گوناگونی بودند، اما تهیه سفال بیش از پیش اختصاصی تر می شد و در برخی جاها، در هزاره پنجم پیش از میلاد مکانهایی برای تولید آن - خانه ها و یا کارگاههای سفال سازی (چنانکه در جعفرآباد شوش در نیمه دوم هزاره پنجم) - پدید آمده بود. کوره های سفال پزی ساخته بودند که گرمای بسیار زیادی تولید می کرد. این مهارت به رشد ذوب فلزات نیز وابستگی داشت.

آثار بخشی از ولایتهای ایران را از هزاره چهارم، می توان از انه نولیت (روزگار مس و سنگ) بر شمرد. در سिल्ک اول ابزارهای کوچک مسین (درفش و جز اینها) یافت شده است که شمار آنها اندک است، اما می نمایاند که فلز بر ترکیب ابزار سنگی تأثیر داشته است (هر چند که بسیاری از گونه های ابزار سنگی هنوز در ایران، جلگه سند، مصر و جز اینها پیش از هزاره های چهارم و سوم نیز بوده و تکامل می یافته است). ابزار مسین، در آغاز، تنها ابزاری کوبیده شده بودند، اما پیش از دوران سिल्ک دوم، فرآورده های ریخته گری هم ساخته می شدند و استادان این رشته، در فن ریخته گری و شیوه های تهیه فلزات مهارتی بسیار داشتند. در آستانه هزاره های پنجم تا چهارم، از بسیاری از کانهای مس ایران بهره برداری می شد؛ چنانچه از خراسان مس را به جنوب ترکمنستان می بردند. در نزدیکی بسیاری از کانهای کوهستانهای مرکزی ایران، در مسیر قزوین - کرمان زیستگاههایی کشف شده است که فلز گدازی آنها برای آن روزگار بسیار پیشرفته بوده است. از کانهای جنوب باختری کرمان، مردم تل ابلیس بهره برداری می کردند. در لایه های پایان هزاره پنجم، در آنجا تکه های سفال بسیار پیدا شده که در آنها ریزه های مس، قطره های مس مذاب، تکه های سنگ معدن و جز اینها

فرو رفته است.

ذوب بزرگ مس در تل ابلیس و تولیدات فلزگدازی در زیستگاههای گوناگون دیگر، برای مبادله میان قبیله‌ها نیز بوده است. کمونهای دیگر، اختصاصشان در استخراج و یا واسطه بودن در انتقال فیروزه، لاجورد و جز اینها بوده است. در تپه یحیی، در هزاره پنجم، روی استاتیوی که در همان نزدیکی استخراج می‌گردید کار می‌کردند و اشیایی که از آن ساخته می‌شد در دوران پس از آن، پیوسته در بخشهایی از بین‌النهرین تا سند، در معرض دادوستد بوده است. اما در هزاره پنجم، نه تنها مواد خام، بلکه فراورده‌های ساخته شده آن و نیز فراآورده‌های سفالسازی در معرض دادوستد بوده‌اند. چنانچه، در تل ابلیس، گذشته از ظروف محلی، از ظروف کاملتری نیز که از جاهای دیگر می‌آوردند، بهره می‌گرفتند.

بسیاری از خانواده‌های کمون (چنانکه در تل ابلیس بوده است) می‌توانسته‌اند به تولید مس بپردازند، اما فراورده‌های ریخته‌گری را، تنها استادان ریخته‌گر می‌ساختند. کوزه‌گران حرفه‌بی و بگمان، گروه‌های دیگر پیشه‌وران نیز پدید آمدند. سطح اقتصاد زراعتی - دامداری در آن هنگام به‌کمون اجازه می‌داد که شمار نه چندان بزرگ پیشه‌ورانی را که در خدمت کمون بودند نگاه دارد. مبادله میان قبیله‌ها نیز گروهی بود. اقناع خواستهای روزافزون و نیازهای تولیدی، هنوز به‌غنی شدن نمایان پیشوایان کمونها نیانجامیده بود.

شکل‌گیری خانواده‌های بزرگ که شالوده کانون تولیدی را پدید می‌آوردند، از ویژگیهای مناسبات اجتماعی آن دوران بوده است. این روند، در دگرگونی گونه‌های خانه‌ها و ساختمانهای زیستگاه، بازتابیده است. خانه‌های يك اتاقی در مجموعه‌ها و یا کویهایی که کوچه‌ها آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد، گروه‌بندی می‌شوند و سپس خانه‌های چند اتاقی پدید می‌آید که چون خود زیستگاهها، نقشه درستی دارند. خانه‌های چند اتاقی پایان هزاره پنجم در حفاریهای شوش، سیلک، تل ابلیس و جز اینها یافت شده است. در تل ابلیس نود اتاق از چهار خانه - کوی، از زیر خاک بیرون آمده است؛ در گرداگرد اتاقهای مسکونی، انبار، آشپزخانه و اتاقهایی دیگر و نیز حیاطی در میان خانه‌های بزرگ بوده است.

در میان خانواده‌های بزرگی که در این خانه‌ها می‌زیسته‌اند، از نگاه خواسته و مال هنوز ناپرابری نبوده است. اما، پدید آمدن کمونهای خانوادگی با استقلال قابل ملاحظه اقتصادی، به‌استوار شدن حق مالکیت یاری کرد و این نیز به‌رشد تفاوت درخواسته و مال انجامید که در هزاره‌های پس از آن، چگونگی نظام اجتماعی را از بسیاری جهات دگرگون ساخت.

آثار هنر هزاره ششم تا آغاز هزاره چهارم - پیکره كوچك گلی که نمایانگر سطح بالای هنر است و گهگاه پیکره كوچك سنگی و پیش از همه سفال نقش و نگاردار - نشان دهنده رشد ایدئولوژیک، اعتقادات دینی، تصورات کیهان شناخت و نیز دگرگونی آرمانهای زیباپسندی و سبك هنری است. پایای تکامل ترکیبات هندسی، در نگاره‌های روی سفالها از موضوع جهان جانوران و گیاهان و تصویر مردمان کار گرفته می‌شود؛ در ضمن، شیوه رآلیستی، رفته رفته جای خود را به سبك و نماد می‌دهد که با خیال - پردازیهای گوناگون نقاش، در هم آمیخته است. سفال نقش و نگاردار ایران از هزاره پنجم تا نیمه هزاره چهارم، نمونه



پیکره كوچك گلین از توزنگ تپه

روشن هنر کهن تجربی است.

فروپاشیده شدن نظام

کمون آغازین

از نیمه نخست هزاره چهارم، در مناسبات اجتماعی، اقتصادی بسیاری از مناطق ایران دگرگونیهای اساسی، دیده می‌شود. این دگرگونیها در لایه‌های سیلك سوم (پایان هزاره پنجم - بخش بزرگی از هزاره چهارم) و در زیستگاههای حصار در دامغان (پایان هزاره پنجم)، بخوبی به چشم می‌خورد.

دگرگونی در کار سفال سازی نیز درخور بیش است: در هر دو زیستگاه، در آغاز، ظرفهای گلی را با دست می‌ساختند، سپس سفالی پدید آمد که بهیاری چرخ دستی شکل گرفته بود و سرانجام، ظروف سفالی را با چرخ دارای سرعت بسیار تهیه می‌کردند. کار گرفتن از چرخ کوزه گری، گواه مشخصی است بر پیشه‌های حرفه‌یی و گسترش ظرفهایی که بیاری این چرخ ساخته شده بود، گواهی است بر اینکه پیشه‌ور سفال ساز در بسیاری از بخشهای ایران، شخصی عادی شده بوده است. پدید آمدن چرخ کوزه گری و پیشرفت در فلزگدازی که در يك هنگام بوده، در بسیاری از بخشهای

ایران دیرتر از بین‌النهرین نبوده است.

در آثار دوران سیلک سوم، شمار و تنوع فراورده‌های فلزگذاری و از جمله، ابزارهای بزرگ، مسی، تبرهای گوناگون و جز اینها افزایش یافته بود. در حفاریهای سگزاباد، کارگاه آهنگری آن روزگار پیدا شده است. نقره، طلا، سرب و دیگر فلزها گسترش یافته‌اند. مسی یافت گردیده که دارای کیفیتی محکم و مرغوبیت ریخته‌گری است و آلیاژ آن با مرگ موش (ارسنیک) یا قلع است که از آن برنج بدست آمده است. این آلیاژ را در واپسین سده‌های هزاره چهارم، (تپه یحیی و غیره) می‌ریخته‌اند و در بازیافته‌های هزاره سوم در جنوب خاوری ایران، لرستان و جز اینها نیز ابزارهای بزرگ برنجی: ظروف و اسلحه، بسیار دیده شده است.

حرفه‌یی شدن پیشه‌ها در دیگر رشته‌های تولید و از جمله در تولید ابزار سنگی که با آن مواد معدنی گرانها بدست می‌آوردند و نیز تولید ظرفهای سنگی کنده‌کاری شده هم، انجام گرفت. بیشتر این فراورده‌ها برای مبادلات خارجی بود.

پیشه‌وری پیشرفته تنها می‌توانسته است با بدست آمدن همیشگی فراورده اضافی در زراعت انجام گیرد و دیگر دگرگونیهای نظام اجتماعی هم به‌همین نکته وابستگی داشته است. گسترش کوره‌ها - در آغاز کوره‌های ساده قالبی و سپس کوره‌های استوانه‌یی - نمایانگر رشد مالکیت در آن روزگار است. در حفاریها، رشد نابرابری مالی دیده می‌شود. در دوران سیلک سوم افزایش ابزارهای زمین کاوی را می‌توان دید. گذشته از این، برخی از گورها نیز، ثروتهای نسبی را می‌نمایاند (چنانچه، در سیلک چهارم، مرز میان هزاره‌های چهارم و سوم). از هزاره سوم، در لرستان و جنوب خاوری ایران و بخشهای دیگر نه تنها بر گورهای غنی، بلکه بر چنان شیوه ب خاک سپاری نیز آگاهی داریم که تفاوتشان با دیگر گورها در آن است که مردگان مدفون در آنها رتبه اجتماعی بالاتری داشته‌اند. گهگاه در این گورها، چنانکه در حصار در هزاره سوم، چماق «فرماندهی» یافت شده است. در همانجا، در کاوشها، خانه بزرگ و جداگانه «پیشوا» و یا متعلق به یک خانواده سرشناس پیدا شده است: در زیر ویرانه‌های نیمه سوخته، اشیاء فراوان گرانها و آثار هنری که از طلا، نقره و لاجورد ساخته شده‌اند، بدست آمده است.

پدیدآیی تفاوت در خواسته و مال، همراه با ارتقاء بزرگان جماعت به سرپرستی پیشوا و یا کاهن بزرگ بوده که وظیفه آندو را یکنفر نیز می‌توانسته است انجام دهد. دیگر اعضای کمون نیز، رفته رفته به فرمانروایان وابستگی پیدا کردند. در دوران پیش از آن، غله نه تنها در خانه‌های خانواده‌ها بلکه در جایهای خاصی نیز که در بسیاری از زیستگاهها کشف گردیده، نگهداری می‌شده است. تا هنگامی که مناسبات کهن

کمونها برقرار بوده، این ذخیره‌ها از اموال واقعی گروهی بوده‌اند. اما، پس از پدید آمدن ثروتمندان و بزرگان، پیشوایان کمون رفته‌رفته، حقوق مدنی و اقتصادی کمونها را غصب کردند (هر چند که استواری سنتهای کمونها دیرگاهی، با سیر سریع این روند رویارویی می‌کرده است). ذخیره و اقتصاد اجتماعی که اغلب از آن کمون - معبد بود، بیش از پیش بدست فرمانرویان کمون می‌افتادند. مبادله خارجی و از جمله مبادله فراورده‌های پیشه‌وران که در همان ذخیره‌ها نگهداری می‌شدند و ماده‌های خامی که همه کمون آن را بدست می‌آورد، از راه همین اقتصاد انجام می‌گرفت.

مناسبات نوین اجتماعی و نیازهای اقتصادی به‌پدید آمدن مجموعه‌های اداری - اقتصادی انجامیدند که از دیگر خانه‌های زیستگاه جدا بودند. در گدین تپه (میان همدان و کنگاور)، در پایان هزاره چهارم، بر فراز تپه، محوطه‌ای بود محصور و در دو سوی آن، دو بنای با شکوه - انبار و سکونتگاه - جای داشت. ساختمان دارای اتاقها و انبارهای بزرگ در تپه یحیی، روزگارش از آن مرز میان هزاره‌های چهارم و سوم است. در این ساختمانهای تپه یحیی و گدین تپه، مهرهای استوانه‌های یافت گردیده، که با آنها موادی را که می‌دادند مه‌هور می‌ساختند و جای مهر بر گِل و سربوش کوزه‌هایی نیز پیدا شده که با آنها مال و غله و جز اینها آورده بودند. در همانجاها جدولهایی هم پیدا شده است: در گدین تپه تنها با رقم و در تپه یحیی با متنهاى خط پیکتوگرافی که در سिल्ک چهارم نیز یافته شده است. جدولهای تپه یحیی و گدین تپه اثباتی است بر اینکه آنها را همانجا، در محل نوشته‌اند.

در آن روزگار، در ایلام هم همین خط را بکار می‌بردند و پیکتوگرافی همانند آن، در سومر بوده است. متن این جدولها - در اساس، اسناد محاسباتی - در جایی بکار می‌رفته که با نیازهای اقتصادی و سطح نظام اجتماعی همخوان بوده است. پدید آمدن خط، بنابر معمول، نمایانگر شکل یافتن طبقات و دولت است و چنین می‌نماید که بخشی از مناطق ایران در آستانه هزاره سوم، به‌مرز شکل گرفتن جامعه طبقاتی رسیده بوده است.

درباره روابط فرمانروای شهر اوروک در آغاز هزاره سوم، با «کاهن بزرگ» آراتا که در آن سوی کوههای خاور (جایی که در خاور فارس و یا کرمان) بوده، و درباره آوردن فلزات و مواد معدنی از آنجا به‌سومر برای مبادله با غله، داستانی از سومریها مانده است. در برابر کاهن بزرگ آراتا که در کاخ و یا در معبد زندگی می‌کند و با حضور مراقبان، غله سومر (نیز گندم و نخودی که در آراتا پرورش داده شده) به‌حیاط و انبار او ریخته می‌شود. مردم آراتا با این غله «سیر» می‌شوند. از «مباشر» کاهن بزرگ و «بزرگان آراتا» نیز یاد شده است. مردم، ثروتهای کوهستانی آن

سرزمین را استخراج و حمل می‌کنند، اما مبادله بنام کاهن بزرگ انجام می‌گیرد. آنچه که در این داستان آمده است، با بازیافته‌های باستان‌شناسی پایان هزاره چهارم - هزاره سوم که در ایران بدست آمده، تأیید می‌گردد.

درباره حمل مواد معدنی، چوبهای ساختمانی و کالاهایی دیگر از خاور، اخباری در متنهای تاریخی سومری آمده است و در ضمن، اغلب، از سرزمین ماهان (که جنوب کرمان هم در آن بوده) و ملوخوا (در خاور کرمان تا جلگه سند) یاد شده است. در هزاره‌های چهارم و سوم، مبادله میان کمونها در بخشهای ایران دامنه گسترده‌ای یافت و این مبادلات، در «بازرگانی بین‌المللی» نقشی بزرگ داشته است. فراورده‌های پیشه‌وری، چنانچه ظرفهای استاتیت (در آن روزگار در تپه یحیی، تولید این ظرفها و اشیایی دیگر از استاتیت، دامنه‌ای گسترده داشت) از ایران به بین‌النهرین می‌رفت. همین ظرفها در موهنجو - دارو - کانون فرهنگ هراپا - در هند نیز یافت شده است. کالاهای هندی از طریق ایران و از کنار کرانه‌های ایران (از راه مرکزی که در بحرین بود)، از رهگذر بازرگانی چند مرحله‌یی به بین‌النهرین می‌رسید. در تپه یحیی اطلاعاتی درباره ارتباط با بین‌النهرین، بخش‌هایی در خلیج فارس و هند (جای مهرهای هراپا، عاج و جز اینها) بدست آمده است.

سطح پیشرفت اجتماعی - اقتصادی در برخی نواحی ایران در هزاره‌های پنجم - چهارم، از بسیاری جهات، پایین‌تر از بین‌النهرین نبود و در آن بخشهایی که سپس فرهنگ شهری هراپا پدید آمد، شکل‌گیری آن فرهنگ از بسیاری جهات، پیامد رشد فرهنگ زمینداری در فلات ایران بوده است. اما، در هزاره سوم، بین‌النهرین، ایلام و جلگه سند به پیشرفتی بزرگ رسیدند و بخشهای فلات ایران را پشت سر گذاشتند.

در بخشهای گوناگون ایران در هزاره‌های چهارم - سوم، زیستگاههای گسترده‌ای پدید آمد: چیکاپاهان در لرستان، مساحتش به سیزده هکتار رسید و بمپور در بلوچستان به پانزده هکتار و جز اینها. برخی از آنها چون تورنگ تپه در گرگان و شهرسوخته در سیستان و چند زیستگاه در افغانستان و جنوب ترکمنستان مساحتشان به ۷۵-۱۰۰ هکتار رسیده بود. مجتمعهای ساختمانی مرکزی کاخها و معبدها و تمرکز ثروت در این ساختمانها و نزد برخی از خانواده‌ها، رشد تولیدات پیشه‌وری و روابط گسترده مبادلاتی و یا بازرگانی، از ویژگیهای این زیستگاهها بوده است.

اغلب، مرکزهایی کوچکتر را نیز که از نگاه اقتصادی رشد یافته بودند (تپه یحیی و جز اینها)، از جمله تمدنهای «آستانه شهری» یا «شهری» برمی‌شمرد. اما، چگونگی واقعی نظام اجتماعی آنها همچنان ناروشن است. بنابر معمول، در آنها از خط کار نمی‌گرفتند و یا تازه بکار گرفتن از خط آغاز کرده بودند و در باختر و جنوب ایران،

بجز عیلام، خط گسترشی نیافته بود. چنین می‌نماید، تفاوت اجتماعی که از ویژگیهای جامعه طبقاتی است، به‌انجام نرسیده بود و گرایش به‌رشد بعدی آن، می‌بایست با کاهش یافتن رشد فزاینده ذخایر اقتصادی، در تضاد شود.

در آستانه نخستین سده‌های هزاره دوم، هستی بسیاری از کانونهای کهن (شهرسوخته، بمپور، تپه یحیی، حصار و جز اینها) پایان یافت و در برخی از آنها از مساحت زیستگاهها سخت کاسته شد. در برخی بخشها، چنانکه در جنوب خاوری ایران شمار مردم، در کل، کاهش یافت. در بخشهایی دیگر، در زیستگاههایی که بر جای مانده و یا تازه پدید آمده بودند، آثار فرهنگی خشن‌تری دیده شده است. در آغاز هزاره دوم، هستی شهرهای جلگه سند نیز پایان گرفت.

سبب این پدیده‌ها از بسیاری جهات ناروشن است. توضیح داده‌اند که یورش قبایل آریایی از شمال آسیای میانه که به‌هند و ایران مهاجرت کرده‌اند، از سببها بوده است. آریاییها پیش از هزاره دوم در آنجا پدیدار نشده بودند، اما انحطاط کانونهای کهن، چنانکه امروز روشن گردیده، بسیار زودتر از آن دوران آغاز شده و رفته رفته، انجام گرفته است. کاهش یافتن اندازه و یا پایان گرفتن زندگی بسیاری از زیستگاههای بزرگ ایران، در هزاره سوم رخ نموده بود و در هم آمیختن فرهنگها، در آثاری که روزگاری بیشتر برجای بوده‌اند، چنانکه در تورنگ تپه، دیرگاهی پیش از تهی شدن کامل آنها، دیده شده است. در باختر و جنوب ایران، این پدیده‌ها پیشتر از شمال خاوری رخ داده است. دگرگون شدن هوا، از میان رفتن جنگلها، خشک شدن زمینها، پدید آمدن شوره‌زارها و فرسایش خاک و جز اینها می‌توانسته است در این باره نقشی داشته باشد.

اما، رویهم‌رفته، توضیح پدیده‌هایی که از آنان نام بردیم، می‌بایست با مجموعه‌ای از سببهای اقتصادی و اجتماعی همراه باشد. در آغاز، در فلات ایران نیز چون در بین‌النهرین و خوزستان، شمار زیستگاهها افزایش و برخی کانونهای بزرگ که دارای شرایطی مساعد برای رویش تفاوت‌های اجتماعی، پیشه‌وری و روابط مبادلاتی بودند رشد یافت. در جلگه‌های بزرگ رودخانه‌ها، در بین‌النهرین و عیلام، شکل‌های پیشرفته آبیاری پدید آمده بودند. اما، در فلات ایران با مرحله مشخص شرایط طبیعی که شاید تا اندازه‌ای دگرگون شده بود، میسر نبوده است که با نیروهای مولده‌ای که در زراعت داشته‌اند پیشرفت بعدی اجتماعی و افزایش جمعیت را در کانونها و مناطق کشت و زرع تأمین کنند و همین نکته، به‌بحران اقتصادی و اجتماعی انجامیده است.

کوچیدن بخشی از مردم و یا مهاجرت‌های بزرگ هم، چنانچه در بازیاافتهای باستانشناسی مربوط به حرکت مردم زارع و دامدار از بلوچستان به سوی جلگه سند و

کوچ از شمال خاوری ایران و جز اینها دیده می‌شود، پیامد همین نکته بوده است. برخورد‌های جنگی نیز افزایش یافتند (مهر و نشان این برخوردها در برخی از زیستگاهها یافت شده است). کوچ، جنگ و دیگر عامل‌های اوضاع تازه سیاسی (چون توان یافتن عیلام و وحدت قبیله‌ها در زاگرس در هزاره سوم)، روابط سنتی بازرگانی را نیز که نقش آنها در زندگی «شهرگونه‌های» مراکز میان بین‌النهرین و هند اندک نبود، برهم زدند.

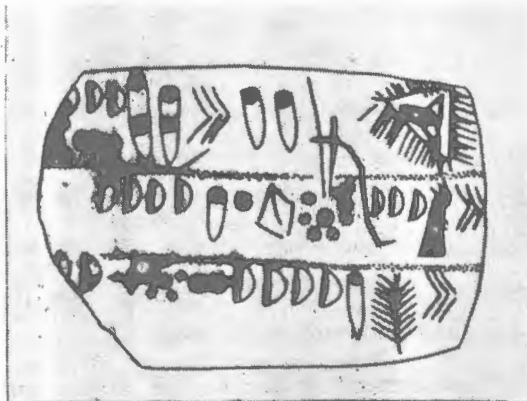
در اقتصاد بخش‌های کوهستانی - بیشتر در باختر ایران - نیز دگرگونی‌هایی رخ داد. در هزاره چهارم بود که در بسیاری از بخش‌های این منطقه سهم اغنام در رمة‌ها بیشتر گردید که می‌تواند اشاره‌ای بر دگرگونی رمة‌داری خانگی باشد. در هزاره سوم، در بخش‌های کوهستانی باختر ایران، در فلات ارمنستان و در ماوراء قفقاز، رمة‌داری شبانی پدید آمد. چنانکه از بررسی تپه‌های لرستان برمی‌آید، در مراکز جلگه‌های بزرگ آنجا، تا هزاره سوم، رفته رفته زیستگاه‌های زراعتی - دامداری روییدند. اما، در هزاره سوم، بیشتر آنها (از جمله بزرگترینشان - چیکاپاهان) متروک شده بودند و در عوض درکنار جلگه‌ها، نزدیک به دامنه‌های کوهستان و جاهایی که از نگاه پناه و دفاع بهتر بود، زیستگاه‌هایی کوچکتر پدید آمدند. باشندگان اسکان یافته این زیستگاهها، هنگامی که نقش دامداری افزایش یافته و شکل‌های آن دگرگون شده بود، به زراعت هم می‌پرداختند. دامداری کوچ‌نشینی در بخش‌های جنوب باختری آسیا هنوز پدید نیامده بود.

عیلام در هزاره‌های چهارم تا

دوم پیش از میلاد

در خوزستان نیز چون در بسیاری از بخش‌های ایران، از نیمه نخست هزاره چهارم، پیشرفت بزرگ اقتصادی و اجتماعی پدید آمده بود. در آن روزگار در شوش زیستگاه‌هایی بسیار - هم بزرگ و هم نه چندان بزرگ، با يك مجموعه اقتصادی و سکونت - بوده است. در هزاره چهارم برخی از مراکزها، از جمله از حساب زیستگاه‌های همجوار، چنانچه در نزدیکی شوش (شوشان عیلام، شهر کنونی شوش ایران) رشد یافتند. آنها در آغاز هزاره چهارم پدید آمدند و بزودی میدان بزرگی را فرا گرفتند، در آنجا محوطه‌ای را با خشت پوشانیدند و در بالایش ساختمان کردند. آثار گویای معماری با شکوه، فلزگدازی، سفال‌سازی (با کارگرفتن از چرخ کوزه‌گری در نیمه دوم هزاره چهارم)، گسترش بزرگ مهر و پیدایش خط در هزاره چهارم، در شوش یافت شده است. از پایان هزاره چهارم، بترتیب جدول‌هایی تنها با رقم، سپس با

علامتهای جداگانه دیگر و سرانجام با خط «نیای کتابت عیلامی» (که هنوز خوانده نشده)، پدید آمده است.



جدولی با متن بسیار کهن عیلامی از تپه بچی

در عیلام، گذشته از شوش، مراکز بزرگ دیگری هم بوده‌اند که بقایای آنها، در اساس، در تپه‌های بزرگی که در منتهای میخی بین‌النهرین و عیلام یساده‌آوری شده است - آوان، سیماش، برخشه و جز اینها - بوده‌اند که اکنون در زیر تپه‌هایی

که حفاری نشده‌اند، پنهان‌اند. منطقه عیلامیها، گذشته از شوش، بخشهای کوهستانی مجاور، همواریهای شمال باختری خوزستان و جلگه‌های فارس را هم در برمی‌گرفت که آ نشان (تپه مالیان در ۴۶ کیلومتری شمال شیراز) در آنجا بوده است. در مرز هزاره‌های چهارم و سوم، در آ نشان از اسناد عیلام‌گونه و مهر استوانه‌یی کار می‌گرفتند. دیگر باز یافته‌های باستانشناسی - مطالب و تصویر - و از جمله آنهایی که در مهرهای شوش و آ نشان هستند، گویای آنند که در آغاز هزاره سوم، در شوش و آ نشان اقتصادهای بزرگ متعلق به پادشاهان و معبد‌ها بوده‌اند که کارمندان و دبیران و مأموران، کاهنان و حکامی نیز داشته‌اند.

پیشرفت بعدی زراعت در زمینهای حاصلخیز، گسترش آبیاری مصنوعی و تأسیسات کاملتر آبیاری، در هزاره سوم به‌رشد مرکزهای شهری عیلام یاری کرد. چنین می‌نماید که در فارس نیز که در آغاز هزاره دوم شمار زیستگاهها دوباره سخت افزایش یافت و از جمله در بخشهایی که در آنجا پیشتر از زراعت و آبیاری مصنوعی و تأسیسات آبیاری خبری نبود، از اینها بگونه‌ای گسترده کار گرفته باشند. در پایان هزاره سوم - آغاز هزاره دوم، مساحت خود آ نشان کمتر از ۱۳۰ هکتار نبوده است.

گذشته از این، در عیلام، برعکس دیگر بخشهای ایران آن روزگار، برای هماهنگ ساختن بخشهای ثروتمند زمینداری، زمینه بوده است که این نکته - چنانکه در بین‌النهرین - بر پیشرفت اقتصادی شتاب بخشید و به‌وحدت سیاسی یاری کرد. اما، بخشهای عیلام در همسجی با بین‌النهرین پراکنده‌تر بودند و برخی از آنها را کوهها از یکدیگر جدا می‌ساختند و بنابر معمول، مرکزیت در عیلام، کمتر از بین‌النهرین بوده است.

در نیمه هزاره سوم بود که برخی از مرکزهای عیلام توانستند سرکردگی خود را بر دیگر شهر - دولتها برقرار کنند. آوان در رأس نخستین اتحادی از این دست بوده است. سپس، در عیلام دودمانی را که پهلّی (نزدیک به ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد) در آوان بنیادگزارده بود، نخستین دودمان همگانی عیلام (سده‌های ۲۵ تا ۲۳ پیش از میلاد) بر شمرده‌اند. امّا، پیش از آن هم، آوان در عیلام و یا در بخشهای باختری آن، سرکردگی داشته است. چنانکه در منابع بین‌النهرین می‌بینیم، پادشاه شهر سومری کیش، بر عیلام چیره شد، امّا سپس آوان بر سومریها پیروز گردید و دودمان آنجا، تا روزگاری، بر بخشی از سومر فرمانروایی داشتند (این رخدادها در سده‌های ۲۷ تا ۲۶ پیش از میلاد بوده است). برخوردهای جنگی عیلام و بین‌النهرین که جایگزین مناسبات بازرگانی شده بود، پس از آن نیز با کامیابیهای گهگاه دوسوی ادامه یافت، اما پادشاهان آکاد پس از اتحاد بین‌النهرین در پایان سده ۲۴ تا آغاز سده ۲۳ پیش از میلاد، توانستند چند پیروزی بر عیلامی‌ها بدست آورند و آنها را فرمانبردار خویش سازند.

در آن روزگار، در عیلام، گذشته از پادشاهان آوان، فرمانروایان شهرهای دیگر - شوش، برخش، آنتشان و جزاینها - نیز بوده‌اند. این فرمانروایان که مستقلانه با آکاد در تماس بودند و یا با آن می‌جنگیدند، القابی گوناگون داشتند: «شاه»، «کاهن - شاهزاده» و جز اینها. یکی از اینها - کوتیک اینشوشیناک - در آغاز سده ۲۲ پیش از میلاد، عیلامیها را متحد و در بیرون از عیلام، از سیاستی کامیاب پیروی کرد و پس از آن لقب «پادشاه چهار سرزمین جهان» را که پیشتر از آن پادشاهان آکاد بود، برخود نهاد. نبشته‌هایی از وی بر جای مانده است که برخی به آکادی نوشته شده و برخی دیگر به خط منکسر و منحنی است (و برای خواندن آن تلاش شده است). امّا پیشتر، از خط میخی آکادی برای نوشته‌های عیلامی کار می‌گرفتند (از رهگذر پیکتوگرافی کهن سومری که گسترشی بسیار یافته بود). متنهای عیلامی به خط میخی به گونه‌ای گسترده، در جنوب باختری ایران، در روزگار هخامنشیان نیز به کار می‌رفت، امّا در پایان هزاره سوم تا نخستین سده‌های هزاره دوم، در عیلام و بویژه در شوش، در اساس، به خط آکادی می‌نوشتند.

چنانکه در نبشته کوتیک - اینشوشیناک آمده است، وی بر کوتیها نیز که از زاگرس به بین‌النهرین تاخت و تاز می‌کردند، پیروز شده است. در نیمه دوم هزاره سوم، در بخشهای شمال خاوری بین‌النهرین، اتحاد قبایل یا «قلمرو پادشاهی» بی‌دوامی پدید می‌آمد که گهگاه، از نیروی بزرگی هم برخوردار بوده است. نبشته آکادی در خرسنگی در نزدیکی شهر زاب در کنار رودخانه دیاله از آنوبانی «پادشاه لولوبیها»، زمانش

نزدیک به ۲۳ سده پیش از میلاد است. در هزاره دوم تا آغاز هزاره نخست پیش از میلاد، لولوبیا در بخشهای شمال باختری ایران تا ارومیه و بخشهای همجوار عراق میزیسته‌اند. نیاکان کوتیها نیز در آن هنگام در زاگرس، در شمال لرستان زندگی می‌کردند.

برغم کامیابی گذرای کوتیک - اینشوشیناک، کوتیها بین‌النهرین را فرمانبردار خویش ساختند، خراجی سنگین بر آن سامان بستند و چنین می‌نماید که عیلام را نیز شکست داده باشند. فرمانروایی کوتیها بر سومر و آکاد اندکی کمتر از یک سده (سده ۲۲ پیش از میلاد) بوده است. چنین می‌نماید که اتحاد کوتیها، اتحادی قبیله‌ای بوده که با سست شدن آن، کوتیها شکست خوردند و فرمانروایی آنها در بین‌النهرین منقرض شد.

در آن هنگام، در عیلام، سرکردگی به‌پادشاهان سیماش (دومین دودمان از روی فهرست پادشاهان عیلام) رسید، سپس آ نشان جای نخست را گرفت نزدیک به سال ۱۸۵۰ - ۱۹۰۰ پیش از میلاد، اپارتی دودمان «پادشاهان آ نشان و شوش» را بنیاد نهاد. اتحاد عیلام در روزگار فرمانروایی این دودمان تا سده ۱۶ پیش از میلاد، استوارتر از دوران پیشین بوده است. در آن هنگام نیز در کشور چند فرمانروا بودند، اما آنها به یک خاندان تعلق داشتند و پیشرفت آنها در پلکان هیرارشی رتبه و القاب تامقام فرمانروای فرمانروایان - «سوکالماخ (بشارت‌دهنده بزرگ)، پادشاه آ نشان و شوش» - در مقررات پیچیده‌ای پیشینی شده بود.

رشد بعدی مناسبات طبقاتی و ژرفتر شدن تضادها در جامعه عیلام، که اسناد خصوصی و اقتصادی یافت شده در شوش بر آن گواهی می‌دهد، از ویژگیهای نخستین سده‌های هزاره دوم بوده است. در این اسناد، اغلب از بردگانی یاد می‌شود که در معرض دادوستد و از آن افراد و خانواده‌های جداگانه بوده‌اند. خانواده بزرگ، یک واحد معمولی اجتماعی و تولیدی بود، اما اغلب، تشکل با دوامی نبوده است؛ پس از مرگ رئیس کمون خانوادگی، اعضای آن با همه سهم مالکیت خویش می‌توانسته‌اند عضو خانواده‌های بزرگ گوناگون و یا گروههای «برادر» گردند.

چنین می‌نماید که بردگان بسیاری در امورات اقتصادی پادشاهان و معبد‌ها نیز بکار مشغول بوده‌اند. اما، بخش بزرگ تولیدکنندگان بی‌میانجی در این کارها، همانا آزادان بوده‌اند که در عین حال، حال و روزشان به‌بردگان نزدیک بوده، مالکیتی نداشتند و معیشتشان از اقتصادی بود که در آنجا، در زیر مراقبت مأموران معبد‌ها و پادشاه کار می‌کردند. این مأموران و کسان دیگری که در خدمت شاه بودند، قطعه زمینی دریافت می‌داشتند و یا حق برخورداری از درآمد این زمینها به آنها داده می‌شد.

زمینهای شاهی به سرکردگان بزرگ نیز اهدا می گردید.



پیکره ناپیرآسو، ملکه عیلام

رشد داراییهای بزرگ و از جمله از حساب بلعیدن مالکیت های کوچک، زمینها و بخشهای شهری، از ویژگیهای این دوران بوده است. در لایه سده های ۲۸/۲۷ پیش از میلاد، خانه بزرگی در کاوشها یافت گردیده که شمار اتاقهایش کمتر از پنجاه نیست، ده حیاط دارد، بجای خانه های کوچکتر پدید آمده، و سرانجام همه کوی را بلعیده است. پیرو اسنادی که از این خانه بدست آمده، صاحب آن - تمتی وارتاش - با بحرین دادوستد داشته، و مالک هزارها رأس دام و زمینهای پهناوری از جمله، زمینهایی که کوتیر ناخونت اول به او اهدا کرده، بوده است. این پادشاه که پس از وابستگی گذرای عیلام به حمورابی (۱۷۹۲ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد)، فرمانروایی داشته و معاصر پسر حمورابی بوده است، دیگر سرکردگی بابل را برسمیت نمی شناخت و به قلمرو بابل یورش برد.

در سده ۱۶ پیش از میلاد، عیلام از کاسیها که پیش از آن بر بابل چیره شده بودند، شکست خورد. چنین می شمارند که کاسیها، پیشتر در زاگرس می زیستند و گروه آنها در آغاز هزاره نخست پیش از میلاد در یاختر لرستان بوده است. به پنداری دیگر، آنها از بابل به آنجا کوچیده بودند؛ هنوز پیش از شکست بابل، از کاسیها در بخشهای شمال باختری آن دیار یاد شده و شاید هم، آنها از شمال آسیای جنوب باختری آمده باشند.

در سده ۱۶ پیش از میلاد، عیلام برای روزگاری کوتاه بدست بابل کاسیها افتاد. اما، بزودی عیلامیها در زیر فرمانروایی پادشاهانی که به احتمال از دودمانی تازه بوده اند، متحد شدند و در روزگار همین پادشاهان، در نیمه دوم سده ۱۴ تا

سده ۱۲ پیش از میلاد، عیلام بر قدرت و توان بزرگی دست یافت. این پادشاهان لقب «پادشاهان آشان و شوش» داشتند (و دیگر سخنی از «سوکالماخ» نبود)، اما مرکز اساسی آنها در شوش بوده است. در آن روزگار، در عیلام کارهای ساختمانی بزرگی انجام می گرفت و کاخها و معبدی، از جمله تأسیسات معبد زیگورات که در چوگا - زانبیل از زیر خاک بیرون آمده (در محل شهری که یکی از پادشاهان این دودمان در شوش بنیاد کرده بود) ساخته شده اند. در این دوران هنر معماری و پیکرتراشی عیلامی اوجی بزرگ یافته بود.

در سده ۱۳ پیش از میلاد، عیلامیها بارها به بابل یورش بردند و در روزگاری شوتروکه - نانخونت (نزدیک به ۱۱۸۵ تا ۱۱۵۵ پیش از میلاد)، و کویترنانخونت (نزدیک به ۱۱۵۵ تا ۱۱۵۰ پیش از میلاد) به پیروزی نهایی بر پادشاهان کاسی بابل دست یافتند و آخرین پادشاهشان را به اسارت گرفتند. اموال و آثار بسیاری از روزگار کهن به عیلام برده شدند (و در میان اینها متن قوانین حمورابی نیز بوده است که در روزگار ما، از روی همین اثر تاریخی که در شوش یافت گردیده، بر آن آگاهی یافته ایم). خراجی بزرگ بر بابل بسته شد. در روزگار شیلخاک اینشوشیناک (نزدیک به ۱۱۵۰ تا ۱۱۲۰ پیش از میلاد)، که او نیز چند لشکرکشی کامیاب به بخشهای زاگرس و نیز تا مرز آشور داشت، بخش شمالی بابل هنوز در زیر فرمان عیلام بوده است. اما، در جنوب بابل، يك پادشاهی نوین محلی پدید آمد. چهارمین فرمانروای این پادشاهی - بخت النصر اول - نزدیک به سال ۱۱۱۵ پیش از میلاد، در نبردی در نزدیکی در (بدره) امروزی، در نزدیکی مرز عراق و ایران عیلامیها را در هم شکست. از آن روزگار بود که در عیلام، دوران دراز انحطاط سیاسی، آغاز گردید.

ایران در پایان هزاره دوم - نیمه هزاره نخست پیش از میلاد.

پادشاهی ماننا. دولت ماد.

باختر ایران در آستانه استیلای آشور و اورارتو

گذشته از عیلام، درباره رشد و روندهای تاریخی در دیگر بخشهای قلمرو خاکی ایران، تا پایان هزاره دوم پیش از میلاد، تنها می‌توان از روی باز یافته‌های باستانشناسی داوری کرد. اما، از آغاز هزاره نخست و پیش از همه، در پرتو منابع بیگانه - نبشته‌های آشوری و اورارتی - وضع دگرگون می‌شود. از این منابع درباره حال و روز نواحی ایران در سده‌های نهم - هفتم پیش از میلاد، اخباری یکجانبه، اما پیاپی و پیوسته بدست می‌آید. نواحی عمده، اینها هستند: در نزدیکی آشور، زاموا - در بخش سلیمانیه امروز عراق و در نواحی همجوار ایران - جای داشت و پس از آن، «زاموای داخلی» - در مناطق علیای زاب کوچک تا کرانه‌های جنوبی ارومیه - بوده است. در خاور آن، آلابریا و ماننا (هسته پادشاهی آینده مانتاییها که کانونهایش در مناطق مرکزی رودخانه جغتاو بوده است) و در جنوب آن پارسوا یا پارسواش (پاراسوماش) جای داشته‌اند. بیت - همیان بخش پراهمیتی در کنار دیاله در مسیر بابل به ایران بود؛ در خاور و جنوب خاوری آنجا، در نزدیکی کرمانشاه و شمال لرستان، سرزمین الیپی و شمالتر از آن، هارخار، کیشه‌سو و چند «کشور» دیگر در میان پارسوا و بیت - همیان، در باختر و ماد در خاور بوده‌اند. ماد، در آن روزگار، اندکی کوچکتر از روزگار کشورگشایی‌های ماد در سده هفتم پیش از میلاد بود و از آن سوی باختر همدان فراتر نرفته بود.

از روی منابع سده‌های نهم تا هشتم پیش از میلاد، بر بخشهای بسیار دیگری در شمال باختری ایران آگاهی می‌یابیم. بزرگترین اینها از نگاه سیاسی متحد نبودند و به قلمروهای جداگانه تقسیم شده بودند. «کشورهای» بسیار کوچکی هم، چون آنهایی که در سال ۸۲۰ پیش از میلاد در ۲۸ قلمرو باختر و جنوب ارومیه از آنها یاد شده است، بوده‌اند؛ در بخشهای پارسوا در سده نهم پیش از میلاد، نزدیک به ۳۰ «پادشاهی» بوده است. این قلمروها بنابر معمول، دارای ۲-۳ بخش با مرکزی مستحکم، یا «دژی نیرومند» با گروه زیستگاهایی در گرداگرد آنها بوده‌اند.

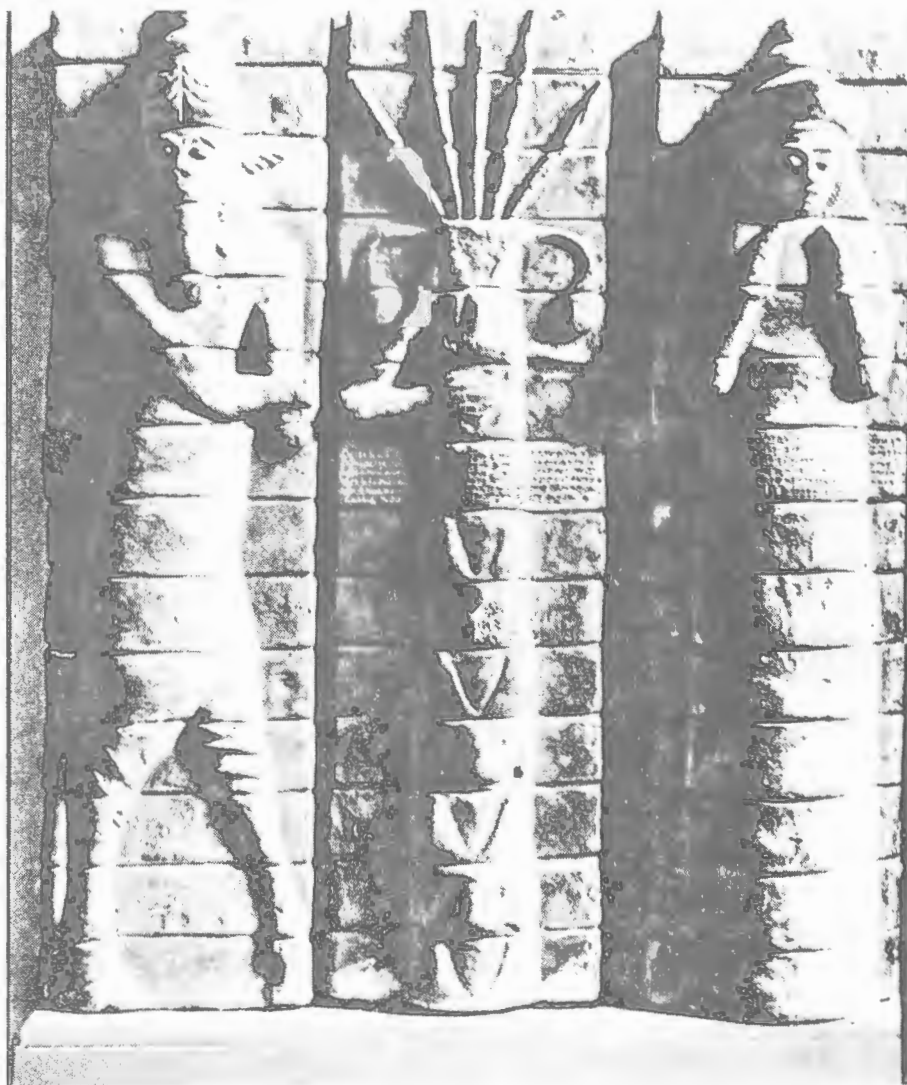
چنانکه از بازیاافتهای باستانشناسی برمی‌آید، فروپاشیده شدن مناسبات کمونی آغازین در شمال باختر ایران، در پایان هزاره چهارم - آغاز هزاره دوم بوده است. در اینجا، در هزاره دوم پیش از میلاد، شکاف مشخصی در توارث فرهنگی و گونه‌های زیستگاهها دیده می‌شود، اما بسیاری از سنتهای اجتماعی و اقتصادی، چون پیشه‌وری که یکسره از زراعت جدا شده بود، همچنان برجای بوده‌اند و رشد می‌یافته‌اند. آثار پایان هزاره دوم - هزاره نخست پیش از میلاد، گواهی است بر شکل گرفتن تفاوت‌های اجتماعی، کامیابیهای بعدی پیشه‌وری و دیگر شکلهای اقتصاد و از جمله زراعت که دیری بود در آن، از خیش کار می‌گرفتند و در آغاز هزاره نخست، داس و کلنگ آهنی و جز اینها نیز از ابزار کشاورزی بوده است. زیستگاههای پهن‌آوری هم بودند که بیشترشان هنوز حفاری نشده‌اند. از اینرو بازیاافتهایی که در پی کارهای چندین ساله در حسنلو بدست آمده است، اهمیتی بیشتر می‌یابد.

در سده‌های سیزده - یازده پیش از میلاد، در جلگه کدر چند زیستگاه بزرگ بود که در سده ۱۱ پیش از میلاد، به‌دژ تبدیل شدند. درخود تپه حسنلو، شهری از سده‌های دهم - نهم پیش از میلاد، کاوش گردیده که دارای دیوارهایی محکم و بناهایی با شکوه از گونه کاخ و معبد است؛ خانه یک پیشه‌ور و یا کارگاه فلزگدازی و سفال‌سازی نیز از زیر خاک بیرون آمده است؛ بیرون از باروی شهر، خانه‌های روستایی گونه و گورستان بوده است.

در حسنلو جام ویژه تشریفات یافت گردیده و چنانکه از نوشته روی آن برمی‌آید، از «درگاه» باووری، فرمانروای کشور ایدا بوده است. بنابر نوشته منتهای آشوری، ایدا یکی از کشورهای زاموای داخلی بوده است.

این بازیاافتهای باستان‌شناسی می‌نمایانند که دست کم، بخشی از «شهرهای نیرومند» و «دژهایی» که در منتهای سده نهم پیش از میلاد از آنها یاد شده است، شهر - دژ واقعی بوده‌اند. چنانکه از بازیاافتهای سده نهم پیش از میلاد، درباره دژها،

дов хозяйства, в том числе земледелия, — оно давно было плужным, а в начале I тыс. употреблялись железные серпы, мотыги и пр. Существовали и обширные поселения, но они в большинстве пока не раскопаны. Тем важнее материалы многолетних работ на Хасанлу.



نقشهای برجسته از معبد عیلامی در شوش (سده ۱۲ پیش از میلاد)

«کاخهای» ثروتمند و معبدهای نواحی دیگر برمی آید، آلابریا، ماننا، الیبی، هیلزان (در باختر ارومیه) و جز اینها، واحدهای کوچک دولت گونه ای بوده اند. بازیاافتهای مفصل تر سده هفتم پیش از میلاد، گواه آن است که شهرهای نیرومند و دژها در بخشهای گوناگون باختر ایران و در کانونهای بزرگتر (هر خار، کیشه سو و جز اینها) و در قلمروهای کوچک و از جمله در اطراف ماد هم بوده اند.

مطالب متنهای آشوری و اورارتی که ارقامی درباره پیشکش و غنیمت و خراج در آنهاست، نمایانگر جمعیت بزرگ برخی بخشهای دارای دژ مرکزی و رویهمرفته، نمایانگر ذخایر مادی این قلمروها و برخی از بخشهای دیگر ایران است. اغلب، خبر از شمار بزرگی از احشام و اغنام است که از این و یا آن «کشور» برده‌اند. اسب، شکل اساسی خراج از بسیاری سرزمینهای نزدیک ارومیه، به‌مداد و بخشهایی دیگر بوده است. باختر ایران نیز پایای برخی از بخشهای فلات ارمنستان، منطقه اساسی پرورش اسب در جنوب باختر آسیا بوده و باشندگان برخی از نواحی آن با مهارتشان در پرورش و آماده ساختن اسب برای سوارنظام، آوازه بر آورده بودند.

بازیافتهای سده نهم پیش از میلاد (درباره خراج شراب و جز اینها) و اطلاعات مفصل‌تر سده هشتم پیش از میلاد، نمایانگر رشد بزرگ زراعت، باغداری و پرورش انگور در بسیاری از بخشهای شمال باختر ایران است. متنهای سده نهم پیش از میلاد، گویای هستی داشتن زیستگاههای مرکزی و یا شهرهایی هستند که بگمان، در گرداگرد آنها زراعتی رشد یافته بوده است. در حسنلو که یکی از این کانونهاست، ابزار بسیار کشاورزی و بقایای جو موسوم به شش ردیفی و چند نوع گندم و اتاقهایی با خمهای بزرگ شراب و جز اینها یافت شده است.

آسوریه‌ها از شهرستانهای ایران فلزهای فراوان (برنج، طلا، نقره و جز اینها)، بنابر معمول، به‌شکل فراورده آماده دریافت می‌کردند و دیگر کالاهای پیشه‌وری که از



ابزار برنجی لرستان: دهنه اسب

ایران می‌آوردند، همانا پارچه‌های کتان و پشمی و نیز مواد معدنی گرانبها بوده است. بازیافته‌های باستانشناسی، اخبار مربوط به همه اقلام فراورده‌های پیشه‌وری را که از ایران خارج می‌شده، تأیید می‌کند و گواهی است بر سطح بسیار بالای پیشه‌وری ایران در آن روزگار. چنین بازیافته‌ها، از حسنلو نیز بدست آمده است، اما آنها در ضمن، یادآور این نکته هم هستند که زیستگاههای شهر گونه، کانونهای پیشه‌وری رشد یافته‌ای بوده‌اند که فراورده‌های آن را برای ایران آن روزگار، در اساس از روی گورها می‌شناسیم. بسیاری از اینها را بویژه هنگامی که از گورها بازیافته‌هایی دربارهٔ پرورش اسب و سوارکاری بدست می‌آید، از آن مردم کوچ‌نشین برمی‌شمارند. اما، این بازیافته‌ها چنانکه از منابع خطی برمی‌آید در آن روزگار از ویژگیهای مردم اسکان یافتهٔ بسیاری از نواحی ایران و فلات ارمنستان بوده و بسیاری از گورهای که از آنها یاد شده است، بگونه‌ای مشخص در کنار زیستگاهها و دژها بوده‌اند. چنانکه در سیلک، در سده‌های نهم - هشتم پیش از میلاد، قلعه و گورستانی در کنار یکدیگر بوده که در آنجا جنگ‌افزار، ابزار سوارکاری، نقوش سوارکاران و نیز ابزار کشاورزی یافت شده است. در پایان هزارهٔ دوم - آغاز هزارهٔ نخست پیش از میلاد، وسایل سوارکاری در

بسیاری از بخش‌های ایران و از جمله در کرانه‌های خزر (که در آنجا در نزدیکی يك گور ثروتمند، زیستگاه زراعت‌کاران - دامداران نیز بررسی گردیده) دیده شده است. در گورستان مارلیك در بخش سفلی سپیدرود، گورستانی که اسبان نیز در آن مدفون بوده‌اند، یافت گردیده و در برخی از گورها پیکره‌های کوچکی از خیش و گاو پیدا شده است؛ در حفاریهای مارلیك، شمار بزرگی ظرفهای سنگین طلا، فراورده‌های جواهرسازی، جنگ‌افزار گرانها، مهرهای گوناگون (برخی از آنها با بقایای نوشته میخی) - نشانه‌های مالکیت و حکومت - و نیز فراورده‌های تولیدات رشد یافته کوزه‌گری پیدا شده است. همه اینها گواهی است بر تقسیم کار در جامعه و تفاوت‌های ژرف اجتماعی

«برنجهای لرستان» یکی از درخور نگرش‌ترین مجموعه‌های باستانشناسی ایران است. این فراورده‌های پرشمار و خود ویژه که گهگاه پیچیده و دارای سبکی «پرشکوه» است، نمایانگر آمیختگی رالیسم و فانتزی در تصویر مردمان یا خدایان، جانوران و یا موجودات ماوراءالطبیعه هستند. اشیاء تزئینی و معیشتی، جنگ‌افزار، دهنه‌های نقش و نگاردار و جز اینها، بدینگونه ساخته می‌شدند. پیشتر، برنجهای لرستان را از هزاره سوم تا نیمه هزاره نخست، تاریخگذاری کرده بودند. تنها چندی پیش بود که در پی کاوش گورها مشخص گردید که هرچند، فلزگذاری در لرستان، در هزاره سوم پیش از میلاد به کامیابی‌های بزرگی رسیده بود، اما مجموعه بی‌همتای «برنجهای لرستان» از پایان هزاره دوم - نخستین سده‌های هزاره نخست و بیشتر از آن سده‌های هشتم - هفتم پیش از میلاد است.

چنین می‌شمارند که برنجهای لرستان را کوچ‌نشینان برجای گذاشته‌اند و مردم لرستان آن روزگار، در اساس، نومادها بوده‌اند. اما باز یافته‌های چندی پیش باستانشناسی و کاوشهایی که در جای زیستگاهها انجام گرفته نشان می‌دهد که در پایان هزاره دوم - هزاره نخست پیش از میلاد، در لرستان، زیستگاههای پرشمار مردمان اسکان یافته بوده است. چنانکه دیدیم، از هزاره سوم، در لرستان و دیگر بخشهای کوهستانی آسیای جنوب غربی، رمه‌داری رشد یافته و با زراعت در گراگرد زیستگاههای دایمی، بهم بافته شده بود؛ اما، رمه‌داری کوچ‌نشینی هنوز پدید نیامده بود. چنانکه از متنهای میخی برمی‌آید، رمه‌داری در آغاز هزاره نخست، هنوز در فلات ارمنستان و ایران پیدا نشده بود. دامداری، رشدی گسترده داشت، اما این رشد پایایی زراعت بود و مردمان در زیستگاههای دایمی می‌زیسته‌اند. در برخی «کشورها» مردم می‌توانسته‌اند دامها و یا بخشی از آن را به کوهستانها ببرند (این کار به‌هنگام نزدیک شدن دشمن انجام می‌گرفت)، اما تنها در قلمرو همان «کشورهای» کوچک. چنین

می‌نماید که کوچ دامها به‌نواحی دوردست انجام نمی‌گرفته است و قبیله‌های کوچ‌نشین و اتحادیه این قبایل نبوده است.

بسیاری از «کشورها» و قلمروهای باختر ایران، در آغاز هزاره نخست، واحدهایی دولت‌گونه بودند. برخی از اینها را می‌توان همچون شهر - دولتهایی مشخص ساخت که از منطقه کشاورزی و مرکزش پدید آمده بودند. سپس، واحدهای بزرگتر، نه اینکه بر پایه ارتباط‌های قبیله‌یی، بلکه بر پایه ارتباط‌های سرزمینها پیدا شدند.

رنگارنگی بزرگ قومی و زبانی نیز که در آن روزگار از ویژگیهای همه ایران و برخی از بخشهای جداگانه‌اش بود، بازدارنده پدیدآیی واحدهای بزرگ سیاسی بوده است. در سرزمین کردستان و نزدیک ارومیه، گذشته از لولوبیها، هنوز گروههای قومی دیگری هم مانده بودند که اصلشان از کوتیها و در برخی جاها از هریها (که زبانشان نزدیک به اورارتها بود) بوده است. در برخی نقاط آذربایجان ایران زبانهایی بوده که می‌نماید، خویشاوند زبانهای داغستانی بوده است. در باختر لرستان، آشوریها با کاسیها روبرو شده بودند؛ عنصر زبان کاسی در سده‌های نهم - هشتم پیش از میلاد، در بخشهای شمال باختر ایران (در آلابریا و غیره) و در بخشهای مسیر بابل به‌ماد دیده شده و در آنجا همپای زبان بابلی بوده است (این بخشها در روزگار کاسیها به‌تصرف بابل در آمده بود). در مرزهای شمال لرستان مردمی می‌زیسته‌اند که ریشه زبانشان با زبان عیلامی خویشاوندی داشته است. گذشته از گروههای کهن قومی محلی، از پایان هزاره دوم پیش از میلاد، در باختر ایران، مردم ایرانی زبان نیز پراکنده شده بودند، اما، اینها نیز هنوز در آنجا در آغاز هزاره نخست، قلمرو پهناور یکپارچه‌ای نداشتند و بخشهای سکونت آنها در آن نواحی ایران که بیشتر باشندگان از مردمان محلی بودند تغییر می‌کرد.

جهانگشایی‌های آشور و اورارتو در ایران

با نیرو گرفتن آشور در پایان سده دهم - آغاز سده نهم، سپاهیان آشور در بخشهای شمال باختری ایران پدیدار شدند و به‌زرفای آن سرزمین رخنه کردند و تا رکود موقت آشور در آغاز سده هشتم پیش از میلاد، به‌آنجا لشکرکشی می‌کردند. در آستانه سال ۸۸۰ پیش از میلاد، زاموا به‌تصرف آشور درآمد و بزودی یکی از ولایات آشور شد. اما در سده نهم پیش از میلاد، آشوریها برای تصرف بخشهایی که دورتر، درخاور بود تلاش نمی‌کردند؛ هدف اساسی آنها در آنجا، گرفتن خراج و یا به‌چنگ آوردن اسیر و غنیمت بود. آنها در بخشهایی که در برابرشان پایداری می‌شد، دژها را ویران

می ساختند، زیستگاهها را طعمه آتش و مردم را ددمنشانه کشتار می کردند. مردم بسیاری از «کشورها» می کوشیدند تا از آزادی خود دفاع کنند، اما پیکار نابرابر يك به يك عليه ارتش نیرومندترین دولت آن روزگار که دارای تکنیک پیشرو جنگی و ابزار ویژه قلعه گیری بود، بنابر معمول، با پیروزی آشوریها به پایان می رسید و همین که آشوریها نزدیک می شدند، مردم قلعه های خود را می گذاشتند و به کوهها پناه می بردند.

در روزگار سلنصر سوم (۸۵۹-۸۲۴ پیش از میلاد)، آشوریها چند لشکرکشی به سوی خاور کردند: در سالهای ۸۴۳، ۸۵۵، ۸۵۹ (هنگامی که نخستین بار از ماننا، آلابریا و پارسوا نام برده شده است)، ۸۳۴ (برای نخستین بار تا ماد)، ۸۲۸ و ۸۲۷ پیش از میلاد. در دهساله های پس از آن، آشوریها اغلب، راهی دور بسوی خاور می رفتند: دوبار تا ماننا و هشت بار تا ماد. اما، پس از سال ۸۰۶ پیش از میلاد، آنها دیگر با ماننا جنگیدند: ماننا در پیکار علیه اورارتو متحد آشوریها شده بود. واکنش در برابر تجاوز بیگانگان بود که به اندازه ای بسیار، سبب تقویت ماننا و برخی «کشورهای» دیگر، در باخترایران گردید.

از پایان سده نهم پیش از میلاد، آشور در پیکار با اورارتو، در سوریه، شمال بین النهرین و در ایران با ناکامی روبرو گردید. میان سالهای ۸۲۵ تا ۷۹۰ پیش از میلاد، اورارتو بخشهای باختر و جنوب ارومیه را تصرف کرد و در مناطق سفلی چگتا و در مرز ماننا، دژی (تاش تپه، نزدیک میاندا آب) ساخت. تا نیمه سده هشتم پیش از میلاد، پادشاهان اورارتو، بارها با ماننا جنگیدند، غنیمت و اسیرانی بسیار بچنگ آوردند، برخی از بخشهای آن را ضمیمه خود ساختند، اما رویهمرفته ماننا فرمانبردار آنها نشد.

اورارتوها از مناطق جنوبی ارومیه به پارسوا و از آن هم به مناطق جنوبی تر تا نواحی کرمانشاه امروز لشکرکشی هایی کردند. هدف از این لشکرکشیها، گذشته از ناتوان کردن آشور در جناح خاوری اش، بچنگ آوردن اسیر و غنیمت و نیز تاراج و چپاول بوده است. اما، اورارتوها کوشیدند تا درنواحی اطراف ارومیه، جای پای خود را استوارتر کنند و در نیمه سده هشتم پیش از میلاد، بخش بزرگ این منطقه، ضمیمه اورارتو شده بود. سپس سرزمین پولوآری در شمال خاوری آذربایجان ایران تسخیر شد.

در سال ۷۱۴ پیش از میلاد، پس از شکست اورارتو از آشور و ماننا، بخشهای کرانه جنوب خاوری ارومیه به ماننا منضم (و یا به آن بازگردانیده) شد و آشوریها که همه چیز را در سر راه خود تاراج می کردند، می سوزانیدند و یا ویران می ساختند، تا قلمرو اورارتو در اطراف ارومیه رسیدند. اما، اورارتوها این بخشها را نگاه داشتند و

پادشاه آنان، آرگیشنی دوم (۷۱۴-۶۸۵ پیش از میلاد) حتی فرمانروایی اورارتو را بر بخشهای میان ارومیه و دریای مازندران گسترش داد که ما از نیشه‌های او در نزدیکی سراب (در مسیر تبریز - اردبیل) بر آن آگاهی داریم. روشن نیست که بخشهای خاوری آذربایجان ایران تا چه روزگاری فرمانبردار اورارتو بوده‌اند، اما ولایات شمال باختری تا انقراض اورارتو در پایان سده هفتم - آغاز سده ششم پیش از میلاد، در دست آنان بوده است. میان تبریز و ماکو چند دژ اورارتی یافت گردیده که در سده هفتم پیش از میلاد بوده و یا در آن سده بنیاد گردیده‌اند.

در شرح لشکرکشی آشور در سال ۸۱۴ پیش از میلاد، از این بخشها چون بخشهایی ثروتمند و دارای کشاورزی شکوفان یاد شده است. در دژهای پرشمار، ذخیره‌های بزرگ غله و شراب معطری که سپاهیان آشور آن را «چون آب رودخانه» می‌نوشیدند، انبار می‌شده است. زمینهای پهناوری هم در آنجا آبیاری می‌شده است. هرچند در شمال باختری ایران، پیشتر نیز آبیاری مصنوعی بوده است، اما کارهای بزرگ آبیاری تنها در شرایط بودن مرکزیت و با بهره‌گیری از ذخایر گسترده مادی و انسانی می‌توانسته است انجام گیرد. بویژه، اطلاعات درباره شهر اولخو (به احتمال، نزدیک مرند امروز) درخور نگرش است: آبراه بزرگی که چند بند داشت، آب را به شهر و به کاخ پادشاه اورارتو می‌رسانید و جویها، این منطقه سرسبز، چنارهای پر سایه، باغهای پهناور، مراتع و چراگاههای خرم اسبان آنجا را آبیاری می‌کردند و نیز تأسیسات آبیاری کاریز گونه زیرزمینی هم در آنجا بوده است (برای دیگر بخشهای ایران، امروز تنها از روزگار هخامنشیان بر کاریز آگاهی داریم).

قلمرو اورارتو به واحدهای اداری تقسیم شده بود که بخشی از آنها با «کشورهای» محلی پیشین همخوانی داشته است. اشراف اورارتو و دستگاه اداری، پادگان، پیشه‌وران و جز اینها در دژها بوده‌اند. بخشی از زمینهای اطراف را از آن شاه برمی‌شمردند و بردگان و یا مردمان غیر آزاد، از جمله اسیرانی که از دیگر کشورها آورده و در آنجا نشانیده بودند، کار می‌کردند؛ گروهی از مردم بومی را نیز بنوبه خود، به‌هنگام کشورگشایی از کشورشان بیرون می‌بردند. آن مردمی که مانده بودند موظف به کار اجباری (ساختمانی و جز اینها) بودند و خراج می‌پرداختند (در بسیاری از بخشهای خاوری ارومیه خراجشان با اسب بوده است).

از نیمه سده هشتم، مرحله تازه استیلای آشور آغاز گردید و شیوه‌های بهره‌کشی آشور از بخشهایی که فرمانبردارش شده بودند، بسیار دگرگون شد. این دگرگونیها اصلاحاتی را هم همراه داشت که بی‌تأثیر الگوی اورارتی تیگلات پالاسار سوم (۷۴۵ تا ۷۲۷ پیش از میلاد) نبوده است. در روزگار او، آشور به‌چند پیروزی بر

اورارتو دست یافت و مرزهای خود را گسترش داد. درخاور، براساس پیروزیهای سال ۷۴۴ پیش از میلاد، دو ولایت تازه پارسوا و بیت - همبان و «کشورهای» کوچک اطراف آنها پدید آمدند. در جنگ سال ۷۴۴ پیش از میلاد، پایای کشتار معمولی سپاهیان، بخشی از مردمی که اسیر شده بودند آزاد گردیدند تا به خانه هایشان بروند، اما آنها دیگر نمی توانستند بجنگند، زیرا انگشتانشان را بریده بودند. مردمان ولایات تازه نیز می بایست چون دیگر ولایتها خراج بدهند و فرمانبردار باشند.

آشوریها، بارها، گروههایی از مردم را از بخشهای خاوری به سوریه و فنیقیه و جزاینها می رانند و بجای آنها مردمی از این سرزمینها و دیگر سرزمینهای سامی زبان آسیای جنوب باختری می آوردند. کسانی که آنها را به بخشهای تازه کوچ داده بودند می بایست به زبان آرامی که زبان گفتگوی آشور شده بود، سخن گویند. بدینسان در شمال خاوری ایران و در نواحی همجوار ایران مردمی پیدا شدند که به زبان آرامی و سپس به گویش خاوری آن - «سریانی» و «آشوری» - سخن می گفتند.

پس از لشکرکشی سارگون دوم (۷۲۲ تا ۷۰۵ پیش از میلاد) به ایران، در آنجا دو ولایت آشوری دیگر نیز - کیشه سو و هرخار - پدید آمد که نواحی باختر ماد، که سپس در آنجا ولایتهای کارکاشی، ساپاردا و خود «مادای» (ماد) پدید آمدند، می بایست خراج خود را به آنها بدهند. در این نواحی هنوز «کشورهای» جداگانه بسیاری مانده بودند که فرمانروایان آنها بارها با یکدیگر به پیکار برخاسته و یا علیه آشور با یکدیگر سازش می کردند. فرمانروایان محلی در بخشی دیگر از ولایتهای خاوری (و حتی در زاموا) نیز مانده بودند، اما در آنجا دژهای آشوریان و مردم بیگانه رانده شده که یکسره به دستگاه اداری آشور وابستگی داشتند، بسیار بودند و حکومت آشور در این ولایتها استوارتر از حکومت آشور در خاور بود.

در روزگار آسارخادون (۶۸۰ تا ۶۶۹ پیش از میلاد)، تا کوه بیکنی (بگمان، دماوند) و سرزمین پاتوش آرا (پاتیشخوار، شمال خاوری دماوند) - دورترین بخش ایران که آشوریان بدانجا دست یافتند - لشکرکشی شد. اما، این لشکرکشی (نزدیک سال ۶۷۷ پیش از میلاد)، واپسین کامیابی بزرگ آنها در خاور بوده است. بزودی، وضع در اینجا بحرانی تر گردید و سپاهیان آشوری که برای گردآوری خراج گسیل می شدند، گهگاه مورد حمله قرا می گرفتند. آسارخادون کوشید برخی از فرمانروایان ولایاتی را - از زاموا تا ماد - بیشتر بخود وابسته سازد و در سال ۶۷۲ پیش از میلاد با آنان پیمانهای بست که در آن پیمانها، وفاداری آنها به این فرمانروا و بر جای ماندن قلمرو آن فرمانروایان برای خود آنان تضمین شده بود. اما، در همان سال یا سال پس از آن، در ولایتهای خاوری، شورش آشکار آغاز گردید که به پدید آمدن ماد مستقل

انجامید. با اینهمه، برای آشور میسر گردید که چند دهه دیگر نیز، دیگر ولایتهای ایران و از جمله کیشه سو و هر خار را همچنان نگاه دارد.

پادشاهی ماننا

در سده هشتم پیش از میلاد، هنگامیکه مبارزه آشوریان و اورارتوها ادامه داشت، ماننا، هم پیمان کوچک آشور بود. پادشاهی ماننا، پس از جنگ با اورارتو، نیروی بیشتری یافت و در روزگار فرمانروایی پادشاه ایران زو (تا سالهای ۷۳۷-۱۷۱۷/۷۱۸ پیش از میلاد)، برخی از «کشورهایی» را که در پایان سده نهم پیش از میلاد هنوز مستقل بودند به خود منضم ساخت. اما در برخی از این سرزمینها، فرمانروایان موروئی همچنان بر جای بودند که خودشان را «فرمانروایان بزرگ» ماننا می نامیدند. فرمانروایان آندیا، میسی، اویشدیشا و زیکیرتو - بخشهای بزرگی که به نواحی گوناگون تقسیم شده و مردمی بسیار داشتند - خود را به همین نام می نامیدند. گذشته از خود ماننایها دیگر گروههای قومی کهن بومی و مردمی ایرانی زبان، در قلمرو این پادشاهی، از جمله در میسی در جنوب، اویشدیشا در شمال باختری و زیکیرتو در شمال خاوری مراکز ماننا می زیسته اند.

گرایش به تحکیم حکومت مرکزی، با واکنش فرمانروایان مستقل و بخشی از اشراف ماننا روبرو می شد. این محافل و مخالفان آشوریها در قلمروهای میان ماننا و آشور (در آلابریا و جز اینها) همچنان برجای بودند، روسای اول اورارتی از آنها پشتیبانی می کرد و سارگون دوم از سال ۷۱۹ پیش از میلاد، بارها در امور ماننا، سرزمین آشوبگرانی که علیه پادشاهان خود شورش کرده بودند، مداخله کرده بود. در سال ۷۱۴ پیش از میلاد، مبارزه بی امان، بانبرد در نزدیک کوه اواوش (به احتمال، سهند) به پایان رسید: روسا و میتاتی زیکیرتویی یکسره تارومار شدند و سپاهیان سارگون که هنوز پیش از این نبرد زیکیرتو راتاراج کرده بودند، به قلمرو اورارتو یورش بردند. برخی از متصرفات اورارتو و بخشهای پیشین ماننا در کنار ارومیه به ماننا پیوست. رخدادهای این سال، سرانجام به تحکیم حکومت پادشاهان ماننا انجامید و در بخشهای مستقل، فرمانروایان محلی یا نابود شدند و یا ناتوان گردیدند.

اقتصاد ولایتهای عمده پادشاهی ماننا، سطح رشد زراعت با رشته های پر محصول و دامداری که نقش پرورش اسب در آن بیش از همه بود، در برخی بخشها به همان گونه ای بود که در قلمرو همجوار اورارتو بوده است. باز یافته های متعلق به سده های هشتم - هفتم پیش از میلاد، که از «خرسنگ سقر» در کنار دهکده زیویه (در ۴۲ کیلومتری خاور سقر) بدست آمده و حفاریهای دژ بالای تپه زیویه که بگمان در محل دژ زیبایی ماننا بوده است، نمایانگر پیشه وری اختصاصی شده از همان گونه ای

است که در دیگر دولتهای شمال آسیای جنوب باختری بوده است. چگونگی اقتصاد، نمایانگر ویژگی مربوطه نظام اجتماعی و از جمله، بودن گروههای بزرگ آزادان و بردگان است. اما، در ماننا نیز چون در بسیاری از دیگر دولتهای خاور کهن، مردم آزاد عادی نقش بزرگی داشته‌اند. در ضمن، لایه گسترده اشراف قبیله (با همان اهمیت اعضای خاندان شاهی)، نظامی و مأمور (سرداران، فرمانروایان بخشها و دژها و جز اینها) نیز بوده‌اند. شورایی از اطرافیان نزدیک و خویشاوندان شاه، سرداران و بزرگان خاندانهای اشرافی، در کنار شاه بوده است. پسر ارشد شاه در روزگاری که هنوز پدرش زنده بود، به‌جانشینی شاه برگمارده می‌شد. در آغاز سده هفتم پیش از میلاد، ماننا دیگر سرکردگی آشور را به رسمیت نمی‌شناخت و بزودی علیه آشور، به جنگ تهاجمی آغاز کرد. میان سالهای ۶۸۰ تا ۶۷۷ پیش از میلاد، آسارخادون توانسته بود، برای وقت در برابر فشار «مانانیهای سرکش» پایداری کند و ایشپاکای اسکیت (سکایی - م.) را که متحد آنان بود درهم شکست. این نخستین یادآوری اسکیتها در آسیای جنوب باختری است. اندکی پیش از آن، از پایان سده هشتم پیش از میلاد، از کیمریها نیز (که در آن روزگار با اورارتو می‌جنگیدند) یاد شده است.

در نخستین سده‌های هزاره نخست پیش از میلاد، در دشتهای اروپا - آسیا، دامداری کوچ‌نشینی شکل گرفت و قبایل کوچ‌نشین که بیشترشان به زبانهای گروه ایرانی - شاخه «خاوری»^۱ و یا شمالی آن سخن می‌گفتند - پراکنده و گسترده شدند. از میان اینان قبیله‌های کیمریها و اسکیتها، از راه قفقاز به آسیای جنوب باختری رخنه کردند (اما بخشی از اسکیتها، در روزگاری دیرتر به دشتهای اروپا بازگشتند). هر دو گروه این قبایل از نگاه روش معیشتی و اجتماعی به یکدیگر نزدیک بودند و شیوه‌های جنگ سوار نظام و تیراندازی و پیکانهای «اسکیتی» را بکار می‌بردند که پیش از آنها در آسیای جنوب باختری ناشناخته بوده است. این قبیله‌ها که تا کرانه‌های دریای اژه (کیمریها) و تا مرزهای مصر (اسکیتها) و جاهای دیگر، راهی دور و دراز پیمودند، دارای مرکزهای دایمی بوده‌اند؛ کیمریها در شمال خاوری آسیای صغیر و اسکیتها در

۱. امروز زبانهای ایرانی که در گروه زبانهای هند و اروپایی هستند، همانا فارسی، کردی، لری، طالشی، گیلکی، تاجیکی، بلوچی، پشتو، زبانهای پامیر (اشکاشمی، مونچی، شغنی) و اسی (استینی یا ارنی واقع در شمال قفقاز و بخشی از گرجستان) هستند که در دو گروه خاوری و باختری‌اند. اما تقسیم به خاوری و باختری از روی جهات جغرافیایی نیست، چنانچه بلوچی و تاجیکی که در خاور هستند، همبای فارسی و گیلکی از زبانهای باختری و اسی که در شمال باختری است همبای پشتو و زبانهای پامیر از زبانهای خاوری ایرانی‌اند.



نمونه‌ای از زیورهای زرین که در «خرسنگ سقر» یافت شده است

باختر آذربایجان، در جنوب رودخانه کورا (چنین می‌نماید که این منطقه، هسته عمده «خطه پادشاهی» اسکیتها در همسایگی اورارتو و ماننا بوده است). گروهها یا دسته‌هایی از آنان، اغلب در «کشورهای» متحد نیز بوده‌اند؛ بر اقامت درازمدت اسکیتها درماننا آگاهی داریم؛ کیمریها نیز به آنجا رخنه کرده بودند.

در نیمه دوم دوران فرانروایی آسارخادون، مانناییها دوباره قلمرو آشور را مورد تهدید قرار دادند و سپس به‌مراهی کیمریها، اسکیتها و مادها، علیه آشور، در ولایات خاوری آن سرزمین جنگیدند. در نتیجه، ماننا چند دژ و ولایت حایل آشوری (آلابریا و جز اینها) را تصرف کرد و در سرتاسر سرزمینی از ماد تا بخشهای زاب برزگ، با آشور هم مرز گردید.

در روزگار آشور بنی‌پال، نزدیک به سال ۶۵۵ پیش از میلاد، آشوریها تا اندازه‌ای انتقام گرفتند: آنها تا ایزیرتو - پایتخت ماننا رسیدند، آن را نتوانستند تصرف کنند، اما دژهای خود را که پیشتر بدست مانناییها افتاده بود پس گرفتند. در ماننا، پس از شکست، «مردم کشور» (چنانکه از عبارت برمی‌آید، آزادان عادی)، علیه پادشاه آخشتری سر به‌شورش برداشتند، «جسدش را به‌کوچه انداختند و لگدمال کردند: خانواده، خاندان و برادرانش را با اسلحه کشتند». پس از وی، پسرش اوآلی که زنده مانده و از آشور بنی‌پال استمداد کرده بود، پادشاه شد. پس از نیرو گرفتن ماد و به‌هنگام جنگ آشور با ماد و بابل، اتحاد ماننا با آشور استوارتر شد. در سال ۶۱۶ پیش از میلاد، آشور و ماننا، در کنار فرات از بابل شکست خوردند و بزودی ماننا فرمانبردار ماد شد. برای واپسین بار در کتاب توراتی یرمی به‌همراهی اورارتو و خطه پادشاهی اسکیتها در میان کشورهای که به‌ماد وابسته نبوده‌اند، از ماننا یاد شده است.

ماننا در تاریخ ایران و فرهنگ ایران نقشی بزرگ داشته است. از روی منابع آشوری آگاهی داریم بر اینکه در ماننا خط و دبیران حرفه‌یی بوده‌اند. بازیاقتهای کنار زیویه گواهی است بر هنر خود ویژه و بی‌همتای ماننا و نیز ارتباط آن با هنر آشور، اورارتو و چند کشور دیگر؛ این هنر بر شکل‌یابی هنر مادها و پارسها و نیز هنر اسکیتهای دشتهای اروپا آسیا، تأثیری بزرگ داشته است.

عیلام در نیمه نخست هزاره

نخست پیش از میلاد

عیلام، پس از شکست از بابل در پایان سده دوازده پیش از میلاد، نزدیک به سده نقش فعالی در امور بین‌المللی نداشت. اما چنانکه از بازیاقتهای سده‌های یازدهم تا هفتم پیش از میلاد روشن می‌گردد، پیشه‌وری و فرهنگ عیلام در سطحی بسیار بالا

بوده و همچنان بر ولایتهای همجوار و از جمله بر لرستان تأثیر داشته است. عیلام، هرچند مرکزیت نیرومندی نداشت، اما سرزمینی پهناور بود؛ در سده هشتم پیش از میلاد، قدرت شاه برای موقت تقویت شد. در پایان سده نهم پیش از میلاد، واکنش در برابر آشور و در برابر تلاش آشور برای استوار شدن در بابل که رو به ناتوانی می‌رفت، سیاست سنتی عیلام شده بود. عیلامیها در آنجا از قبایل کلدیه که در جنوب بین‌النهرین می‌زیستند، حمایت می‌کردند.

در سال ۸۱۴ پیش از میلاد، آشوریها که با بابل می‌جنگیدند، در را که بر سر راه عیلام بود تصرف کردند. در شرح این رخدادهاست که نخستین بار از ولایت پارساماش، یا پارسوآش (پارسوماش) که از ولایتهای دوردست عیلام بوده، یاد شده است. شکل‌های گوناگون نام این ولایت نیز چون سرزمین همنام آن در شمال باختر ایران (پارسوا، پارسوآش، پارسوماش) تلفظ خارجی پارساواى ایرانی است که با نام قبیله‌های کهن ایرانی (در دورانی دیرتر پارس که «پرس» و «پرسیا»ی یونانی از آنجاست) همخوانی دارد. ولایت جنوبی پارساوا، این نام را از قبایلی گرفته است که در نزدیک عیلام می‌زیسته‌اند و سپس پادشاهی هخامنشیان را پدید آوردند.

هومپانی‌کاش پادشاه عیلام (۷۴۲ تا ۷۱۷) در سال ۷۲۰ پیش از میلاد، آشوریها را نزدیک در درهم شکست و پادشاه کلدیه که متحد ایلامیها بود تا سال ۷۱۰ پیش از میلاد، بر بابل فرمان می‌راند. موقعیت آنان در زاگرس هم استوارتر شد. از شوتروک ناخونته دوم (۷۱۷ تا ۶۹۹ پیش از میلاد) متن‌های عیلامی تا روزگار ما رسیده که در آنها خبر کشورگشایی‌های او در بخشهایی تا دیاله است. پادشاهی الیپی، در شمال لرستان که پیشتر متحد و خراج‌گذار آشور بود، از پایان سده هشتم پیش از میلاد، در زیر حمایت عیلام علیه آشور قیام کرد.

در ضمن، در بابل آشوریها برتری یافتند و در سال ۶۹۴ پیش از میلاد، پادشاه آنان سینا خریب با ناوگانی که در آن دریانوردان فنیقیه و یونانی خدمت می‌کردند، کرانه‌های عیلام را تاراج کرد. سپاهیان عیلام در پاسخ به این اقدام، به بابل گام نهادند؛ عیلامیها پسر سینا خریب را که پیشتر خود را پادشاه بابل اعلام کرده بود، اسیر کردند و کشتند. سپس، دوباره آشوریها کامیاب شدند. اما هومپانی‌منا پادشاه عیلام (۶۹۲ تا ۶۸۸ پیش از میلاد) در رأس دشمنان آشور و دیگر متحدان و فرمانبرداران خویش - الیپی، آشان، پارسها و جز اینها - به تعرض مبادرت کرد. نزدیک هالوله (کنار سامره امروز) در نزدیکی دجله یکی از بزرگترین نبردهای آن روزگار در گرفت؛ هیچ يك از دو دشمن به پیروزی نهایی دست نیافتند. بزودی در عیلام آشوبی بپا خاست و بابل که در برابر آشور، یکه و تنها مانده بود، بدست سیناخریب افتاد و ویران شد.

در آغاز سده هفتم پیش از میلاد، جنگهای خانگی در عیلام افزایش یافت. گهگاه در این سرزمین دو یا چند فرمانروا از خاندان پادشاه عیلام حکومت می کردند و برخی از ولایتها، یکسره از فرمان بی میانجی این خاندان بیرون رفتند. آئشان که در سده هشتم پیش از میلاد، هنوز در خطه پادشاهی عیلام بود، در آستانه جنگ هالوله از آن کشور جدا شد، اما بسان ولایت پارسها فرمانبردار عیلام بود. بگمان، هخامن نیای تبار دودمان پرآوازه هخامنشی، در آن دوران سرکرده پارسها بوده است. پسر او - چیش پیش (نزدیک به ۶۷۵ تا ۶۴۵ پیش از میلاد) لقب پادشاه آئشان بر خود نهاد و جلگه های مرکزی فارس را که در باختر شهر آئشان بود و در خاورش پس از آن روزگار، پایتختهای هخامنشیان - پاسارگاد و تخت جمشید - جای داشتند، فرمانبردار خویش ساخت. این ولایت از روی نام پارسها، نام پارسا (و سپس پارس، فارس) بخود گرفت.

عیلام هنوز هم در امور بین النهرین مداخله می کرد، اما در نیمه سده هفتم پیش از میلاد، دیگر نمی توانست پایداری موفقیت آمیزی در برابر آشوریهها بکند و آنها چند بار به عیلام حمله ور شدند تا اینکه شوش و مراکز بخشهای عیلام را یکسره تاراج و ویران ساختند. پیکره های خدایان را از شوش بردند و این کار نماد شکست کامل و از دست دادن استقلال بود. در پی آن، هنگامی که نابوپالاسار، بنیادگذار پادشاهی بابل نو - کلد - از آشور جدا شد (۶۲۶ پیش از میلاد)، «خدایان» عیلامی را به شوش بازگردانید. اما، در آغاز سده ششم پیش از میلاد، بابلیها خودشان شوش را تصرف کردند و چنین می نماید که تا کشورگشاییهای کوروش دوم بخشی از قلمرو پیشین عیلام را همچنان در دست داشتند.

پس از تارومار شدن عیلام بدست آشوریهها، کوروش اول (پسر چیش پیش و نیای کوروش دوم بزرگ) پادشاه پارس، نزدیک به سال ۶۴۰ پیش از میلاد، خراج و نیز پسر بزرگش را همچون گروگان به آشور فرستاد. اما، بزودی پارسها فرمانبردار ماد شدند و تا بنیاد گردیدن دولت هخامنشی در روزگار کوروش دوم که جایگزین دولت ماد شده بود (۵۵۰ پیش از میلاد) همچنان در اطاعت ماد بودند.

پیدایش قبیله های ایرانی و گسترده -

شدنشان در سرزمین ایران

از دوران ماد - هخامنشی، مردم ایرانی زبان در ایران اکثریت یافته بودند. نام ایران از واژه (آریا) سرچشمه می گیرد که قبیله های ایرانی زبان (مادها، پارسها و دیگران در ایران، اسکیته ها و سارماتها و اقوام کهن آسیای میانه و جز اینها) خود را به این نام

می‌نامیدند. قبیله‌هایی نیز که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد در هند پراکنده شدند، آریایی نامیده می‌شدند و علم و دانش آنها را هندو آریایی می‌نامد. زبانهای ایرانی کهن و هند و آریایی به یکدیگر بسیار نزدیک‌اند و قبیله‌هایی که به آن زبانها سخن می‌گفتند، چنانکه از آثار سخن‌پردازیهایی باستانی هندیها - ریگودا - و ایرانیان - اوستا - بر می‌آید، در اقتصاد، معیشت، نظام اجتماعی، فرهنگ و دین وجوه مشترکشان بسیار بوده است. این ویژگیهای مشترک، مرده ریگ روزگار وحدت قبیله‌یی هند و ایرانی و یا آریایی بوده است.

زبانهای آریایی، شاخه خاوری خانواده زبانهای هند و اروپایی هستند، (بجز زبانهای هند و ایرانی، نامیدن زبانهای گروه هند و اروپایی و از جمله زبانهای ژرمنی همچون زبان آریایی، دارای اساس علمی نیست). پیدایش اشتراک زبانی هند و اروپایی در منطقه معتدله مرکز و جنوب خاوری اروپا که بیشترش با جنگل پوشیده بود انجام گرفت. سپس، در دوران فروپاشیده شدن این اشتراک، هنگامیکه گروههای تاریخی آینده زبانها و قبیله‌های هند و اروپایی شکل گرفتند، آنها در سرزمینهای پهناورتری گسترش یافتند و پراکنده شدند، اما باز هم، دیرگاهی در تماسهایی نزدیک با یکدیگر بودند که تا نیمه هزاره سوم - آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، ادامه داشت.

آریاییها در آن روزگار، در خاور پهنه زیست هند و اروپاییان زندگی می‌کردند و در شمال، قبایل فین - اوگور جنگلهای شمال خاوری اروپا و اورال، همسایگان آریاییها بودند. پس از فروپاشیده شدن یگانگی هندوایرانی، قبیله‌های ایرانی باز هم دیرگاهی، می‌توان گفت که در همان سرزمینها (بگمان از دنیپر تا دشتهای اورال) بوده‌اند؛ زبانهای گوناگون ایرانی همسانی‌های بسیاری با خودشان پیدا کردند که دیگر برای همه آریاییها و زبانهای هند و اروپایی اروپا و از جمله زبانهای فین - اوگور مشترک نبود. قبیله‌های ایرانی که رفته رفته پراکنده می‌شدند، در آستانه نخستین سده‌های هزاره نخست پیش از میلاد، از شمال دریای سیاه تا آسیای میانه و در ایران و افغانستان گسترده شدند.

آنها از دشتهای اروپا، از راه قفقاز و یا این که پس رفتن به آسیای میانه، می‌توانستند به ایران سرازیر شوند. هنوز آگاهی مشخصی در این باره نداریم که نیاکان مادها، پارسها و دیگر قبیله‌های «ایران باختری» از آسیای میانه آمده باشند، اما در نخستین هزاره پیش از میلاد، قبیله‌های دارای زبانهای «ایران خاوری» (بجز پارتها که در جنوب ترکمنستان امروزی و خراسان ایران زندگی می‌کردند) مردم این سرزمین بوده‌اند. برخی باز یافته‌های باستانشناسی و مطالب زبانشناسی می‌توانند، راه قبیله‌های ایران باختری و یا بخشی از آنها را از گذرگاه قفقاز نشان دهند. شاید هم آنها از دو سوی

دریای خزر راهی ایران گردیده و از سرزمینهای نزدیک به ایران و در يك زمان، نزدیک به نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد، در آن سرزمین پراکنده شده باشند.

در شمال باختری ایران، مردم ایرانی زبان هنوز پیش از آغاز یورشهای آشور و اورارتو، در آنجا میزیسته‌اند؛ بنابر اسناد تاریخی در سده نهم پیش از میلاد، آنها در بخشهایی نزدیک به ارومیه و مناطق علیای دیاله تا باختر ماد بوده‌اند و در اسناد سده‌های هشتم تا هفتم پیش از میلاد، شواهدی درباره بودن آنها در بخشهای خاوری ماد در دست است. در پایان سده نهم پیش از میلاد، گروه قبیله‌های پارسی که سپس در فارس و کرمان (از نام قبیله پارسی کارمانیا) گسترده شدند، در مرز عیلام بوده‌اند.

در نخستین سده‌های نخستین هزاره پیش از میلاد، هنوز در ایران گروههای قومی کهنی پراکنده بودند که اغلب، همراه با قبیله‌های دارای زبانهای ایرانی از آنان یاد می‌شود. همزیستی درازمدت آنها، با در هم آمیختن مردم بومی با مردم ایرانی زبان، همراه بوده است. در برخی بخشها، این آمیزش بسیار زود انجام گرفت، اما رویهمرفته، روندهای درهم آمیختگی گروههای کهن قومی با اقوام ایرانی، بسیار دراز و پیچیده بوده است.

در نخستین مرحله‌های جابجا شدن قبیله‌های ایرانی در ایران، آنها در برخی بخشها و جلگه‌ها میزیسته‌اند یا در ولایتهای پهناورتری که در آنجا می‌توانستند در شرایط سیاسی موجود ماندگار شوند و مردم بومی را تابع خویش سازند و در خود حل کنند، پراکنده می‌شدند. اما در بخشهایی دیگر، مردم بومی، دیرگاهی سیمای قومی خود را نگاه می‌داشتند و همچنان برتری سیاسی داشتند. آنها بودند که نخستین بار در این سرزمینها، شکلهای دولتی پدید آورده بودند: غلزان، آلابریا، ماننا و جز اینها. اما در سده‌های نهم - هشتم پیش از میلاد، مردم ایرانی زبان در بخشهای گوناگون ایران، به وابستگی دولتهای محلی (عیلام، ماننا، الپیی و جز اینها) و یا به وابستگی آشور و اورارتو در آمدند. اتحادهای بزرگ که سپس بسرکردگی نمایندگان مردم ایرانی زبان پدید آمدند، تنها در آن بخشهایی شکل می‌گرفتند که عنصر قومی و زبانی ایرانی در آنجا بیشتر بوده است (چنان‌که در سده هشتم پیش از میلاد، در بخشهایی که سپس در آنجا دولت ماد پدید آمد، برتری، یکسره با این عنصر بوده است. دولتهای ماد و هخامنشی در گسترش بعدی زبان و فرهنگ ایرانی در ایران، نقشی بزرگ داشته‌اند.

اقوام ایرانی که در آن روزگار شکل گرفتند، از بسیاری جهات از اعقاب مردم بومی بودند (و تا اندازه‌ای سیما و چهره مردم بومی را به میراث بردند)، فرهنگ مادی و دستاوردهای آنها را فرا گرفتند؛ تماس با شکلهای دولتهای محلی بر رشد اجتماعی قبیله‌های ایرانی شتاب بخشید. اما، شکل گرفتن وجوه تازه مشترك قومی و زبانی، با

دگرگونیهای ریشگی بسیاری از ویژگیهای قومی مردم ایران، بر پایه رشد خصوصیت‌های مربوطه که پیشتر از آن قبیله‌های ایرانی بود، همراه بوده است. اینها فراگیرنده نهاد‌های اجتماعی - سیاسی، حقوق مالکیت و خانواده، فرهنگ، دین و جز اینهاست که از ویژگیهای پارسها، مادها و دیگر مردم ایران باختری بوده است. این ویژگیها با نظام اجتماعی و فرهنگ ملیتهای ایرانی زبان دیگر کشورها، هند و آریاییها و اغلب، با نظام اجتماعی و فرهنگ دیگر هندو اروپاییان، یونانیان باستان، رومیان، کلتها، اسلاوها و جز اینها همخوانی ژرفی دارد.

اوستا و مراحل آغازین کیش زرتشت

اوستا که مجموعه‌ای از متنهای مقدس دین زرتشت، یعنی دینی است که تا دوران آغازین سده‌های میانه در ایران، افغانستان و آسیای میانه گسترش داشته، اساسی‌ترین سرچشمه بررسی ایران کهن است. در روزگار سیادت اسلام، گروههایی از زرتشتیان به هندوستان کوچیدند و در آنجا نام پارسی گرفتند. بخشی از اوستا که بدست آنها نگهداری شده است، شامل فصلهایی است که اندازه و اهمیت آنها گوناگون است. مهمترین آنها همانا یسنا (قربانی، نیایش)، یشتها (گرامیداشت - سرودهای اهورایی)، ویدودات (قانون علیه دیوها) هستند. یسنا شامل هفده هات (سرود) زرتشت پیامبر و «یسنا ی هفت هات» است که از نگاه زمان و زبان به آن نزدیک است. فصلهای دیگر یسنا و بخشهای باقیمانده مجموعه را در علم، خرده اوستا می‌نامند. زبان آن به زبانهای ایران باختری نزدیک است، اما دارای ویژگیهای ایران خاوری نیز هست که بیشتر در گائاه‌ها آمده است.

بنا بر نوشته گائاه‌ها، زرتشت که در زادگاهش او را پذیرفته بودند به سرزمین فرمانروایی ویشتاسپ که تعلیمات وی را پذیرفته بود گریخت. در گائاه‌ها، نامی از این سرزمینها نیامده است. بنا بر سنت پسین ایرانی، پیامبر در ری یا در آذربایجان زاده شده است. اما با توجه به نوشته‌های خرده اوستا و ویژگی گویشهای اوستایی، می‌بایست زادگاه کیش زرتشت را در شمال خاوری ایران، بخشهای همجوار آسیای میانه و افغانستان جستجو کرد. چنانکه از نوشته‌های یشتها برمی‌آید، کشور ویشتاسپ در خاک سیستان بوده است. از روزگار ساسانیان، روایتی مانده است که بنا بر آن، زرتشت «دویست و پنجاه و هشت سال» پیش از اسکندر مقدونی (یعنی در آغاز سده ششم پیش از میلاد می‌زیسته است؛ اما چنین می‌نماید که این تاریخ، از سنتهای غیرتاریخی حماسه‌های ایرانی سرچشمه گرفته باشد که در آن حماسه‌ها، از جمله يك -

دو فرمانروا، به همه هخامنشیان منسوب‌اند. از روی نوشته‌های خود اوستا می‌توان روزگار زندگی پیامبر را زمانی میان سده‌های ۹/۱۰ تا آغاز سده شش پیش از میلاد، دانست. زرتشت تعلیماتی را درباره اهورامزدا که گویا وی آن را کشف کرده بود، موعظه می‌کرد؛ دین ایرانی با بزرگترین خدایش که به‌همین نام است، کیش مزدا نامیده می‌شود. دوگانه‌گرایی، رویاروساختن دو سرآغاز همیشگی - نیکی و بدی که در حوزه معنوی و در اجسام مادی و پدیده‌های جهان پدیدار می‌گردد و به‌یکدیگر از این دو سرآغاز بستگی دارد - از ویژگی‌های این دین است. در ضمن، دایوها (که سپس دیو نامیده شدند) - الهه‌های ناتورآلیستی آریایی‌ها که در هندوستان و نزد برخی از قبایل ایرانی همچنان خدای برجای ماندند - به‌اردوگاه بدی درآمدند. گروه دیگری از الهه‌های آریاییها «فرمانروایان» نامیده می‌شدند که همان اهورای ایرانی است. بزرگترین اهورا، خدای افلاک که بر همه چیز آگاه است، لقب مزدا گرفت که اهورامزدا «فرمانروای خرد»، پروردگار دانا، از همانجاست.

زرتشت براساس تصورات دو آلیستی (دوگانه‌گرایی) و کیش مزدا، يك سیستم دینی پدید آورد که در آن سیستم در روند پیشرفت جهان، انسان جای پر اهمیتی دارد و مفاهیم و سیماهای تجربیدی نیز همپای موازین اجتماعی - اخلاقی، نقششان بزرگ است. اهورامزدا جایگزین يك سلسله از خدایان آریایی می‌شود و وظایف این خدایان نماینگر تجربیدی ماهیت اهورامزدا می‌گردد: اندیشه نیک، راستی، و جز اینها. سرکردگی نیروهای نیکی با اهورامزدا (سپس اهرمزد) و روح «قدسی» سپنتا - ماینو و سرکردگی نیروهای بدی با انهرا - ماینو (اهریمن) است که سپس چون بدی، بی‌میانجی با اهورامزدا رویاروی می‌شود.

بخش نیکیهای جهان را، سرآغاز نیکیها آفریده است؛ روح بدیها نیز در پاسخ، مرگ، زمستان، سرما، جانوران گزندآور و جزاینها را آفرید. دو روح همزاد، هنوز پیش از آفرینش جهان، نیکی و بدی را برگزیده بودند. سپس گزینش میان دایوها و دامها («روح گاو») انجام گرفت که دیوها بدی را برگزیدند و دامها نیکی را و جز اینها. چنین گزینشی برای انسان نیز هست که می‌تواند آزادانه در مبارزه میان نیکی و بدی به‌این و یا آن سو پیوندد. اما، پس از آنکه زرتشت دین درست را اعلام کرد، رفتار و کردار هوادارانش به‌پیروزی نهایی نیکی - هدف اساسی روند جهانی - یاری خواهد کرد.

«پندار نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک» در مبارزه انسان با بدیها، برای دستیابی به‌رستگاری فردی در زندگی بعدی نیز، ابزار اساسی شمرده می‌شد. برای افزایش رفاه زندگی مادی - در گاتها به‌فزون ساختن دامها و گسترش دادن چراگاهها و در خرده

اوستا به کشت و زرع و آبیاری - اهمیتی خاص داده شده است. در مراحل آغازین کیش زرتشت، به قربانی، نیایش و جز اینها نقشی کمتر داده شده بود. زرتشت بسیاری از آداب کهن ایرانی و از جمله قربانی کردن همگانی دامها را ممنوع ساخت. گرامیداشت آتش که از روزگاران باستان مورد ستایش آریاییها بوده، همچنان از آداب اساسی است، اما در دین زرتشت آتش پیش از همه، چون نماد آراتا یعنی عدالت جهانی است.

پس از زرتشت، پیروانش با نگاه داشتن برخی از موازین دگم و اخلاقی پیامبر، بزودی بسیاری از اعتقادات و آداب کهن رانیز پذیرفتند؛ دوباره پرستش خدایان کهن باستانی (بجز دیوها) - میترا، آناهیتا و جز اینها - آغاز گردید. سرودهای ساختگی در ستایش این خدایان و یا تنها با اشاره‌ای دروغین به پیامبر، به اوستا در آمد. این نوشته‌ها از نگاه محتوا و گهگاه از نگاه متن، از گائاه‌ها کهن‌تر هستند.

دین زرتشت، در این شکل، در باختر ایران نیز که در آنجا اعتقادات همانندی - دوآلیسم، و آتش پرستی - در میان مردم بود، گسترش یافت. اوستا کتاب مقدس کاهنان پارسی - مادی گردید، آنها این کتاب را نگاه داشتند، و افزوده‌هایی به زبان اوستایی، که همچنان زبان مقدسی بود بر این کتاب کردند و اوستا پیش از روزگار ساسانیان جمع‌آوری و تنظیم شد.

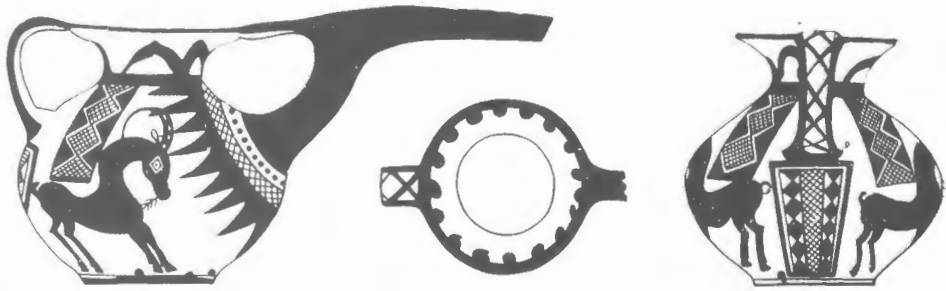
کیش مزدا در روزگار پیدایش شکل‌گیری آغازین دولتی، رشد یافت و با کیش پرستش دیو که به‌اشراف قبیله‌یی و آیین کاهنان کهن وابستگی داشت، رویارویی می‌کرد. در گائاه‌ها به‌زندگی مسالمت‌آمیز و پیشرفت در زیرحکومت فرمانروایان نیرومند «دادگر» و به‌مبارزه با جنگ خانگی و تاخت و تاز و مبارزه علیه شاهکها و کاهنهای دشمن - هواداران «دروغ» (نقطه مقابل «راستی») - دعوت شده است.

نظام اجتماعی - اقتصادی

قبیله‌های کهن ایرانی

نیاکان قبیله‌های ایران باختری، هنوز پیش از پای گرفتن رمه‌داری کوچ‌نشینی و تقسیم قبایل به کوچ‌نشینان و زراعت کاران در دشتهای اروپا - آسیا، زادگاه کهن خود را ترك کرده بودند. چنانکه از بازیاافتهای باستانشناسی برمی‌آید اقتصاد آغازین آنها، همانا دامداری و زراعت بوده است. از اسناد زبان‌شناسی درمی‌یابیم که زراعت، هم در دوران آریایی و هم در دوران همگانی ایرانی که در آن روزگار از خیش کار می‌گرفتند، همچنان رشد می‌یافت. در اوستا و ریگودا از زندگی اسکان یافته و زیستگاههای دایمی دامداران - زراعت کاران ایرانی و هند و آریایی سخن می‌رود. باید گفت که دام،

سنگش اساسی توانگری و غنیمت عمده در جنگهای میان قبایل نیز بوده است. پرورش اسب نقشی بزرگ داشت، در دوران آریایی از گردونه‌های جنگی کار می‌گرفتند و در دوران کوچ و پراکنده شدن قبایل ایرانی، آنها در سوارکاری، فراهم آوردن وسایل سوارکاری و بکار بردن اسلحه، مهارتی بزرگ داشتند. در همان روزگار آریایی، پیشه‌وری حرفه‌بی و از جمله فلزگدازی بوده است.



سفال با نقش و نگار از سیلک (سده‌های ۹ تا ۸ پیش از میلاد)

کمونهای قبیله‌بی آریاییها به سه گروه توارثی تقسیم می‌شدند: سپاهیان، کاهنان و افراد عادی کمون؛ سپس چهارمین گروه - غیرآزادها- پدید آمد. «گردونه‌سواران» یکی از گروههای سپاهیان آریایی بودند (در اوستا رتایشتر، سپس در پارسی میانه ارتشتاران یعنی سپاهیان اشرافی)؛ پیشوایان و یا «پادشاهان» از همین گروه سر برمی‌آوردند که در میان قبایل خود قدرتی بزرگ داشتند و از برتری مالی برخوردار بودند. «سپاهیان» از روزگار آریایی، بسان بخشی بزرگ از کاهنان، اغلب از کار تولیدی معاف بودند و سرچشمه‌های درآمد دیگری داشتند. کاهنان شامل دیگر خدمه دینی و نمایندگان حرفه‌های «معنوی» آن روزگار نیز می‌شدند: پاسداران سنتهای مذهبی - قومی و موازین حقوقی، رایزنان فرمانروایان، مربیان جوانان سه گروه نخست اجتماعی و جز اینها. در اوستا، اعضای کاست کاهنان، اتروان (پارسی میانه، اسراوان) نامیده می‌شوند. نزد مادها و نیز پارسها، اینها نام مغ داشتند.

نام گروه سوم، واسترئو - فشویانت، درخرده اوستا بمعنای «زراعت‌کاران» است (چنانکه در پارسی میانه واسترئوشان)، اما، معنی آغازین این اصطلاح، چیزی نزدیک به «دهقان - دامدار» بوده است. اینان نیز همراه با «سپاهیان» و «کاهنان» در سازمان دینی کمونها شرکت داشتند و از نگاه اقتصادی، صاحبانی مستقل به‌شمار می‌رفتند. پس از پدید آمدن دولتهای بزرگ ایرانی، این گروه در معرض بهره‌کشی بی‌میانجی قرار

گرفت و روند پدید آمدن تفاوت در درون آن جریان یافت. اما در آغاز دوران تاریخی، اینها دایره گسترده‌ای بودند که هنوز حقوق تولیدکنندگان آزاد و برده‌داران عادی را برای خود نگاه داشته بودند.

اعضای گروه چهارم (در اوستا هوتی، در پارسی میانه هوتوخشان) از نگاه فرهنگی و حقوقی، برابری نداشتند و آنها را کسانی برمی‌شمردند که می‌بایست برای دیگران کار کنند. پیشه‌وران، کسانی که در دیگر رشته‌های اقتصاد کار می‌کردند، خدمتکاران و جز اینها، از جمله اینان بودند. کارپیشه‌وری نه تنها خودبخود بلکه همچون کار برای معاش و یا دستمزد، یعنی همچون حرفه، کاری «پست» برشمرده می‌شد. رویهم‌رفته، این لایه به‌همه کمون و پیشوایانش خدمت می‌کرد. برخی از گروه‌های آن، حال و روزشان نزدیک به بردگان بود، اما با اینهمه، گروهی بودند جدا از بردگان. درباره خود بردگی باید گفت که بردگی در دوران آریایی و حتی پیش از آن هم، بوده است (در بسیاری از زبانهای هند و اروپایی و از جمله در اوستا مفهومی برجای مانده که دارای پیدایش واحدی است و معنی آن مالکیت بر «دام و مردمان» است). سپس شمار بردگان بیشتر شد، اما بردگی نزد قبیله‌های ایرانی، دیرزمانی همچنان رشد نیافته و در اساس، بردگی پدرسالاری و خانگی بوده است.

خانواده که به‌مراه بردگانش در زیر فرمان «خانه خدا» بود استقلال بزرگ اقتصادی داشت و یا در مالکیت بر زمین و نیز بر دام و بردگان با دیگر خانواده‌های خاندان، به‌سرپرستی «خاندانخدا» سهم بود. گروه خاندانها، کمون روستایی را پدید می‌آوردند. در آستانه روزگار هخامنشیان هنوز تصور درباره قبیله برجای بود، اما خود قبیله، هم برای پدید آوردن بردگان اوستا و هم برای مادها و پارسها، دیگر بنیاد سازمان سیاسی نبوده است. واحدهای مملکتی: «مناطق» و بزرگتر از آنها - «شهر (کشور)» - دهیو - نقشی بزرگتر داشتند؛ «شهرخدا» همچنین، رئیس مذهبی و داور هم بوده است.

اغلب واحدهای سیاسی بسیار کوچک هم، شهر (کشور) - دهیو - نامیده می‌شدند. بسیاری از سرزمینهایی که دارای فرمانروایان خویش بوده‌اند، و خبر آنها درباره بخشهای دارای مردم ایرانی زبان در متنهای آشوری سده‌های نهم تا هشتم پیش از میلاد آمده است، از اینگونه‌اند. در آن هنگام، در این بخشها، در شمال باختری ایران، پیدایش واحدهای بزرگتر دولتی آغاز گردیده بود، اما اینها ناتوان بودند و اورارتو، آشور و ماننا آنها را بلعیدند. چنانچه، ولایت پارسوا که در آنجا در سده نهم پیش از میلاد، نزدیک به سی (پادشاه) بوده‌اند، به فرمان یک فرمانروا درآمد، اما در سال ۷۴۴ پیش از میلاد، آشور بر آنجا مسلط شد و آنجا یکی از ولایات آشور گردید. در آغاز سده هفتم پیش از میلاد، پادشاهی پارس پدیدآمده بود که هنوز به‌عیلام وابستگی

نداشت. و سرانجام، اینکه درماد، پس از رهایی از یوغ آشور، پادشاهی مستقلی پدید آمد.

پیدایش ماد مستقل.

دولت ماد

برتاریخ شورش ماد، از روی نبشته‌های آشوری که بی‌ذکر گاهشماری است و آن را با حدس و گمان خوانده‌اند، آگاهی داریم. به احتمال، در سال ۶۷۱ پیش از میلاد، چند ولایت خاوری آشور سر به شورش برداشتند، نقش اساسی با فرمانروایان محلی در ولایت‌های ماد بوده است: کاشتاریتی از کارکاشی، دوسانی از ساپاردا و مامیتیارشی از مادای. اسکیتها، کیمیرها و ماننایها نیز متحد آنان بودند. دژهای آشوری در کیشه سوو حتی در بیت - همدان مورد تهدید قرار گرفتند. آشوریان کوشیدند با شورشیان و پارتاتوا پیشوای اسکیتها (سکایها) به توافق برسند. اطلاعات ما در اینجا بریده می‌شود. اما اغلب، این گمان هست که پارتاتوا به اتحاد با آشور تن در داد و این اتحاد به آشور یاری کرد تا بخشی از ولایت‌های خاوری را نگه دارد.

آشوریه‌ها در سال ۶۶۹ پیش از میلاد، ماد را دیگر «کشوری» جداگانه می‌دانستند. اما، ماد هنوز پادشاهی واحدی نبود. به احتمال، در جریان شورش، اتحادی به گونه اتحاد جنگی پدید آمده بود و هر يك از سه رهبر، در «کشور» خویش فرمان می‌راندند و چنین رهبرانی در ماد بسیار بودند. به نوشته هرودوت که سرچشمه اساسی تاریخ پادشاهی ماد است، پس از آن که ماد به استقلال دست یافت، باز همچنان سرزمینی پراکنده بود و در آن، جنگ خانگی ادامه داشت تا آنکه دیوک (به ایرانی: دهبوکا) آن را متحد کرد. وی در آغاز، فرمانروا و «قاضی» «کشور» (دهیو) خویش بود و سپس سرپرست اتحادیه ماد گردید که هنوز هم «کشورها» و مناطقی گوناگون بودند و فرمانروایان خود را داشتند و حکومت دهبوکا در چهارچوب وظایفی محدود و از جمله در چهارچوب «داوری» برای همه ماد بود. چنین می‌نماید که وی در مبارزه با فرمانروایان محلی موفق گردیده باشد در جلسه ویژه شورای «همه مادها» پادشاه گردد.

دهبوکا سپس يك شهر بزرگ شاهی با چند کاخ و خزانه‌ای در مرکز آن ساخت که باروهایی نیرومند آن را فراگرفته و در بیرون از آن، مردمی «غیر» سکونت داده شده بودند، شهر اکباتان (به ایرانی: هکمتانه، همدان) بدینسان ساخته شده بود. پاسداران شاهی پدیدآمدند، مقررات درباری اکیدی وضع گردیدند، به پادشاه تنها از طریق پیکها مراجعه می‌شد و یا به آنها درخواستهای کتبی می‌دادند. هدف از این تدبیرها پاسداری از شاه و بالا بردن وی در برابر اعضای خاندانهای اشرافی بود که پیشتر، موقعیتی

یکسان باوی داشتند. شبکه پلیسی تأسیس گردید و در سرتاسر کشور جاسوسان و خبررسانان بودند.

بسیاری از آنچه که هرودوت در این شرح خود آورده است، بیشتر نمایانگر اوضاع دوران پسین هستی دولت ماد است. اما، پدید آمدن حکومت شاه، بنیادگزاردن پایتخت و بالاتر بردن پادشاه از فرمانروایان دیگر «کشورها» و اتحاد واقعی ماد، از آن روزگار دهیوکاست. پسر دهیوکا، فرائورت (نزدیک به ۶۴۶ تا ۶۲۴ پیش از میلاد) به کشورگشایی در بیرون از قلمرو خویش آغاز کرد. به نوشته هرودوت، در آغاز، پارسها فرمانبردار شده بودند و سپس مردمانی دیگر. در این هنگام فرائورت بر آن شد که به جنگ آشور رود، اما در این لشکرکشی، او و بیشتر سپاهش به هلاکت رسیدند.

در روزگار پسر او کیاکسار (۶۲۴/۲۳ تا ۵۸۵/۸۴ پیش از میلاد) بود که ماد به بالاترین ستیغ قدرت رسید و دولتی بزرگ گردید. اما، وی در آغاز فرمانروایی خود در پیکار با اسکیتها دچار ناکامی شد و مادها نیز چون بسیاری دیگر از مردمان آسیای جنوب باختری، ناچار به پرداخت خراج به اسکیتها شدند. سپس کیاکسار به «سلطه» اسکیتها بر آسیا پایان داد (به نوشته هرودوت، او خیانتکارانه بخشی از اسکیتها را کشت)، اما روشن نیست که این رخداد، در چه زمانی بوده است. چنین می‌نماید که کیاکسار پیش از واپسین مرحله جنگ با آشور، به اصلاحات نظامی دست برده باشد: بجای افواجی که از ملتها و «کشورها» بودند، سپاهیان منظم با یکانهای نیزه‌دار، کمان‌دار و سوار پدید آمد.

ماد دوباره، علیه آشور که در اتحاد با ماننا، اورارتو و مصر با پادشاهی نوین بابل و دیگر دشمنانش پیکار می‌کرد، وارد جنگ شد. پس از شکست سپاهیان آشوریه و مانناییها در سال ۶۱۶ پیش از میلاد از بابل، مادها به قلمرو آشور رخنه کردند (و به احتمال در همان هنگام ماننا را فرمانبردار خویش ساختند)؛ آنها بزودی به ولایت آراپخا (نزدیک کرکوک کنونی در عراق) رسیدند و سپس به زمینهای اصلی آشور گام نهادند و تا آشور رفتند و این مرکز کهن آشور را تصرف کردند (۶۱۴ پیش از میلاد). کیاکسار در نزدیک آشور با نابوپالاسار دیدار کرد و با او پیمان اتحادی بست که این پیمان با ازدواج ولیعهد پادشاه بابل با شاهدخت ماد استوار گردید.

آشور باز هم می‌کوشید تا به پایداری سازمان بدهد، اما سرنوشت «کنام شیران» که صدها سال بر مردم خاور نزدیک ستم کرده و آنها را در رعب و وحشت نگاه داشته بود، حل شده بود. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، مادها (و شاید هم اسکیتها) و بابلی‌ها دوباره به آشور یورش بردند و راه پایتختش را در پیش گرفتند. در ماه اوت سال ۶۱۲ پیش از میلاد، نینوا پس از یورش و جنگهای سخت کوچه به کوچه و خانه

به‌خانه، سقوط کرد. پادشاه آشور سینه‌شاریکون به‌هلاکت رسید. اشراف را قتل عام کردند، بسیاری از مردم را به‌اسارت بردند و خود نینوا را با خاک یکسان ساختند. در سالهای پس از آن، کار تار و مار کردن آشوریه‌ها که بیاری مصریان، همچنان در شمال باختری بین‌النهرین پایداری می‌کردند، به‌انجام رسید. در سال ۶۰۵ پیش از میلاد، بابلی‌ها بازمانده‌های ارتش آشور و سپاه فرعون نخو را که از سوریه و فلسطین بودند، در تنگنا گذاشتند. بخشی از سرزمین اصلی آشور نیز به‌نصرف پادشاهی بابل درآمد. شمال خاوری و بخشهای شمالی آشور به‌مادها رسید و آنها در همان سالها اورارتو را نیز تصرف کردند.

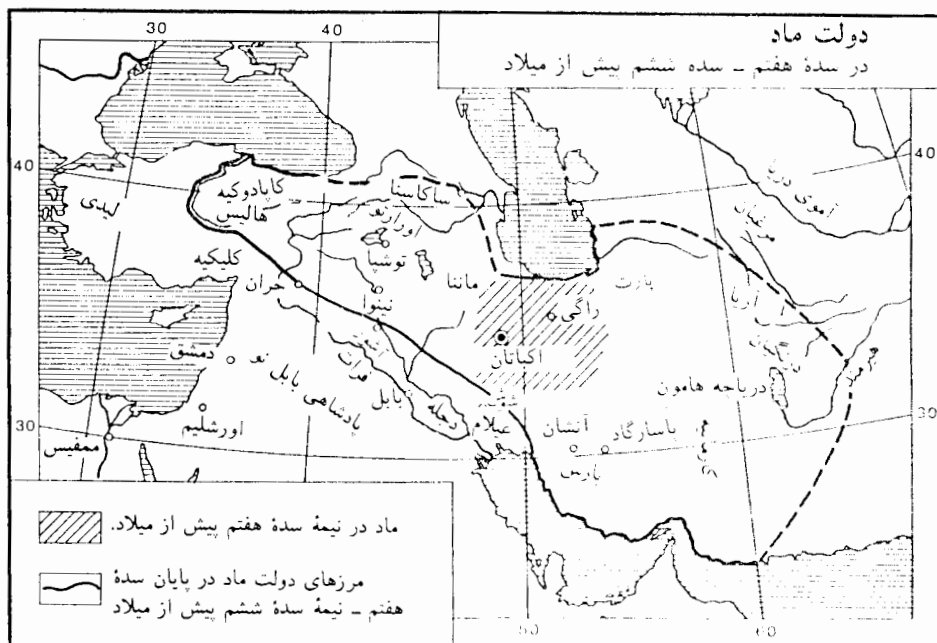
اکنون دیگر سرزمینهای پادشاهی اورارتو، ماننا و اسکیتها که تا سال ۵۹۳ پیش از میلاد، هنوز خودمختاری خویش را نگاه داشته بود، به‌قلمرو ماد درآمدند. اما چنین می‌نماید که پادشاهی اسکیتها بزودی نابود شده باشد و در سال ۵۹۰ پیش از میلاد بود که میان ماد با لیدی که در آن روزگار دولت عمده در باختر آسیای صغیر بود، جنگ آغاز شد. این جنگ پس از نبردی که به‌هنگام آن در روز ۲۸ ماه مه سال ۵۸۵ پیش از میلاد، گرفتگی خورشید رخ داد، به‌پایان رسید. بنابر صلحی که با ازدواج آستیاک پسر کیاکسار با دختر پادشاه لیدی استوار گردید، مرزهای دو دولت در رودخانه هالیس (قزل ایرماق) معین شد، بخش شمال آسیای صغیر که گروههای کیمریهای تارومار شده در جنگهای سومین ربع سده پنجم پیش از میلاد و از جمله آنهایی که بدست اسکیتها تارومار شده بودند، هنوز در آنجا باقی بودند، از آن لیدی گردید.

در باره متصرفات ماد در خاور، اطلاعات موثقی در دست نیست. به‌احتمال، منطقه نفوذ دولت ماد در خاور، شامل باختر آسیای میانه و افغانستان بوده اما مرغیان (ولایت مرو) و ولایتهای آنسوی خاوری مرو که نخستین بار هخامنشیان آنجا را فرمانبردار ساختند، در این منطقه نبوده است.

در بسیاری از ولایتها و از جمله در ولایتهای گوشه و کنار دولت ماد، هنوز قلمروهای مستقل پادشاهی (چنانکه پارس که بدست هخامنشیان اداره می‌شد) بر جای بودند. دیگر بخشها، در ولایتهایی بودند که فرماندار آنجا از سوی اکباتان تعیین می‌شد. می‌توان گفت، اطلاعات صریح و مشخصی درباره اندازه پهنه ولایتها و اختیارات فرمانداران آنجا و ویژگیهای دیگر نظام درونی دولت ماد، در دست نیست. اما، تردیدی نیست که دولت ماد در گسترش نهادهای دولتی ایران نقشی پراهمیت داشته و هخامنشیان بسیاری از این نهادها را به‌میراث برده و آنها را رشد دادند.

پدید آوردن دولتی بزرگ و کشورگشاییهایی که با به‌جنگ آوردن غنیمت و خراجهایی فراوان همراه بود، به‌رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه ماد و افزایش ثروت

محافل معینی از اشراف یاری کرد. دربارهٔ بودن اقتصادهای بزرگ در ماد که در آنجا از بردگان و غیر آزادان و نیز از آزادانی که دارایی خود را از دست داده بودند بهره‌کشی می‌شده است، اطلاعاتی در دست است. تضاد میان اشراف و اعضای کمونها نیز که هنوز هم بخش اساسی طبقهٔ آزادان را تشکیل می‌دادند، شدت می‌گرفت. در روزگار شکل گرفتن دولت، این لایهٔ اجتماعی، بنابر معمول، از پادشاهان در مبارزه با اشراف خاندانها پشتیبانی می‌کردند و حکومت شاهی، اغلب شکل خودکامگی بخود می‌گرفت و چنین می‌نماید که آغاز بسیار زود خودکامگی، از ویژگیهای دولت ماد بوده است.



تحکیم حکومت شاه، مبارزه با اشراف محلی و فرمانروایان، بنیاد انگارگانی خود را در تعلیمات مغها و پیروان دوگانه‌گرایی، از گونهٔ کیش مزدا یافته بود (کیش مزدا در باختر ایران و در ماد از سدهٔ هشتم پیش از میلاد، گواهی شده است). واکنش در برابر مرکزیت، «بی‌فانونی» محلی و جنگهای خانگی، همچون جلوۀ «دروغ» و ناهمسوی «راستی» (یعنی آرتا) و نظم جهانی «دادگرانه» که پادشاه و «قانونهای دادگرانه‌اش» در زمین برقرار می‌کنند، اعلام شده بود. بنابه‌نوشتهٔ هرودوت به‌هنگام متحد ساختن ماد به‌دست دهیوکا، از این ایدئولوژی کار می‌گرفتند و چنین می‌نماید که سپس، آنرا

بگونه‌ای گسترده در کشور تبلیغ کرده باشند. خودمغها نیز در درگاه شاه پایای اشراف خاندانها و سرداران جنگی و سرکردگان، در زندگی سیاسی، نقشی نمایان داشتند.

تا آغاز سده ششم پیش از میلاد، تضادهای درونی، در پشت کامیابیهای سیاست خارجی پنهان بود. اما، آن دوران تاریخ ماد که با مبارزه در راه استقلال، در هم شکستن آشور و کشورگشاییهای پس از آن وابسته است، با فرمانروایی کیاکسار به پایان رسید. پسرش آستیاك در ۳۵ سال پادشاهی خود، دست کم در باختر، عملیات جنگی چشمگیری انجام نداد. اما در روزگار او بود که نهادهای دولت ماد، نظم و ترتیب گرفت (و به احتمال، بسیاری از مقرراتی که هرودوت درباره آنها نوشته است نافذ شد). آستیاك کوشید قدرت اشراف بزرگ را محدود سازد و نسبت به آنها بسیار «سنگدل» بوده است. در همان هنگام نفوذ مغها افزایش یافت. در ماد اوضاع متشنجی پدید آمد.

در چنین حال و روزی، بخشی از اشراف به سرکردگی کارپاك، عضو خاندان شاهی و رئیس سپاه، با کوروش دوم که برای شورش علیه ماد تدارك می‌دید، تماس برقرار کردند. سه سال پس از آغاز شورش، هنگام لشکرکشی آستیاك علیه پارسها، در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، به نوشته تاریخی بابلی: «سپاهش بر او شوریدند، او را گرفتار کردند و به کوروش سپردند». اما چنانکه هرودوت می‌نویسد، درنبرد سرنوشت‌ساز، تنها آن بخش از سپاه ماد که از دسیسه بی‌خبر بودند جنگیدند و بخش دیگر، آشکارا به پارسها پیوستند. کوروش پیروز گردید و دولت پارس جایگزین دولت ماد گشت.

پیدایش رمه‌داری کوچ‌نشینی و گسترش قبیله‌های

کوچی در بخشهای کوهستانی ایران

از نیمه هزاره نخست پیش از میلاد در بخشهای کوهستانی ایران و شمال آسیای جنوب باختری، بر قبیله‌هایی آگاهی داریم که مؤلفان روزگار باستان آنها را «نوماد» می‌نامند و یا آنها را ناهمسوی کشت و زرع‌کنندگان گذاشته و به آنان نام «سرگردان»، «راهزن» و جز اینها داده‌اند. بارها شده بود که اینها، بسیار نیرو گرفته و با پنهان شدن در کوهها، به حکومت فرمانروایان دولتهای بزرگ گردن نمی‌نهادند. اما، همه قبیله‌های «راهزن» کوهستانی کوچ‌نشین نبوده‌اند؛ در بسیاری از بخشها که در سده‌های میانه، در آنجا برتری با کوچ‌نشینان بوده، در روزگار باستان زیستگاههای پرشمار مردم اسکان‌یافته و زراعت کار بوده است (چنانکه در لرستان تا روزگار ساسانیان چنین وضعی بوده است). اما، در نیمه دوم هزاره نخست پیش از میلاد، در بخشهای گوناگون فلات ارمنستان، درکوههای شمال ایران، در زاگرس و جزاینها قبیله‌های دامدار نومادی

می‌زیسته‌اند. از روزگار آغازین دوران هخامنشی، اطلاعاتی درباره بخشی از این قبایل در دست است. می‌توان گسترش این قبیله‌ها را در بخشهای یاد شده، از ربع دوم هزاره نخست پیش از میلاد دانست.

قبیله‌های ایران باختری به‌هنگام حرکت در ایران، رویهم‌رفته از نگاه اقتصادی یکسان بودند، اما سپس از میان این قبیله‌های دامدار - کشاورز، گروههایی جدا شدند که هنگام رشد کشاورزی در نزد بخش بزرگی از قبیله‌ها، به اقتصاد و زندگی کوچ‌نشینی پرداختند. چنانکه، هرودوت از ده قبیله پارسی که فهرست آنها آورده، شش قبیله را کشاورز و چهار قبیله را کوچ‌نشین نامیده است. مادها، یکسره «کشاورز» بوده‌اند. گروههای اسکان یافته - کشاورز بودند که نخستین سازمانهای دولتی مردم ایرانی زبان و از جمله ماد و پادشاهی هخامنشیان را که براساس روابط قبیله‌های «کشاورز» ایران پدید آمده بود، بنیاد نهادند.

قبیله‌های کوچی در ایران و در جنوب باختری آسیا تنها در بخشهای کوهستانی گسترده شده بودند که در آنجا روندهای اقتصادی هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد، زمینه اقتصادی پیدایش دامداری کوچ‌نشینی و نیمه کوچ‌نشینی را از بسیاری جهات فراهم ساخته بود. اما، چنین می‌نماید که آداب دامداری قبیله‌های ایرانی، سهمی معین در زمینه اقتصادی پیدایش دامداری کوچ‌نشینی گذاشته باشد. بنابر معمول، به سوارکاری نیز نقشی محسوس در پیشبرد اقتصاد و زندگی کوچ‌نشینی داده می‌شد. گسترش سوارکاری در بخشهای یاد شده، می‌توان گفت که با روزگار پیدا شدن قبیله‌های ایرانی در آنجا همزمان بوده و بر تأثیر بزرگ آنها در گسترش سوارکاری و شیوه‌های نوین پرورش اسب در میان مردم بومی آگاه هستیم.

گذشته از زمینه‌های اقتصادی، عاملهای اجتماعی و سیاسی هم در پایگیری اقتصاد کوچ‌نشینی و نیز در رشد و نگاهداری پسین آن، نقشی بزرگ داشتند. همین عاملها از بسیاری جهات، شرایط کاهش یافتن زیستگاههای کوهستانی (چنانچه، پس از سقوط دولت ساسانیان) و گذار بخشی از مردم اسکان یافته را به اقتصاد کوچ‌نشینی و در آمدن آنها را به ترکیب قبیله‌های کوچی فراهم ساخت.

گسترده شدن قبیله‌های نómاد نزدیک به سده‌های هشتم تا ششم پیش از میلاد، در کوهستانهای ایران و در فلات ارمنستان، همزمان بود با دوران نظامهای بزرگ سیاسی و اجتماعی که به‌جایجا شدن قابل ملاحظه مردمی که پیشتر در اساس، اسکان یافته بودند انجامید. در دوران کشورگشاییهای آشور - اورارتو و رقابت و جنگهای آشور، اورارتو، ماننا و عیلام، بسیاری از «کشورهای» کوچک بارها تاراج و ویران گردیدند و مردمشان یا در معرض سختترین استثمارها قرار گرفتند (و بخشی از آنها رانده شدند) یا به کوهها

و کشورهای همجوار پناه بردند و اغلب ناچار می‌شدند شکل سنتی اقتصاد و زندگی خود را تغییر دهند.

مرحله نوین جنگهای خانمانسوز، هنگامی که تجاوزکاران پیشین به‌سوی مورد حمله و دفاع‌کننده تبدیل گردیده بودند، با لشکرکشی‌های ماد که مردم بخشهای گوناگون ایران در آن شرکت داده شده بودند، به‌انجام رسید. اکنون دیگر بسیاری از کانونها و مناطق کشاورزی در قلمرو آشور و اورارتو نالان شده و کشورگشایان، برای زندگی به‌بخشی از این مناطق آمده بودند. در آن هنگام، بگونه‌ای مشخص، گروههایی در میان اینان بودند که به‌شیوه زندگی کوچ‌نشینی گام نهاده و یا می‌نهادند. چنانچه، در شمال خاوری آشور، در قلمرو کردستان آینده، بخشی از ساگارتی‌ها سکونت گزیدند. مؤلفان روزگار باستان، ساگارتیها را که پیشتر از نگاه اقتصاد با دیگر قبیله‌های ایرانی تفاوتی نداشتند، همچون یکی از قبایل ایرانی - نومادی - برشمرده‌اند.

در جنگها و جابجا شدن قبیله‌ها در پایان سده هشتم - آغاز سده ششم پیش از میلاد، کیمیرها واسکیتها نقشی بزرگ داشتند. اینها با شکلهای جا افتاده زندگی کوچ‌نشینی (هرچند که این شکلها در شرایط جغرافیایی دیگری جا افتاده بودند) به‌آسیای جنوب باختری آمدند و زندگی آنها در بخشهایی از خاور آسیای صغیر تا آذربایجان و کردستان ایران که سپس به‌بخشهای سنتی دامداری کوچ‌نشینان کوهستان تبدیل گردید، نیز می‌توانست تأثیری بر رشد آن داشته باشد.

بگمان، گروههای مردم کهن بومی نیز در برخی مناطق کوهستانی ایران و شمال آسیای جنوب باختری، به‌کوچ‌نشینی گذشته‌اند. اما، با گذشت زمان، این گروههای دارای زبانهای گوناگون، در اساس، به‌ترکیب قبیله‌های ایرانی در آمدند که به‌منطقه کوهستانی یاد شده کوچیده بودند و در آنجا زبانهای ایرانی از دوران دست بالا یافتن مادها (و نیز اسکیتها) نقشی ویژه یافته بود.

در منابع باستانی، از میان قبیله‌های ایرانی نومادی، بیش از همه از مردها و کیرتیه‌ها («کورتیه‌ها») یاد شده است که در کوههای آذربایجان و کرانه خزر، در فلات ارمنستان، کردستان و در جنوب زاگرس می‌زیسته‌اند. این دو اصطلاح نمایانگر قوم نبوده، بلکه نشان‌دهنده قبایل ایرانی زبانی بودند که سیمای اقتصادی - معیشتی مشخصی داشتند. اما، بسیار هم شده است که از اینها همچون نام کار گرفته‌اند؛ نام دوم با «کورتی» ایرانی (در پارسی میانه کورت یعنی دامدار، کوچ‌نشین؛ سپس کرد) همخوان است و سپس نام قومی کردها گردید. کردها همچون قوم، از پایان روزگار باستان، در کردستان مرکزی و در بخشهایی که پیشتر در آنجا کیرتیه‌ها و مردها می‌زیسته‌اند

شناخته شده بوده‌اند.

در روزگار باستان، قبایل کوچی ایرانی پارس و لرستان آینده هم، نام مرده‌ها و کیرتیه‌ها را داشته‌اند (و گهگاه، در سده‌های میانه نیز کرد نامیده می‌شدند) برنام «لر»، «بختیاری» و جزاینها، تنها از روزگار سده‌های میانه و هنگامی که بگمان، شکل گرفتن این گروه‌های قومی در اساس، انجام گرفته بود، آگاهی داریم. اما، سرآغاز مرحله‌های آغازین پیدایش قومی قبیله‌های کوچی و نیمه کوچی ایرانی در این بخشها، به پایان دوران ماد - آغاز دوران هخامنشی می‌رسد.

دولت هخامنشی

پدید آمدن دولت هخامنشی و

کشور گشاییهای هخامنشیان

در سال ۵۵۸ پیش از میلاد، کوروش دوم بزرگ در رأس پادشاهی پارسی - هخامنسی بود. او شهر پاسارگاد را بنیاد کرد که پایتخت این پادشاهی گردید. شهر پاسارگاد همانم قبیله‌ای بود که تبار هخامنشیان به آن می‌رسد. گذشته از پاسارگادها، دیگر گروههای قبیله‌ای پارسی (ماراتیها و ماسپیها) نیز که مؤلفان باستان آنان را کشاورز نامیده‌اند، در اتحادیه هخامنشیان بودند. قبیله‌های کوچی مردها و کیرتیها که در بخشهای کوهستانی پارس می‌زیستند، دیرتر و چنین می‌نماید که پس از پیروزی کوروش بر ماد، فرمانبردار هخامنشیان شده باشند.

بنابر یکی از روایتهای مشهور در ادبیات باستان، درباره پیدایش کوروش، پدر وی کامبیز اول (کمبوجیه) همسر دختر استیاك بود و اگر به این خبر باور کنیم، کوروش دوم نواده واپسین پادشاه ماد بوده است. کوروش، در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، پس از شکست آستیاك، بر ماد چیره شد، اکباتان را گرفت و گنجینه پادشاهان ماد را با خود به پارس برد. اما، اکباتان همچنان یکی از کانونهای دولت هخامنشی بود و کوروش القاب رسمی پادشاهان ماد را داشت. پارسها از فرهنگ و سیستم اداره دولتی ماد، چیزهای بسیاری گرفتند. از این رو، یونانیها، مصریها و دیگر مردمان روزگار باستان، تصرف مادرا همچون انتقال پادشاهی، چون مرده ریگی از مادها به کوروش

ارزیابی می‌کردند و اغلب، پارسها را، مادها می‌نامیدند.

در طول دو - سه سال پس از آن، کوروش سرزمینهایی را که در ترکیب دولت پیشین ماد بودند (پارت، هیرکانیه)، فرمانبردار خویش ساخت. در سال ۵۴۶ پیش از میلاد، لیدی نیز که متحدانش - بابل، مصر، جزیره ساموس و اسپارت، فرصت نکرده بودند بهنگام، یاری مؤثری به‌وی بدهند، تسخیر شد. پارسها، پس از لیدی، شهر - دولتهای یونانی آسیای صغیر را هم تصرف کردند. کوروش، میان سالهای ۵۴۶ و ۵۳۹ پیش از میلاد، بر ولایتهای خاوری - خوارزم، سغد، مرغیان، باختر، بخشی از قبیله‌های سکایی آسیای میانه، ساتاگیندیا، آراخوسیا، گردوسیا گندهارا و جز اینها - چیره شد. بدینسان، دولت نارس به‌حوضه رودخانه یاگسارت (سیر دریا) و مرزهای باختری هند رسید. تنها پس از این بود که کوروش به‌بابل لشکر کشید.

در ماه اوت ۵۳۹ پیش از میلاد، در کنار شهر آپسیسه در کرانه دجله، پارسها سپاهیان بابل را که فرماندهی آنها با بلشاروسور پسر نبونید پادشاه بابل بود، در هم شکستند. پس از این، دیگر نبرد بزرگی رخ نداد. روز دهم اکتبر، سپاه گُبریا سپهسالار کوروش بی‌هیچ زдохوردی سپار و پس از دو روز دیگر، بابل را هم تسخیر کردند. نبونید اسیر شد، اما او را زنده گذاشتند و پسرش بلشاروسور را کشتند. روز ۲۹ اکتبر سال ۵۳۹ پیش از میلاد، خود کوروش هم به‌بابل بد آمد.



آرامگاه کوروش دوم در پاسارگاد

سببهای گوناگونی، پیروزی پارسها را بر بابل آسانتر کرده بود. پیش از همه اینکه کوروش راههای بازرگانی بابل را تصرف کرده و از این رهگذر، ناخرسندی بازرگانان بابل را علیه نبونید برانگیخته بود. در نقاط گوناگون بابل دهها هزار نمایندگان بسیاری از مردمانی دیگر می‌زیستند که پادشاهان بابل آنها را بزور از سرزمینهای خود بیرون رانده و در بین‌النهرین جای داده بودند. این مردمان امید بازگشت به زادگاه خود را از دست نداده و آماده بودند که به‌هر دشمن نبونیدیاری دهند. تضادهای اجتماعی که در بابل بود - مبارزه میان زمینداران کوچک و پیشه‌وران از یکسو و اشراف که از مأموران شاهی و معابد تشکیل شده بودند و نمایندگان بازرگانان بزرگ و جز اینها از دیگر سو - بیش از همه به پیروزی پارسها یاری کرد. از این رو، در بابل که از یاری ائتلاف استوار متحدان محروم بود، نیروی بسنده‌ای نبود تا در برابر ارتش ظفرنمون پارس پایداری موثری کند. ارتش پارس هم، از کشاورزان آزاد و کوچ‌نشینانی تشکیل شده بود که هنوز بر لایه‌بندی اجتماعی در مقیاسهایی گسترده، آگاهی نداشتند.

بنابر نوشته‌های بابلی، ارتش کوروش بی‌جنگ به بابل در آمد و مردم کشور را از ستم نبونید که در روزگار او «مردم شومر و آکد (یعنی بابل) بسان مرده‌ای بودند» وارهانید و کوروش مصونیت باشندگان را تضمین و صلح را در کشور برقرار کرد. معبد بزرگ بابل را سلحشورانی پاسداری می‌کردند که برای این کار گمارده شده بودند و هدف آن بود که سپاهیان، معبد را تاراج نکنند. کوروش بدانسان که پیش از وی پادشاهان بابل انجام می‌دادند، برای خدای مردوک قربانی کرد و در بابل، آشور و عیلام معبدها را بازسازی کرد و نیز باروی شهر بابل را دوباره ساخت. کوروش به مردمانی که به‌قهر، آنها را به بین‌النهرین آورده بودند اجازه داد که به سرزمینهای خویش بازگردند. چنین سیاستی در مورد ملل زیر فرمان ودینه‌ای آنان، با سیاست پادشاهان آشور و بابل سخت تفاوت داشت و تصرف سرزمینهای آنسوی باختر بین‌النهرین را بدست پارسها آسان کرد.

کوروش پس از تصرف بین‌النهرین، پادشاهی بابل را بظاهر نگاه داشت و بابل را یکی از چند جایگاه شاهی کرد. در نخستین نگاه، در کشور هیچ دگرگونی رخ نداده بود: بابلی‌ها در دستگاه دولت، موقعیت برتر خود را همچنان داشتند و کاهنان امکان یافتند کیشهای کهن خود را که کوروش بهرگونه از آنها حمایت می‌کرد، زنده کنند. افزوده بر این، فرمانروایی کوروش بر بابل همچون سیادت بیگانه ارزیابی نمی‌شد، زیرا وی بظاهر پادشاهی را از دست خدای مردوک گرفته و مراسم مقدس کهن را انجام داده بود. کوروش لقب «پادشاه بابل، پادشاه کشورها» را برخود نهاد که

به‌جانشینانش نیز تا روزگار خشایارشا رسید. اما، برغم همه اینها، بابل از يك سرزمین پادشاهی مستقل به‌يك ساتراپی دولت هخامنشی تبدیل و از هر استقلالی در سیاست خارجی محروم گردید و حکومت عالیّه لشکری و کشوری آن به‌فرمانداران پارسی رسید که نخستین آنها کامبیز پسر کوروش بود.

پس از تصرف بابل، همه کشورهای باختری تا مرز مصر، داوطلبانه فرمانبردار پارسها شدند. گروههای بازرگان فنیقیه نیز بسان بازرگانان بابل و آسیای صغیر در پدید آمدن دولتی بزرگ با راههایی امن که در آنجا همه بازرگانی، بی‌میانجی در دست آنان متمرکز شود، ذینفع بودند.

تردیدی نیست که کوروش برای تصرف مصر هم آماده می‌شد. اما، او بر آن شد که در آغاز، مرزهای شمال و باختری دولت خود را در برابر تهاجم قبیله‌های کوچی آسیای میانه، بی‌گزند سازد. اما در سال ۵۳۰ پیش از میلاد، کوروش در جنگ علیه ماساژتها در سوی خاوری آموی دریا، سخت شکست خورد و خودش نیز به‌هلاکت رسید.

در ماه اوت سال ۵۳۰ پیش از میلاد، کامبیز پادشاه دولت هخامنشی شد. وی پس از چند سال، به‌تدارک برای حمله به‌مصر آغاز کرد. فانت، فرمانده مزدوران یونانی که در خدمت پسامتیخ سوم فرعون مصر بود، به‌کامبیز پیوست. سپاه مصر تارومار و اوجاگورسنت رئیس ناوگان، بی‌جنگ تسلیم شد. پسامتیخ اسیر گردید. روز ۲۹ ماه مه سال ۵۲۵ پیش از میلاد، کامبیز به‌پادشاهی مصر شناخته شد و دودمان نوین - بیست و هفتمین دودمان فرعونهای مصر - را بنیاد نهاد. به‌گواهی منابع رسمی مصری، کامبیز به‌چنگ‌اندازی خود جنبه اتحاد شخصی با مصریها داده بود: او بنابر معمول مصریان تاجگذاری کرد، سیستم گاهشماری مصری را بکار بست، لقب «پادشاه مصر، پادشاه کشورها» و لقبهای سنتی «نواده (خدایان) را و اسیریس» را برخود نهاد و جز اینها. او در مراسم مذهبی در معبد نیت در سائیس شرکت کرد، به‌خدایان مصر قربانی داد و برای جلب توجه مصریان، کارهای دیگری از این دست کرد. کامبیز به‌سیاست فرعونهای بیست و ششمین دودمانی که پیش از او بودند، ادامه داد و کوشید مصریها را بسوی خود بکشد. در نقش و نگارهای برجسته مصری، کامبیز در جامه مصریان تصویر شده است. برای آنکه بتصرف مصر، جنبه‌ای یکسره قانونی بدهند، درباره زناشویی هخامنشیان با شاهدختهای مصر و درباره زاده شدن کامبیز چون ثمره ازدواج کوروش با شاهدختی مصری، افسانه‌هایی ساختند.

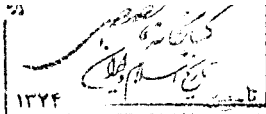
مصر پس از آن که به‌دست پارسها افتاد، بزودی، دوباره زندگی عادی خویش را از سر گرفت. اسناد حقوقی و اداری روزگار کامبیز گواه آن است که نخستین سالهای

سیادت پارسها، زیان چندانی برای زندگی اقتصادی کشور نداشته است. کامبیز، با پیروی از سیاست کوروش، به مصریان در زندگی مذهبی و خصوصی آزادی داد. مصریان نیز چون نمایندگان دیگر ملتها، در دستگاه دولتی، همچنان در مقامهای خویش بودند و مقام آنها موروثی بود و به فرزندانشان می‌رسید. کامبیز پس از چیرگی بر مصر، برای لشکرکشی به سرزمین اتیوپیها تدارک می‌دید. او برای این هدف، در مصرعلیا چند شهر بارودار ساخت. اما، سپاهیان کامبیز بی‌آمادگی درخور و بی‌بینه و توشه ضروری، به اتیوپی یورش بردند و بناچار واپس نشستند.

شورش ملتهای مغلوب

در پایان سال ۵۲۴ پیش از میلاد، کامبیز به ممفیس پایتخت مصر بازگشت و شورش را که علیه سیادت پارسها آغاز شده بود، فرونشاند. در ماه مارس سال ۵۲۲ پیش از میلاد، به او خبر رسید که برادر کوچکش بردیا، در پارس سر به شورش برداشته و در آنجا پادشاه شده است. کامبیز راهی پارس شد، اما در راه در شرایط معماگونه‌ای جانسپرد. بنابر سنگ نبشته بهستون که در آنجا شرح این رخدادها بتفصیل آمده است، کامبیز هنوز پیش از لشکرکشی به مصر از بیم آن که برادر کوچکش در غیبت او تخت و تاج را تصاحب نکند، دستور داده بود که او را پنهانی، بکشند. هنگامیکه کامبیز در مصر بود، گئومات - مغ درباری - خود را بردیا یعنی پسر کوروش اعلام و حکومت را تصاحب کرد. هروودت و کتسی - تاریخ نگاران یونان باستان - مدعی هستند که این مغ به پسر کوچک کوروش بسیار مانند بود و همین نکته به وی یاری کرد که به شکل بردیا، پادشاه شود. برخی از تاریخ‌نویسان امروز به این گمان گرایش دارند که بردیا و گئومات شخصی واحد بوده و او همان پسر کوچک کوروش است.

گئومات روز ۱۱ مارس سال ۵۲۲ پیش از میلاد، سر به شورش برداشت و پس از اندکی کمتر از یکماه، در بابل برسمیت شناخته شد. و ما از ۱۴ ماه مارس همان سال، اسناد معاملاتی بابلی در دست داریم که تاریخ آن، در روزگار فرمانروایی «برزیا، پادشاه بابل، پادشاه کشورها» است. گئومات تا روز اول ژوئن سال ۵۲۲ پیش از میلاد، از همه سو برسمیت شناخته شد و به احتمال، پیرو رسم دیرین، در پاسارگاد تاجگذاری کرد و پادشاه همه کشور گردید. او برای نگاه داشتن ملتهای مغلوب در ترکیب دولت هخامنشی، خراج و خدمت نظامی را برای سه سال لغو کرد. در روزگار پادشاهی کوتاه او، در کشور هیچ شورش و آشوبی رخ نداد. اصلاحات گئومات هدفش از میان بردن امتیازات اشراف خاندانهای پارسی و پایان دادن به فرمانروایی آنها در اقتصاد و جامعه بوده است.



روز ۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ پیش از میلاد، گنومات پس از ۷ سال پادشاهی، بدست توطئه‌کنندگانی که از بالاترین اشراف خاندانهای پارسی بودند کشته شد. پس از کشته شدن گنومات، داریوش (دارایاوش) هخامنشی که یکی از توطئه‌کنندگان بود پادشاه گردید.

پس از آنکه داریوش اول تخت و تاج را غصب کرد، بابل که در آنجا بنا بر سنگ نبشته بهستون، مردی بنام نیدینتوبل خودش را پسر نبونید واپسین پادشاه بابل معرفی کرده بود، بیدرنگ علیه داریوش سر به شورش برداشت. داریوش، خودش لشکرکشی علیه شورشیان را فرماندهی می‌کرد. روز ۱۳ دسامبر سال ۵۲۲ پیش از میلاد، بابلیها در کنار رودخانه دجله شکست خوردند و پس از ۵ روز دیگر، داریوش به پیروزی دیگری در کنار رودخانه فرات دست یافت. پارسها پس از این پیروزی، به بابل در آمدند و رهبران شورش را گردن زدند. هنگامیکه داریوش هنوز سرگرم سرکوبی بابل بود، پارس، ماد، عیلام، مرغیان، پارت، ساتاگیدیا، قبیله‌های سکایی آسیای میانه و مصر بر او شوریدند. مبارزه‌ای دراز، بی‌رحمانه و خونین، برای زنده ساختن دولت هخامنشی آغاز گردید.

دادارشیس - ساتراپ باختر - علیه شورشیان مرغیان لشکر کشید و روز ۱۰ دسامبر سال ۵۲۲ پیش از میلاد، مرغیانها شکست خوردند. در پی این شکست، قتل عام و کشتار همگانی آغاز شد که بهنگام آن، بیش از ۵۵ هزار تن از مردم مرغیان جان باختند. در خود پارس، مردی بنام وه یزدات با وانمود ساختن خود بنام بردیا پسر کوروش، به رقابت با داریوش برخاست. او از پشتیبانی بزرگ مردم برخوردار گردید و توانست ولایتهای خاوری ایران را تا آراخوسی تصرف کند. سپاهیان وه یزدات دوبار در روزهای ۲۹ دسامبر سال ۵۲۲ و ۲۱ فوریه سال ۵۲۱ پیش از میلاد، با ارتش داریوش که فرماندهی آن با سپهسالار واثومیسا بود، پیکار کردند. در این نبردها هیچیک از دو سو به پیروزی نهایی دست نیافتند و تنها در ماه مارس سال ۵۲۱ پیش از میلاد بود که واثومیسا، دشمن را تارومار کرد. اما، درخود پارس، وه یزدات هنوز بر اوضاع مسلط بود. در روز ۱۶ ژوئیه سال ۵۲۱ پیش از میلاد، سپاه داریوش به فرماندهی آرتاواردیا در دامنه کوههای پارگا در پارس، شورشیان را در هم شکست. وه یزدات اسیر گردید و همراه با همزمان نزدیکش کشته شد. سرتاسر پارس بدست داریوش افتاد.

نخستین شورش در عیلام، باسانی بدست داریوش سرکوب گردید، اما بزودی مردی بنام مرتیا شورشی تازه، در آنجا برانگیزانید. داریوش توانست سیطره خود را بر این سرزمین برقرار کند، اما می‌توان گفت فرورتیش که مدعی بود وی خشاترتیا از

خاندان کهن کیاکسار پادشاه ماد است، همهٔ ماد را در دست داشت. این شورش یکی از خطرناکترین شورشها برای داریوش بود و داریوش خودش علیه آشوبگران براه افتاد. روز هفتم ماه مه سال ۵۲۱ پیش از میلاد، مادها در نزدیک شهر کندروش شکست خوردند؛ فرورتیش با بخشی از هوادارانش به ولایت راگا (ری امروز) گریخت، اما بزودی دستگیر شد. او را با نزدیکترین دستیارانش نزد داریوش آوردند و کشتند.

در دیگر «کشورها» نیز پیکار با دشمنان ادامه داشت و تنها یکسال و اندی پس از غصب حکومت بدست داریوش بود که وی توانست موقعیت خود را تحکیم و دولت کوروش و کامبیز را در مرزهای پیشینش دوباره زنده کند. نبودن یگانگی و هماهنگی در کار و این نکته که اقدامات شورشیان، یکسره ویژگی تدافعی داشت، به اندازه‌ای بسیار، سبب کامیابیهای داریوش بوده است. در ضمن، اگر داریوش ارتش منظمی که به او وفادار بودند در اختیار نداشت، نمی‌توانست پیروز گردد؛ داریوش از این سپاهیان، ماهرانه بهره گرفت و بی‌آنکه دچار خطا گردد، خطرناکترین شورشها را مشخص می‌کرد.

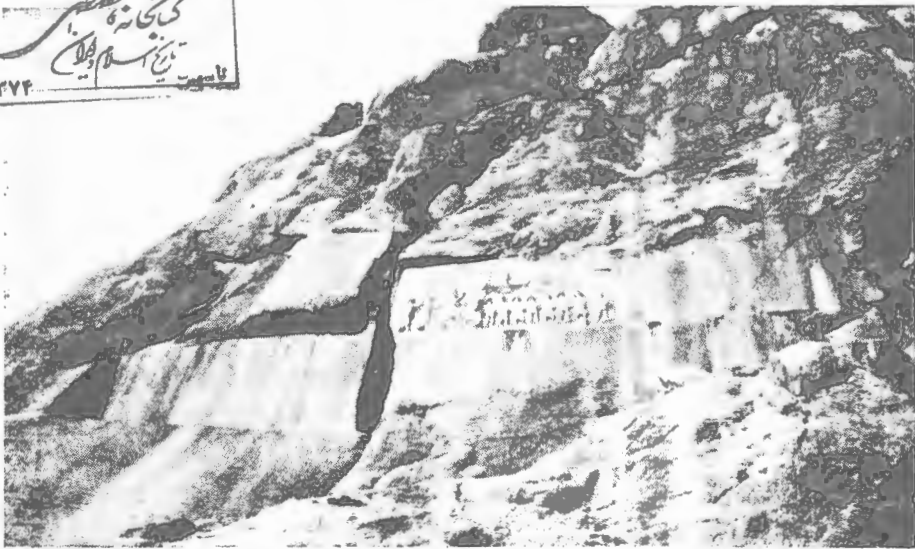
در سال ۵۲۰ پیش از میلاد، عیلامیها برای سومین بار علیه سیادت پارس سر به‌شورش برداشتند، اما دوباره شکست خوردند. یکسال پس از آن، داریوش خودش لشکرکشی علیه گروه قبیله‌های اسکیت و ماساژت آسیای میانه را فرماندهی کرد، اسکونخا - پیشوای آنان - را اسیر ساخت و مرد دیگری را از میان خود آنها بجای وی گماشت. پس از آن، نزدیک به سال ۵۱۸ پیش از میلاد، داریوش به انجام اصلاحات پرآوازهٔ اداری - مالی خویش و گسترش قلمرو خود آغاز کرد. میان سالهای ۵۱۸ تا ۵۱۲ پیش از میلاد، پارسها هراکیه و مقدونیه را تصرف کردند و علیه اسکیت‌های کرانهٔ دریای سیاه لشکر کشیدند که بی‌نتیجه به‌پایان رسید، و بخش شمال باختری هند را تصرف کردند. بدینسان، در پایان سدهٔ ششم پیش از میلاد، مرزهای دولت هخامنشی از رودخانه سند در خاور تا دریای اژه در باختر، از ماوراء قفقاز در شمال تا نخستین درآمدگاه نیل در جنوب بود.



اصلاحات داریوش اول و نظام اجتماعی - اقتصادی

و سیاسی دولت هخامنشی

دولت هخامنشی از نگاه روش اجتماعی - اقتصادی خود، ترکیبی بسیار رنگین داشت. ولایت‌های آسیای صغیر، عیلام، بابل، سوریه، فنیقیه، و مصر که دیرگاهی پیش از پیدایش امپراتوری پارس، نهادهای پیشرفتهٔ دولتی خود را داشتند، در ترکیب این دولت



نقشهای برجسته و نشسته داریوش اول در خرسنگ بهستون

بودند. پارسها پایای کشورهای نامبرده که اقتصادی پیشرفته داشتند، قبیله‌های واپسمانده عرب، اسکیت و دیگر قبیله‌هایی را که در مرحله فروپاشیده شدن نظام عشیره‌یی بودند، مغلوب ساخته بودند.

از این رو، پارسها هنگام پدید آوردن نظام اداره کشورهای مغلوب، با دشواریهایی بزرگ روبرو شدند. اما، هخامنشیان درهمسجی با پادشاهان مصر، آشور و بابل که پیش از آنها بوده‌اند، در سازمان دادن اداره کشورهای مغلوب به کامیابیهای بزرگ دست یافتند و کوشیدند در این سرزمینها، شرایط مساعدی برای رشد اقتصادی پدید آورند. کوروش و کامبیز اداره داخلی بابل، مصر، آسیای صغیر و دیگر کشورها را، بدانگونه که بود نگاه داشتند و می‌توان گفت که آنها دگرگون نساختند و به‌ممل مغلوب اجازه دادند که خودشان کارهایشان را اداره کنند.

اما شورشیهای سالهای ۵۲۲ تا ۵۲۱ پیش از میلاد، نشان دادند که دولت هخامنشی چندان محکم نیست. داریوش اول برای باز داشتن گرایشهای تجزیه‌طلبانه، اصلاحات پر اهمیت اداری - مالی انجام داد که امکان داد سیستم استوار اداری دولت و کنترل بر کشورهای تسخیر شده پدید آید و نیز همین اصلاحات، گردآوری خراج را به‌ترتیب درآورد و شمار سپاه را افزایش داد. انجام این اصلاحات چند سال به‌درازا کشید و بازسازی و یکسان ساختن سیستم اداری ولایتها که نزدیک به سال ۵۱۸ پیش از میلاد بدان دست بردند، سرآغاز این اصلاحات بوده است. در پی انجام این

اصلاحات، در بابل مصر و دیگر کشورها، در واقع سیستم اداری نوینی پدید آمد که سپس تا پایان فرمانروایی هخامنشیان دچار دگرگونی چندانی نشد (و تا اندازه‌ای اهمیت خود را در روزگار پس از آن نیز نگاه داشت).

داریوش اول، مملکت را به مناطق اداری - خراجگذار تقسیم کرد که ساتراپی نامیده می‌شدند. بنابر معمول، اندازه و پهنه ساتراپیها از ولایتهای امپراتوری‌های پیشین بزرگتر بودند و در بسیاری موارد، مرزهای ساتراپیها همان مرزهای کهن دولتی و قومی بود که به ترکیب دولت هخامنشی درآمده بودند (چنانچه، مصر). فهرست ساتراپیها در اثر هرودت - تاریخ نویس یونانی سده پنجم پیش از میلاد - بر جای مانده است. در فهرست هرودوت، در میان بیست ساتراپی، نزدیک به هفتاد ملت که در ترکیب دولت هخامنشیان بودند، نام برده شده‌اند.

در رأس مناطق اداری، ساتراپیها (به ایرانی کهن، خشاترایاوان یعنی «پاسدارنده پادشاهی») جای داشتند. مقام ساتراپی، از همان آغاز پیدایش دولت هخامنشی بوده است، اما در روزگار کوروش، کامبیز و نخستین سالهای پادشاهی داریوش اول، در برخی از کشورها، چنانکه در امپراتوریهای آشور و ماد نیز بود، مأموران محلی به فرمانداری گمارده می‌شدند. اصلاحات داریوش، از جمله این هدف را هم داشت که مقامهای رهبری‌کننده، بنابر معمول با پارسها باشد.

در روزگار کوروش و کامبیز، حکومت کشوری و لشکری در دست ساتراپیها بود. داریوش وظایف ساتراپیها و روسای لشکری را موشکافانه تقسیم و مرزبندی کرد. ساتراپیها، تنها فرمانداران کشوری بودند و کارهای اداری ولایتهای خود را انجام می‌دادند، امور قضایی را اداره می‌کردند، مراقب زندگی اقتصادی کشور و گردآوری خراج بودند، امنیت را در قلمروی مرزهای ساتراپی خود برقرار و مأموران محلی را کنترل می‌کردند و حق داشتند سکه‌های نقره و مس ضرب کنند. ساتراپیها در زمان صلح، گروه نه چندان بزرگ پاسدار داشتند. ارتش در اختیار رئیسان لشکری بود که به ساتراپیها وابستگی نداشتند و بی‌میانجی از پادشاه اطاعت می‌کردند.

اما، پس از مرگ داریوش اول، مقررات تقسیم وظایف لشکری و کشوری، چنانکه باید شاید رعایت نمی‌شد. در سده پنجم پیش از میلاد و پس از آن، برخی از ساتراپیها تابع رئیسان لشکر بودند. از سویی دیگر، برخی ساتراپیها حکومت لشکری را نیز در دست داشتند و این نکته در سده چهارم پیش از میلاد، پدیده‌ای پیش پا افتاده شده بود.

فعالیت ساتراپ در مدت معینی محدود نشده بود. «کشورهای» هم که از خودمختاری در کارهای داخلی خویش برخوردار بودند، می‌توانستند در ترکیب

ساتراپیهای بزرگ باشند. این نکته، بویژه به ولایت‌های دوردست مربوط می‌شد که دستگاه اداری پارسی بندرت در کارهای داخلی آن مداخله می‌کرد و اداره آنجا را بیاری شاهزادگان محلی و پیشوایان قبیله‌ها انجام می‌دادند.

وابسته به انجام اصلاحات نوین، يك دستگاه بزرگ مرکزی به سرپرستی دفتر شاه پدید آمد. اداره مرکزی دولت در شهر شوش، پایتخت اداری دولت هخامنشی بود. در بابل، اکباتان، ممفیس و دیگر شهرها نیز دفترهای بزرگ دولتی با دبیرانی بسیار دایر بودند و این دبیران به مکاتبات رسمی اشتغال داشتند.

ساتراپها و رؤسای لشکر با اداره مرکزی وابستگی نزدیک داشتند و در زیر مراقبت همیشگی پادشاه و مأموران او بویژه در زیر مراقبت پلیس مخفی بودند. نظارت عالیه بر همه دولت و مراقبت از مأموران به هزاره پت «رئیس هزاره» واگذار شده بود که در عین حال رئیس گارد شخصی شاه نیز بوده است. دفتر ساتراپها، درست همانند دفتر شاه در شوش، بود. مأموران و دبیرانی بسیار و از جمله رئیس دفتر، رئیس خزانه که خراج دولتی را گردآوری می‌کرد و جارچیان که فرمانهای دولت را بگوش مردم می‌رسانیدند، محاسبها، بازپرسان قضایی، دبیران و جز اینها، در زیر سرپرستی ساتراپ بودند.

در روزگار کوروش دوم، دفترهای دولتی در بخش باختری دولت هخامنشی، دیگر زبان آرامی را به کار می‌بردند که بسیاری از قبیله‌های سامی آرامی که در روزگار باستان در مناطق پهناور خاور نزدیک سکونت کرده بودند، به آن زبان سخن می‌گفتند. دبیران آرامی، از خط و کتابت الفبایی کار می‌گرفتند و دیرگاهی بود که زبان آنان در سرتاسر خاور نزدیک به زبان دیپلماسی و بازرگانی تبدیل شده بود. پس از انجام اصلاحات اداری داریوش، این زبان در ساتراپیهای خاوری هم زبان رسمی گشت و از آن برای مکاتبات، میان دفترهای دولتی در سرتاسر امپراتوری کار می‌گرفتند.

گذشته از زبان آرامی که برای همه دولت همگانی بود، در سرزمینهای گوناگون، دبیران برای نوشتن اسناد رسمی، زبانهای محلی را نیز بکار می‌بردند. چنانچه، در مصر، دستگاه اداری دو زبان بکار می‌برد و پایبای زبان آرامی برای مراوده و مکاتبه با مردم محلی، زبان مصری هم بکار می‌رفت. در پایتخت خود پارس، برای نیازهای دستگاه اداری، گذشته از زبان آرامی، از زبان عیلامی نیز بگونه‌ای گسترده کار می‌گرفتند تا اینکه در نیمه دوم سده پنجم، زبان آرامی برای همیشه عرصه را بر زبان عیلامی تنگ کرد.

پارسها در دستگاه دولتی موقعیتی خاص داشتند و مهمترین مقامهای لشکری و کشوری، هم در خود پارس و هم در دیگر کشورها در دست آنان بود. پس از اصلاحات



نقش رستم. آرگامگاه داریوش اول

داریوش، پارسها همچون قاضی به ادارت ولایتها راه یافتند. اما در ضمن، در دستگاه اداری هخامنشی، نمایندگان ملتهای دیگر نیز بسیار بودند. در بابل، مصر و آسیای صغیر، قاضیها، رؤیسان شهر و مسئولان انبارهای اسلحه دولتی، بنابر معمول بابلیها، مصریها، یهودیان، ارمنیها، عیلامیها، یونانیها و جز اینها بودند که تجربه چندین سده‌یی فنی و اداری داشتند. در اقتصاد شاهی درپارس، عیلامیها محاسب و پارسها مراقب بودند. در روزگار پادشاهی داریوش اول، کاری پرتلاش برای گردآوری قوانین ملتهای مغلوب انجام گرفت.

فرمانی بر جای مانده است که بنابر آن، ساتراپ مصر می‌بایست خبرگان حقوق مصر را به شوش بفرستد تا آنها قانونهایی را که در مصر پیش از تسخیر آنجا بدست

پارسها، نافذ بوده است به ترتیب درآورند. گردآوری قوانین در سال ۴۹۵ پیش از میلاد، به پایان رسید و قانونها به خط آرامی و مصری ثبت گردیدند. چنانکه از اسناد حقوقی شخصی برمی‌آید، در قوانین مصر در روزگار هخامنشیان، تغییرات محسوسی رخ نداده است. داوران شاهی تابع نومارخها (فرمانداران ولایتها) و ساتراپها بودند و از سوی شاه گمارده می‌شدند.

قوانین بابل در روزگار هخامنشیان رویه‌مرفته، الگویی برای موازین حقوقی خاور نزدیک بوده است. حقوق شخصی بابل، با آنکه بسیاری از نهادها زیر تأثیر ایران شده بود، تغییر محسوسی نکرده بود. در پایان پادشاهی داریوش اول، بازسازی اقتصاد و دستگاه اداری دولت، در رشته حقوق شخصی، با برخی دگرگونیها همراه بود. گذشته از این، قوانینی که در کشورهای گوناگون نافذ بودند، شکلی یکسان یافتند و یا پیرو سیاست شاه که می‌توانست با اشاره به اراده اهورامزدا - خدای والای ایران - قوانین تازه‌ای وضع کند، دگرگون شده بودند.

در روزگار داریوش اول، آن دگرگونی‌هایی که در رژیم مالکیت، در پی انجام اصلاحات نوین رخ داده بود، به شکل قانون در آمد. ازجمله، بخشی از ریزترین زمینها را از ملتهای مغلوب ستانیدند. هخامنشیان این زمینها را در قطعاتی بزرگ به مالکیت کامل و موروثی اعضای خاندان شاهی، نمایندگان اشراف پارسی، مأموران عالیرتبه و جز اینها در آوردند. مالکان این زمینها از پرداخت خراج به دولت معاف بودند.

در منابع، درباره بسیاری از زمینهای پهناور و نیز خانه‌ها و اموال غیرمنقول دیگر که در مصر، سوریه، بابل، آسیای صغیر و دیگر کشورها از آن اشراف پارسی بوده، اطلاعاتی تا امروز رسیده است.

پارسها در بابل، آنچنان با اطمینان خاطر می‌زیستند که برای مثال، مردی بنام باگامیری پسر میتیری دات، در سال ۴۲۹ پیش از میلاد، مزارع غله خود را در نزدیکی نیپور برای ۶۰ سال به خانواده بازرگان موراشو اجاره داده بود. همین مرد در بخش نیپور، خانه‌های مسکونی به اجاره داده بود.

زمینهای پهناور (گاهی يك ولايت) با حق انتقال موروثی و معاف از خراج، به اصطلاح «نکوکاران» شاهی داده می‌شد که خدمتهای بزرگی به شاه کرده بودند. اینها همچنین از حق محاکمه مردم ساکن ولایت متعلق به خویش برخوردار بودند. برای مثال، چند ولایت در دست اعقاب اُتانا یکی از توطئه‌کنندگان علیه گئومات در کاپادوکیه و اعقاب یکی دیگر از اشراف پارسی بنام گیدارم در ارمنستان بود و جز اینها. در میان «نکوکاران» شاهی، بیگانگان نیز بودند، چنانچه فمیستوکل از مردم آتن که چند شهر به تملک او در آمده بود.

مالکان زمینهای بزرگ، سپاه، دستگاه قضایی و اداری و کارمندان فراوان مباشر، رئیسان خزانه‌ها، دبیر و حسابدار جز اینها در اختیار داشتند. این بزرگان بنابر معمول در شهرهای بزرگ، بابل، شوش و جزاینها از حساب زمینها و اموالی که اداره آنها با مباشران بود می‌زیستند.

بخشی از زمینها در مالکیت واقعی پادشاه بود و در همسنگی با دوران پیش از هخامنشیان، در روزگار آنها، اندازه زمینهای شاهی بسیار افزایش یافت؛ این زمینها را نیز بنابر معمول بسان بسیاری از کانالهای بزرگ که متعلق به شاه بود، به اجاره می‌دادند. در اطراف نیپور، خاندان موراشو کانالهای آبیاری پادشاه را اجاره کرده و بنوبه خود آنها را به گروهی از زمینداران کوچک به اجاره داده بود.

کانال آکس در آسیای میانه، جنگلهای سوریه، درآمد ماهیگیری از دریاچه مروئید در مصر، کانها، باغها، پارکها و کاخهایی نیز در بخشهای گوناگون مملکت، از آن

پادشاهان پارس بوده است. این نکته که هر روز در تخت جمشید از حساب پادشاه نزدیک به ۱۵ هزار تن تغذیه می‌شدند، می‌تواند دربارهٔ میزان دارایی شاه تصور مشخصی پدید آورد.

از سوی دیگر در روزگار هخامنشیان از سیستم زمینداری دیگری نیز بگونه‌ای گسترده، بهره‌گیری می‌شد: پادشاه سپاهیان را برای کار در زمینها می‌گمارد و آنها، گروه گروه، در این زمینها کار می‌کردند که هم خدمت نظامی به حساب می‌آمد و هم خراج معین نقدی و جنسی می‌پرداختند. چنین زمینهایی نام زمینهای سهم کمان، سهم اسب، سهم گردونه و جزاینها را داشتند و کسانی که زمینها به آنها واگذار شده بود، می‌بایستی چون کماندار، سوارکار و سپاهیان گردونه‌ها، خدمت نظامی کنند.

در اقتصاد بزرگان پارسی در آسیای صغیر، بابل و مصر بگونه‌ای بسیار گسترده، از بردگان کار می‌کشیدند. در سرزمینهای پیشرفته‌تر دولت هخامنشی، بردگان نیز چون دام، از اموال اساسی منقول بودند: آنها را می‌فروختند، به ارث می‌گذاشتند، هدیه می‌دادند و جز اینها. از بسیاری از بردگان برای انجام کارهای گوناگون درخانه، در کشاورزی، در سنگ‌تراشی برای شاه و در کارهای ساختمانی استفاده می‌کردند. پیشه‌وران حرفه‌یی نیز (بافته، کفاش، معمار و جز اینها) در میان بردگان بوده‌اند.

بردگی در پارس، در همسنگی با ساتراپیهای باختری دولت هخامنشی دارای ویژگیهای گوناگونی بود. پارسها در روزگاری که دولتشان پدید آمد، در اساس، تنها بر بردگی پدرسالاری آگاه بودند و کار برده هنوز دارای اهمیت اقتصادی چندانی نبود. سران خانواده‌های پدرسالار در ایران، در مورداعضای خانواده‌های خود، در واقع چون برده‌دار بودند. از این دیدگاه یکی از اصطلاحات ایرانی برای نشان دادن برده، دارای اهمیت بزرگی است و این اصطلاح همانا گرده است که معنی آغازین آن «خانگی» (برده) بوده است. این اصطلاح در اسناد آرامی و بابلی بشکل گرده آمده و در اسناد اقتصادی عیلامی که در تخت جمشید بدست آمده، کورتاش است.

در متنهای عیلامی تخت جمشید که در سالهای ۵۰۹ تا ۴۹۴ پیش از میلاد ترتیب یافته، از جمله، پرداخت جنسی غله، آرد، گوسفند، شراب و آبجو ثبت گردیده و در دسته دیگری از این اسناد (۴۹۲ تا ۴۵۸)، پرداخت نقره و خواربار برای کارمندان اقتصاد شاهی - کورتاشها - آمده است. در میان اینان زنان و مردان و نوباوگانی از هر دو جنس بوده‌اند. دست کم بخشی از کورتاشها زندگی خانوادگی داشته‌اند.

کورتاشها، در بیشتر موارد، در گروههای چند صد نفری کار می‌کرده‌اند و در برخی از اسناد، سخن از گروههای کورتاش است که شمار آنها بیش از هزار نفر بوده است. این گروهها به بخشهای کوچکتری تقسیم می‌شدند که زیر فرمان رئیسان دهه‌ها و

سده‌ها بوده‌اند. کورتاشها، سرتاسر سال، در اقتصاد شاهی کار می‌کردند. دوران معمولی کار که کورتاش برای آن مزد می‌گرفت، برابر با یکماه بود. بیشتر کورتاشها درکارهای ساختمانی تخت جمشید بکار اشتغال داشتند. کارگران همه حرفه‌ها (حجار، درودگر، پیکرتراش، آهنگر، آبگینه‌ساز، منبت‌کار و خاتم‌کار، جواهرساز، شراب‌ساز و جز اینها) و نیز شبانانی در میان کورتاشها بوده‌اند.

در کارهای ساختمانی تخت جمشید شمار کسانی که بکار اشتغال داشتند، در يك زمان کمتر از سه هزار نفر نبود و ساختمان این مقر شاهی، پنجاه سال ادامه داشت. درباره پهنه این کار، می‌توان از این نکته تصویری پیدا کرد که در مرحله تدارکاتی آن می‌بایست نزدیک به ۱۲۴ هزار مترمربع سنگ ناهموار، به‌سکوی دارای شکل مشخص معماری تبدیل شود. بسیاری از کورتاشها در بیرون از تخت جمشید کار می‌کردند. اینها در اساس شبانان رمه‌های گوسفند و شراب‌ساز و آبجوساز بودند.

همه کورتاشها معاش و یا دستمزد یکسانی نداشتند و معاش و دستمزد به‌پیشه و حرفه کارکن، سرعت کار، اندازه کار انجام شده، جنس و سن کورتاش بستگی داشت. بنابر اسناد کهن‌تری که در آنها معاش کورتاشها با پرداخت جنسی ثبت گردیده، مردها ماهانه بگونه‌ای میانه، سه بار (نزدیک به ۳۰ لیتر) غله یا آرد، زنها دو بار، نوباوگان هر دو جنس - از نیم تا يك و نیم بار غله یا آرد - دریافت می‌کردند؛ گذشته از این به‌آنان شراب یا آبجو نیز داده می‌شد؛ بخش کوچکی از کورتاشها و در اساس رئیسان، گوشت هم می‌گرفتند.

بخشی از کورتاشها بیگانگانی بودند که هخامنشیان آنها را برده ساخته و بزور آنها را به‌پارس رانده بودند.

از کورتاشهای بیگانه - مصریها، بابلیها، یونانیها، فراکیها - پیوسته یاد شده و اغلب، گروههای ویژه‌ای را تشکیل می‌دهند: ۵۵ سنگ‌تراش، «که از مصر آمده‌اند»، «۳۱۳ کورتاش سریانی» و جز اینها.

مراقبان کورتاشها در بیشتر موارد پارسها و یا ایرانیانی دیگر بوده‌اند، اما در اسناد هیچ نکته‌ای نیست که امکان دهد بپنداریم پارسها نیز در شمار کورتاشها کار می‌کردند. در سنگ نبشته مربوط به‌ساختمان کاخ داریوش اول در شوش، می‌بینیم که پارسها برعکس ملل دیگر، در ساختمان آن شرکت نکرده‌اند: بابلیها به‌کندن زمین، خشتمالی و کندن نقش و نگار برجسته اشتغال داشتند، سریانیها و یونانیها از کوههای لبنان چوب ارز می‌آوردند، مادها و یونانیها سنگ می‌تراشیدند، مصریها و مادها طلاکاری می‌کردند و جز اینها. در تخت جمشید نیز این کارها را نمایندگان همین ملتها و ملت‌هایی دیگر انجام می‌دادند.

هخامنشیان مردم بسیاری از بخشها و شهرها و حتی قبیله‌های تمام و کمالی را هنگامی که علیه سیادت پارسها سر به شورش برمی‌داشتند برده می‌ساختند. بخش بزرگی از این بردگان را برای کار در اقتصاد پادشاهان و بزرگان پارس گسیل می‌کردند و دیگران را بکار زراعت می‌گماشتند. گروه دوم کاری مستقل داشتند و به پادشاه خراج می‌دادند. در یکی از نامه‌های آرشامی ساتراپ مصر به مباشر املاکش، شیوه‌های بدست آوردن برده بخوبی دیده می‌شود. در نامه گفته شده است که مباشر پیشین، هنگام سرکوبی شورش در مصر «گروه‌های» بسیار - مردمان پیشه‌ور و اموالی دیگر - به دست آورده و همه آنها را به اموال آرشامی افزوده است. اکنون نیز، هنگام شورش تازه در مصر سفلی، مباشران برای گروه و اموال خداوندان خویش غمخواری می‌کنند و گروه و اموالی نیز از دیگر نقاط بدست می‌آورند. از این‌رو مباشر املاک آرشامی هم باید گروه‌های پیشه‌ور بدست آرد و آنها را با مهر آرشامی داغ کند و چون مباشران پیشین آنها را به دارایی آرشامی بیافزاید. این نامه گواهی است بر اینکه گروه‌ها برده بوده‌اند، زیرا آنها را داغ می‌کرده‌اند.

بدینسان، در پارس در پی جهانگشایی، جهش بزرگی از بردگی پدرسالاری آغازین به سوی بهره‌گیری بسیار از کار بردگان بیگانه در ساختمانها، کشاورزی و پیشه‌وری انجام گرفت.

در روزگار کوروش و کامبیز، هنوز مقررات تنظیم‌کننده اکید خراج که بنیادش بر امکانات اقتصادی سرزمینهای دولت هخامنشی باشد، نبود. ملتهای زیر فرمان هدایایی می‌فرستادند و یا خراجی می‌پرداختند که دست کم، بخشی از آن جنسی بوده است. نزدیک به سال ۵۱۸ پیش از میلاد بود که داریوش اول مقررات تازه‌ای برای خراج دولتی وضع کرد. همه ساتراپها موظف بودند خراج نقدی اکیدی را که برای هر ولایت با در نظر گرفتن زمینهای زیر کشت و میزان حاصلدهی آن در نظر گرفته شده بود بپردازند.

پارسها چون ملت فرمانروا مالیات نقدی نمی‌پرداختند، اما چنین می‌نماید که از پرداخت مالیات جنسی معاف نبوده‌اند. دیگر ملتها و از جمله مردم دولتهای خودمختار (چنانچه، مردم فنیقیه، کلیکیه و جز اینها) هر سال رویهمرفته، نزدیک به ۷۷۴۰ تالنت بایلی نقره می‌پرداختند. در ضمن، بخش بزرگ این مبلغ را ملتهای سرزمینهای می‌پرداختند که اقتصادی پیشرفته‌تر داشتند: آسیای صغیر، بابل، سوریه، فنیقیه و مصر.

با آنکه سیستم هدایا نیز هنوز برجای بود، اما دادن هدایا به هیچ روی، کاری داوطلبانه نبوده است. میزان هدایا نیز معین شده بود، اما تفاوتش با خراج آن بود که پرداختش جنسی بوده است. در ضمن، بیشتر رعایا خراج‌گذار بودند و هدیه راملتهایی می‌دادند که در مرزهای امپراتوری می‌زیستند (کلدانیان، اتیوپیها، تازیان و جز اینها).

کشورهایی که کانی از خودداشتند برای پرداخت خراج می‌بایست از راه فروش فراورده‌های کشاورزی و پیشه‌وری خویش، نقره فراهم کنند که این نیز به‌رشد مناسبات کالایی - پولی یاری می‌کرد.

برغم دگرگونیهای بزرگ اقتصادی در کشورهای زیر فرمان پارسها، مجموع و مبلغ خراجی که در روزگار داریوش اول معین شده بود تا پایان هستی دولت هخامنشی، همچنان بی‌تغییر بود. گذشته از پرداخت خراج، سنگینی هزینه ساتراپها و درگاهشان نیز بردوش ملتهای مغلوب سنگینی می‌کرد. این نکته نیز که مالیات‌دهندگان برای پرداخت خراج می‌بایست پولی وام بگیرند و اموال غیرمنقول و یا اعضای خانواده خود را برای این وام به‌گرو بگذارند، بر حال و روز مالیات‌دهندگان تأثیری منفی داشته است. اسنادی که از بابل بدست آمده است نشان می‌دهد که بسیاری از مردم این ساتراپی زمینها و باغهای خود را گرو می‌گذاشتند تا برای پرداخت خراج شاه نقره بدست آورند. آنها اغلب نمی‌توانستند که این زمینها و باغها را بازخرند و به‌مزدوران بی‌زمینی بدل می‌شدند و گهگاه ناچار بودند فرزندان خود را در ازای بدهکاری خویش به‌بردگی بدهند. چنانکه در منابع مصری آمده است در روزگار فرمانروایی پارسها، خراج آنچنان سنگین بود که کشاورزان به‌شهرها می‌گریختند و نومارخها آنها را دستگیر کرده و بقره دوباره باز می‌گردانیدند.

دراپراتوری هخامنشی سکه‌هایی به‌شرح زیر بوده‌اند: (۱) شاهی، (۲) ساتراپی، (۳) ایالتی با تصویر شاه، (۴) سکه‌های محلی سرزمینهایی که زیر فرمان پارسها بودند. پس از سال ۵۱۷ پیش از میلاد، داریوش اول داریک زر را که وزن آن $\frac{8}{4}$ گرم بود همچون واحد پول یگانه برای سرتاسر امپراتوری رواج داد که پایه نظام پولی هخامنشی گردید. ضرب سکه زر، تنها در اختیار پادشاه پارس بود. چون داریک زر تنها ۳٪ آلیاژ داشت، در چند سده پایپی، از اهمیت سکه اساسی زر در جهان بازرگانی برخوردار بود.

سکه‌های نقره بوزن $\frac{5}{6}$ گرم که ارزش آن برابر با $\frac{1}{4}$ داریک بود و در اساس، در ساتراپیهای آسیای صغیر ضرب می‌شد، وسیله معمولی مبادله بود. هم در داریک و هم در سکه‌های نقره، نقش پادشاه پارس حک شده بود. ساتراپها در حوزه فرمانروایی خود و در شهرهای یونانی آسیای صغیر، برای پرداخت مزد مزدوران به‌هنگام لشکرکشی‌ها و نیز شهرهای خودمختار و پادشاهان فرمانبردار، سکه‌های نقره و سکه‌های مس که ارزش کمتری داشتند ضرب می‌کردند. از جمله، در شهرهای فنیقیه سکه‌های شهری و شاهی ضرب می‌شدند.

اما، بهره‌گیری از مسکوک، از ویژگیهای سرزمینهایی نبود که از کرانه‌های دریای

مدیترانه دور بودند. با آنکه در سده پنجم پیش از میلاد، سوداگران برخی از ملتها (چنانچه، فنیقیها) بگونه‌ای گسترده، هم از پول کشور خویش و هم از سکه‌های سرزمینهای بیگانه کار می‌گرفتند، در دادوستد درونی در بابل، پرداختها با قطعات نقره به شکل میله‌های کوچک و به شکل شمش، میله، مفتول و جزاینها انجام می‌گرفت. این قطعات دارای آلیاژهای گوناگونی بودند (بیش از همه $\frac{1}{8}$) و مهری روی آنها خورده بود که نمایانگر عیار بود و هر بار به هنگام پرداخت، آنها را وزن می‌کردند. هنگامی که سکه‌ها در بابل نیز بگردش در می‌آمدند، آنها را از روی وزن، همچون فلز ضرب نشده ارزیابی می‌کردند. به سخنی دیگر سکه ضرب شده در روزگار هخامنشیان، در بابل هنوز رایج نبود و برای دادوستد با شهرهای یونانی بکار می‌رفت. در مصر روزگار هخامنشیان نیز که هنگام پرداخت، نقره را با «سنگ شاهی» وزن می‌کردند و درخود پارس که در آنجا کارکنان اقتصاد شاهی مزدشان را با نقره غیرمسکوک می‌گرفتند، همین حال و روز بوده است. سکه و کرشه که در اسناد یاد شده در تخت جمشید از آن یاد گردیده، واحدهای وزن بوده‌اند نه واحد پول. پارسها در اساس، سکه را برای معاملات بازرگانی در مرزهای باختری امپراتوری و یا برای پرداخت مستمری مزدوران بکار می‌بردند.

در آن سرزمینهایی که پرداخت با نقره غیرمسکوک انجام می‌گرفت، چنین می‌نماید که اشخاصی نیز از حق تهیه شمش نقره برخوردار بوده‌اند و به این شمشها شکلی معین می‌دادند. معبدها و کاخها در بابل، مصر و دیگر کشورها روش مشخصی برای هزینه مبالغ بزرگ خراجها و هدایای داوطلبانه طرح کرده بودند و دستگاه اداری دولت هخامنشیان نیز آن را بکار بست. پرداخت خراجها بنا بر معمول با نقره‌ای بود که کیفیت بدی داشت. برای آنکه این نقره‌ها چنانکه باید و شاید همسان شوند آنها را به کارگاههای معابد و دولتی می‌فرستادند تا در آنجا آنها را پاک کنند و در شمشهای دارای وزن و کیفیت مشخص و یکسان بریزند و پس از این بود که شمشها را در خزانه، انبار می‌کردند.

نسبت ارزش طلا به نقره در دولت هخامنشی ۱ به $\frac{1}{3}$ بوده است. فلز گرانبها که از آن دولت بود، تنها با صوابدید شاه ضرب می‌شد و بخش بزرگی از آن، غیرمسکوک می‌ماند. چنانچه هنگامی که اسکندر مقدونی شوش را به چنگ آورد، در خزانه شاهی ۴۰ هزار تالنت (۱ تالنت = نزدیک به ۳۰ کیلوگرم) شمش یافت شد و تنها ۹ هزار تالنت به شکل مسکوک در آنجا بود. میزان کل زروسمی که در خزانه‌های هخامنشیان، در پایان روزگار هستی دولت پارس، در شوش، تخت جمشید، بابل و دیگر شهرها نگهداری می‌شد، کمتر از ۲۳۵۶۳۰ تالنت نبوده است.

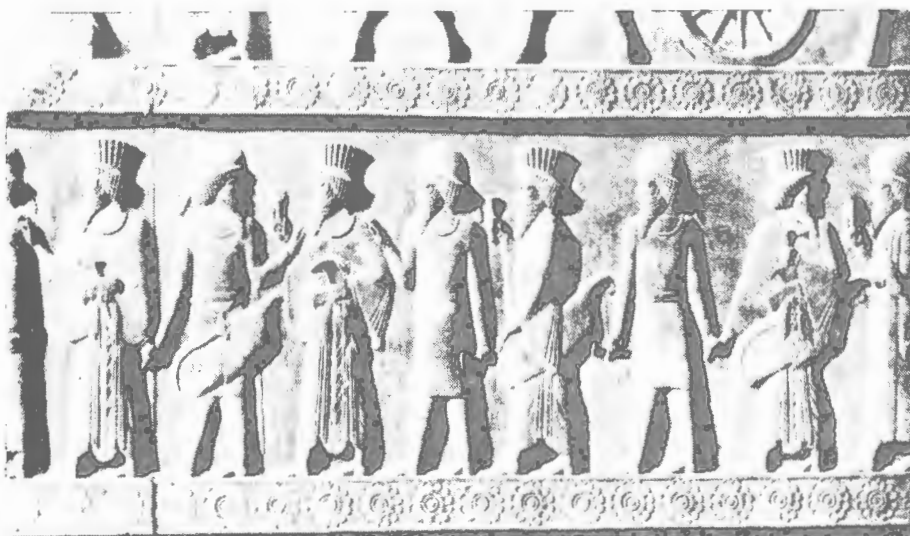
پس، پولی که در چند دهه همچون خراج دولتی به خزانه‌های شاهی وارد می‌شد، در آنجا انباشته می‌گردید و از گردش بیرون می‌رفت و تنها بخش نه چندان بزرگی از این پول، دوباره همچون مستمری مزدوران و نیز هزینه نگهداری دربار و دستگاه اداری، دوباره به جریان می‌افتاد. از این رو برای دادوستد، سکه ضرب شده و حتی فلزهای گرانبها به شکل شمش نیز بسنده نبود، این، برای رشد مناسبات کالایی - پولی زبانی بزرگ داشت و وادار می‌ساخت که اقتصاد جنسی، همچنان بر جای باشد و یا سبب می‌شد که بی‌میانجی به مبادله کالایی متوسل شوند.

در دولت هخامنشی، چند راه بزرگ کاروان رو بود که ولایاتی را که صدها کیلومتر از یکدیگر دور بودند، به هم پیوند می‌داد. یکی از این راه‌ها از لیدی آغاز می‌گردید، از آسیای صغیر می‌گذشت و تا بابل ادامه می‌یافت. راهی دیگر از بابل به شوش و سپس به تخت جمشید و پاسارگاد می‌آمد. راه کاروان‌رویی که بابل را به اکباتان پیوند می‌داد و سپس تا باختر و مرزهای هند ادامه می‌یافت، اهمیتی بسیار بزرگ داشت. منطقه دریای اژه با راهی به ماوراء قفقاز پیوند می‌خورد که از خلیج ایسن به سینوپ می‌رفت و از آسیای صغیر می‌گذشت.

پس از سال ۵۱۸ پیش از میلاد، بدستور داریوش اول، کانال نیل به سوئز که پیش از تصرف مصر بدست پارسها هم بود، اما پس از آن دیگر قابل کشتیرانی نبود، دوباره مورد استفاده قرار گرفت. این کانال، مصر را از راه آب و از طریق دریای سرخ به پارس پیوند می‌داد و از این رهگذر، راه مصر به هند نیز برقرار شد. تفاوت شرایط طبیعی کشورهایی که در دولت هخامنشی بودند، برای رشد مناسبات بازرگانی اهمیتی بزرگ داشت. بویژه بازرگانی بابل بامصر، سوریه، عیلام و آسیای صغیر جان و رونق گرفت و بازرگانان بابلی از آنجا آهن، مس، قلع، چوب ساختمانی و سنگهای نیمه قیمتی، و از مصرو سوریه، زاج سفید برای پاکیزه کردن پشم و جامه، برای تولید آبگینه و برای کارهایی دیگر می‌خریدند. مصر به شهرهای یونان غله و پارچه می‌فرستاد و در عوض از آنجا شراب و روغن زیتون می‌خرید. گذشته از این، مصر طلا و عاج فیل و لبنان و آمانوس چوب ارز، مرمر و بازالت را تأمین می‌کردند. از آناتولی نقره، از قبرس مس و از بخشهای علیای دجله مس و سنگ آهک می‌آوردند. از هند طلا، عاج فیل و چوبهای معطر، از عربستان طلا، از سغد لاجورد و عقیق و از خوارزم فیروزه می‌آوردند. از باختر سرزمینهای دولت هخامنشی، طلای سیبری وارد می‌شد. از سرزمین اصلی یونان، به کشورهای خاورزمین فرآورده‌های سفالین می‌آوردند. گذشته از مصر، بابل نیز صادرکننده غلات بوده است.

هستی دولت هخامنشی به اندازه‌ای بسیار به ارتش وابستگی داشت. دولت

به منطقه‌های نظامی تقسیم شده بود و شمار منطقه‌ها تغییر می‌کرد (چنانچه در روزگار خشایارشا، هفت منطقه و در روزگار ارتخشیر [اردشیر] دوم، چهار منطقه بوده است). پارسها و مادها هسته‌اساسی ارتش بودند. چنین می‌نماید که آنها از ۲۰ سالگی به خدمت آغاز می‌کردند. در جنگهای هخامنشیان، ایرانیان خاوری نیز نقشی بزرگ داشتند. از جمله، قبیله‌های سکایی، شمار بزرگی از کمانداران سوار را که به زندگی همیشگی جنگی عادت داشتند، در اختیار هخامنشیان می‌گذاشتند. بالاترین مقامها در پادگانها، در مراکز اساسی سوق الجیشی در دژها و جز اینها، بنابر معمول در دست پارسها بوده است.



سپاهیان هخامنشی. نقشهای برجسته در تخت جمشید

ارتش از دو بخش سوار و پیاده بود. ابواب جمعی سوارنظام از اشراف و ابواب جمعی پیاده نظام از دهقانان تشکیل می‌شد. عملیات هماهنگ سواره نظام و کماندار، پیروزی پارسها را در بسیاری از جنگها تأمین کردند. از آغاز سده پنجم پیش از میلاد، پیاده نظام پارس، رفته رفته جای خود را به مزدوران یونانی داد که در پرتو برتری فنی خویش نقشی بزرگ داشتند.

ده هزار سپاهی «جاویدان» ستون فقرات ارتش بودند و هزار تن نخست آنان نیزه‌دارانی بودند، یکسره از نمایندگان اشراف پارسی که پاسدار خاص پادشاه بودند. دیگر افواج «جاویدان» از نمایندگان قبیله‌های ایرانی و نیز از عیلامی‌ها بودند.

در کشورهای تسخیر شده، برای پیشگیری از شورش ملت‌های مغلوب سپاهیان می‌گماشتند. ترکیب این سپاهیان رنگارنگ بود، اما در میان آنان کسی از مردم محل

نبوده است. در مرزهای دولت هخامنشی، سپاهانی را جای می‌دادند و زمینهایی را در اختیار آنها می‌گذاشتند. در میان پادگانهایی از این دست، بیش از همه بر گروه جنگی در جزیره الفانتین در رودخانه نیل، درمرز مصر با نوبی آگاهی داریم. در اینجا پارسها، مادها، یونانیها، کاریها، خوارزمیها و جزاینها خدمت می‌کردند، اما بخش اساسی این پادگان ازمهاجرانی بود که در روزگار فرعونهای مصر نیز در همانجا خدمت می‌کرده‌اند.

کوچیان نظامی در الفانتین با خانواده‌های خویش می‌زیستند. سپاهیان به یکانهای صد نفری تقسیم می‌شدند که هر يك نام فرمانده خود را داشتند؛ فرماندهان یکانها، پارسها و بابلیها بوده‌اند. مقر فرمانده پادگان در سینه (آسوان کنونی) بود که اداره کشوری و موسسات قضایی منطقه اداری جنوب مصر نیز در آنجا بوده است. کسانی که در خدمت ارتش بودند، هر ماه دستمزد جنسی (غله، گوشت و جزاینها) دریافت می‌کردند. بازنشستگان، درآمدشان از قطعه زمین نه چندان بزرگی بود که از پرداخت مالیاتش معاف بودند و نیز به‌دادوستد و پیشه‌های گوناگون می‌پرداختند. چنین می‌نماید که در آغاز، زمینهای این مهاجران غیرقابل واگذاری بوده است، اما با گذشت زمان، به‌فروختن و هدیه کردن این زمینها و جزاینها پرداختند و از این‌رو، بارها شده بود که زنان مالك این قطعه زمینها شده بودند.

نظامیان کوچ داده شده، بسان آنچه که در الفانتین بود در تب، هرموپلیس باختری و ممفیس نیز بوده‌اند. این پادگانها شالوده استوار دولت پارس بودند و به‌هنگام شورش ملتهای مغلوب، به‌هخامنشیان وفادار می‌ماندند. هنگام مهمترین لشکرکشیها (چنانچه، جنگ خشایارشا با یونانیها) همه ملتهای دولت هخامنشی موظف بودند شمار معینی سپاهی بفرستند.

در روزگار داریوش اول، پارسها در دریا نیز بداشتن نقشی برتر دست یافتند. هخامنشیان به‌یاری ناوگان مصر، کشتیهای فنیقیها، قبرسیها و مردم جزیره‌های دریای اژه و دیگر ملتهای دریانورد، به‌جنگهای دریایی می‌پرداختند. از سکاها و پارسها نیز همچون ناوی کار می‌گرفتند. اغلب، مقامهای فرماندهی درناوگان با مصریان بوده است.

جنگهای یونان

و ایران

در سده ششم پیش از میلاد، نقش برتر اقتصادی و فرهنگی در میان ولایتهای یونانی، نه اینکه با جزیره «بالکان»، بلکه با کولونیهای یونانی و دراساس باکولونیهای ایونی در

کرانه‌های آسیای صغیر بود: میلِت، اِفَس، و جز اینها. این کولونیا دارای زمینهای زرخیزی بودند، تولیدات پیشه‌وری آنجا شکوفان بود و آنها بر بازارهای دولت پهناور هخامنشی دسترسی داشتند. پادشاهان پارس پس از تسخیر آسیای صغیر، به‌پشتیبانی از خودکامگان دست‌نشانده خویش آغاز کردند و کوشیدند دولتهای خود مختار یونانی را که دارای ادارهٔ دموکراتیک بودند از میان بردارند.

در سال ۵۰۰ پیش از میلاد، در میلِت، شورش علیه سیادت پارس آغاز گردید. بسیاری از شهرهای یونانی آسیای صغیر به‌شورشیان پیوستند و در همه جا خودکامگان را سرنگون کردند. آریستاگور - رهبر شورش - در سال ۴۹۹ پیش از میلاد از دولتهای خاك اصلی یونان تقاضای كمك كرد. اما اسپارتهایا ازدادن یاری دریغ کردند و دستاویزشان دوری مسافت بود، و تنها آتنیها و ارتریها (از جزیره اِوبی) چند کشتی فرستادند که شمار آنها ناچیز بود. شورشیان به‌شهر سارد پایتخت ساتراپی لیدی یورش بردند، شهر را تصرف کردند و آتش زدند. ساتراپ آرتافرن با پادگانش به‌اکروپلیس که یونانیها نتوانسته بودند آنرا تصرف کنند، پناه برد.

پارسها به‌گسیل کردن سپاهیان خویش پرداختند و در تابستان سال ۴۹۸ پیش از میلاد، یونانیها را در نزدیکی اِفَس شکست دادند. پس از این شکست آتنیها و ارتریها، یونانیهای آسیای صغیر را به‌دست سرنوشت سپردند و گریختند. بهار سال ۴۹۴ پیش از میلاد، پارسها از دریا و زمین میلِت را که تکیه‌گاه اساسی شورش بود محاصره کردند. شهر تصرف شد و با خاك یکسان گردید و مردم شهر را نیز به‌بردگی بردند. شورش در همه جا سرکوب شده بود. اِیونا متروك گردید و شهر - دولتهای شبه جزیره بالکان و پیش از همه آتن و اسپارت، جایی برتر یافتند.

پس از سرکوبی شورش در میلِت، داریوش همه جانبه برای لشکرکشی به‌سرزمین اصلی یونان آماده می‌شد و بر این گمان بود که تا هنگامی که یونانیان شبه جزیرهٔ بالکان از استقلال برخوردارند، فرمانروایی پارس در آسیای صغیر پابرجا نخواهد ماند. در این هنگام، یونان از شهر - دولتهای بیشمار خودمختار و دارای نظامهای گوناگون سیاسی تشکیل شده بود که با یکدیگر دشمن و پیوسته در جنگ بودند. چنین می‌نمود که تسخیر یونان برای پارسها که از ارتش بزرگ و بسیار مجهز و بهترین ناوگان روزگار خود برخوردار بودند، کار دشواری نباشد.

در سال ۴۹۲ پیش از میلاد، لشکرکشی ارتش پارس آغاز گردید و این ارتش از مقدونیه و فراکیه (که دو دهه پیش از آن تسخیر شده بود) عبور کرد. اما در نزدیکی دماغه آفون در شبه‌جزیرهٔ خالکید، ناوگان پارس در اثر توفان، سخت درهم شکست: نزدیک به بیست هزار نفر کشته و سیصد کشتی نابود شدند. پارسها، به‌ناگزیر ارتش زمینی

راه آسیای صغیر بازگردانیدند و دوباره برای لشکرکشی آماده شدند.

در سال ۴۹۱ پیش از میلاد، سفیران پارس به شهرهای یونان گسیل شدند و خواستار «زمین و آب» یعنی فرمانبرداری از حکومت داریوش گردیدند. بسیاری از شهرهای یونان این خواست را پذیرفتند، اما اسپارت و آتن از اطاعت سر باز زدند و حتی سفیران را هم کشتند. پارسها برای لشکرکشی تازه علیه یونان تدارک دیدند و در ضمن، رسماً اعلام گردید که هدف از این لشکرکشی گوشمالی آتنیها و اتریهها برای یاری آنها به یونانیهای آسیای صغیر در مبارزه علیه پارسهاست. اما، هدف واقعی این نبود: داریوش بر این اندیشه بود که تصرف آتیکا و پایتخت آن - شهر آتن - به فرمانبرداری همه یونان می انجامد.

آتنیها به وضع دشواری گرفتار آمدند. ولایت همجوار آنها - بیوتیا - دشمن آنان بود و آشکارا آمدن پارسها را شادباش می گفت. در خود آتن، مبارزه میان احزاب آریستوکرات و دمکرات ادامه داشت. بخشی از آتنیها آماده بودند که به پارسها یاری دهند و در پنهان به پیروزی آنها امید بسته بودند. هیپی - واپسین خودکامه آتن - که از سرزمینش طرد گردیده بود، همراه ارتش پارس به یونان که هواداران پنهانی اش در آنجا چشم براهش بودند، بازمی گشت.

تابستان سال ۴۹۰ پیش از میلاد، ناوگان پارس به فرماندهی داتیس در کرانه های کیلیکیه، در آسیای صغیر متمرکز گردیدند. سوارنظام و پیاده نظام نیز به فرماندهی آرتافر در همانجا گرد آمدند. در آغاز سپتامبر، ارتش پارس که شمارش از ۱۵ هزار تن بیشتر نبود، سوار بر کشتی به یونان آمد و در همواریهای ماراتون، در ۴۰ کیلومتری آتن به خشکی پیاده شد. در این هنگام، در مجلس ملی آتن نقشه جنگ با پارسها را بررسی می کردند. میلیتاد - سپهسالار پر آوازه - از بیم عملیات خیانتکارانه هواداران پادشاه پارس در آتن، خواستار اقدام فوری بود و برای خواست خویش پافشاری می کرد. مجلس ملی پس از يك بررسی طولانی، پیشنهاد وی را پذیرفت و سپاهیان آتن که شمارشان ۱۰ هزار تن بود راهی دشت ماراتون گردیدند. هزار سپاهی نیز از شهر متحد آنها - پلاتی - به این دشت درآمد. اسپارتیها که وعده یاری داده بودند، در اعزام سپاه شتاب نکردند و بهانه آنها رسمی کهن بود که بنا بر آن تا گرد شدن قرص ماه لشکرکشی امکان نداشت.

روز ۱۳ سپتامبر، سپاه آتن با حرکاتی سریع به دشمن حمله ور شد. سپاهیان پارس مردانه می جنگیدند، اما شکست خوردند و با دادن تلفاتی سنگین ناچار شدند که واپس نشینند. آن بخش از سپاه که جان سالم بدر برده بودند به کشتیها شدند و از کرانه های یونان دور گردیدند. آتنیها به پیروزی درخشانی دست یافتند: در عرصه پیکار ۶۴۰۰

کشته پارسى بر جای مانده بود و از آتניה تنها ۱۹۲ تن کشته شده بودند. این نخستین پیروزی یونانیها بر ارتش پارس بود که تا آن روزگار، آن را شکست ناپذیر می‌شمردند. سببهای گوناگون، مایه شکست پارسها شد. کمانداران پارسى نتوانستند صفوف پیاده نظام دارای اسلحه سنگین یونانیها (هولیتها) را که با آهن بر جای خود میخکوب شده بودند، بر هم بزنند. در نبرد تن به تنی که آغاز گردید، کمانداران نتوانستند شرکتی فعال داشته باشند. همچنین نباید فراموش کرد که آتניה در راه سرزمین خویش و برای نگاهداری از نظام دمکراتیک خویش پیکار می‌کردند و اگر شکست می‌خوردند از زادگاهشان رانده می‌شدند و به بردگی می‌رفتند. از اینرو آنها دو راه داشتند: یا کشته شوند و یا پیروز.

داریوش، برغم این شکست، از اندیشه لشکرکشی تازه علیه یونانیها دست نکشید. اما تدارک برای این لشکرکشی، نیاز به زمان داشت و در ضمن، در سال ۴۸۶ پیش از میلاد، آتش‌شورش در مصر زبانه کشید. در نوامبر همان سال داریوش چشم از جهان فرو بست و فرصت نیافت تا حکومت خود را در آنجا برقرار کند.

پس از نزاع و مناقشات دراز درباری، خشایارشا پسر داریوش که مادرش آتوسادختر کوروش بود، پادشاه شد. هخامن - برادر ناتنی خشایارشا - ساتراپ مصر گردید و او توانست در ژانویه سال ۴۸۴ پیش از میلاد، سر به شورش بردارد. در همان سال ۴۸۴ پیش از میلاد، در بابل نیز نافرمانی آغاز شد. بابلیها در زمانی کوتاه، دوبار شورش کردند؛ هر دو بار شورش بدست مگابیز (بهاوخشا) نواده مگابیز یکی از کسانی که در کشتن گئومات دست داشت، سرکوب گردید. خشایارشا پادشاهی بابل را نابود کرد، معبد بزرگ را ویران ساخت، پیکره مردوک خدای بزرگ بابل را به پارس برد و از آن پس، خودش را پادشاه بابل ننماید. هنگام سرکوبی این دو شورش، شهر یکسره با خاک یکسان شد و سرزمین بابل به یک ساتراپی معمولی بدل گردید.

سپس تدارک برای لشکرکشی تازه علیه یونان آغاز شد. خشایارشا فرمان داد آبراهی در شبه جزیره خالکیدیکه در کنار دماغه آفون بسازند تا دگر بار ناوگان پارس قربانی توفان نگردد. برای فرستادن ارتش زمینی به اروپا، در گلسپونت، دوپل شناور ساخته شد. این کارها در طول سه سال انجام گرفتند.

آتניה نیز که می‌دانستند برغم پیروزی در ماراتون از خطر پارسها رهایی نیافته‌اند، بدقت برای پایداری آماده می‌شدند. آنها از ده سال امانی، پیش از همه برای پدید آوردن ناوگانی نیرومند بهره گرفتند. ۲۰۰ ترییر (کشتیهای جنگی با سه ردیف پاروزن) ساختند. در ده سالی که از جنگ ماراتون سپری شده بود، روش بیشتر شهر - دولتهای یونان نیز درباره جنگ آینده با پارسها دگرگون شده و آنها آماده بودند

که علیه دشمن مشترك اقدامی مشترك داشته باشند.

خشایارشا، پس از تدارکی طولانی و موشکافانه، در بهار سال ۴۸۰ پیش از میلاد، به فرماندهی لشکری بزرگ راهی جنگ شد. همه ساتراپیها از هند تا مصر سپاهیان را فرستاده بودند. هرودوت شرح این ارتش قبایل رنگارنگ، جامه و اسلحه سپاهیان، نام فرماندهان و جز اینها را بتفصیل آورده است. چنانکه او می نویسد ارتش خشایارشا دارای يك میلیون و هفتصد هزار پیاده نظام، هشتاد هزار سوار با اسب، بیست هزار سوار با شتر و نیز سپاه ارکان بوده است که رویهمرفته، پنج میلیون و دویست و هشتاد و سه هزار و دویست و بیست سپاهی در آن بوده است. همه تاریخ نویسان امروز بر این پندارند که این رقمی است بسیار اغراق آمیز و به اندیشه اینان، شمار ارتش خشایارشا بیشتر از صد هزار تن نبوده، اما در آن روزگار چنین ارتشی براستی بسیار بزرگ بوده است. ناوگان پارس دارای هزار و دویست و هفت کشتی بوده است.

نیروهای مشترك یونانیها، تسالی پر ثروت را که مردمش روحیه دوستانه ای نسبت به پارسها داشتند، بجای گذاشتند. تصمیم گرفته شد که در تنگه باریک کوهستانی ترموپیل پایداری شود. اسپارت تنها يك گروه با سیصد سپاهی به سرپرستی پادشاه لئونید به آنجا فرستاد، اما شمار کل یونانیهایی که از ترموپیل پاسداری می کردند ۶۵۰۰ تن بود. آنها مردانه پایداری کردند و سه روز، هر گونه حمله دشمن را درهم شکستند. اما پارسها از سوی مردی خیانتکار برگذرگاهی فراسوی ترموپیل آگاه شدند. لئونید، فرمانده سپاه یونان به نیروهای عمده فرمان داد که واپس نشینند و خودش با سیصد اسپارتی برای پوشش واپس نشینی سپاه، در همانجا ماند. آنها دلاورانه پیکار کردند و تا واپسین سپاهی کشته شدند.

پارسها به یونان مرکزی گام نهادند. یونانیها ناچار شدند بیوتیا را هم که مردمش هوادار پارسها بودند برجای بگذارند. پس از این، روشن گردید که دفاع از آتن در برابر ارتشی بزرگ ناممکن است و این شهر را هم گذاشتند. همه مردانی که قدرت جنگ داشتند، با سپاهیان واپس نشستند و مردمی که مانده بودند به جزیره های همجوار - سالامین و اژیان - منتقل شدند. پارسها آتیکا را تصرف و آتن را تاراج کردند و آتش زدند.

یونانیها از تاکتیک تعرض دریایی و دفاع در خشکی پیروی می کردند. بدرخواست آتنیها ناوگان مشترك یونان در خلیج کوچک میان شهر سالامین و کرانه آتیکا که در آنجا ناوگان بزرگ پارس از امکان تحرك محروم شده بودند موضع گرفتند. ناوگان یونان دارای ۲۷۰ کشتی واز جمله ۱۴۷ کشتی آتنی بود که در همان اواخر با در نظر گرفتن همه فنون جنگی آن روزگار ساخته شده بودند. فمیسستوکل سپهسالار با استعداد و

قاطع، فرماندهی ناوگان را داشت. خشایارشا امیدوار بود که با يك ضربت همه ناوگان دشمن را نابود کند و بدینسان، جنگ را پیروزمندانه به پایان برساند. اما سه شبانه روز پیش از نبرد در دریا، توفانی سخت برخاست و بسیاری از کشتیهای پارسها به کرانه پر صخره افتادند.

روز ۲۸ سپتامبر سال ۴۸۰ پیش از میلاد، میان ناوگان یونان و پارس، درنزدیک سالامین جنگی آغاز گردید که ۱۲ ساعت ادامه داشت. ناوگان پارس در خلیج باریک میخکوب شده و کشتیها مزاحم یکدیگر بودند. یونانیها یکسره پیروز شدند و بخش بزرگ ناوگان پارس نابود گردید. خشایارشا بر آن شد که با بخشی از ارتش خود به آسیای صغیر برگردد. او راهی سارد گردید و مردونی سپهسالار خود را با سپاهی که شمارش ۴۰۰۰۰ - ۵۰۰۰۰ بود در تسالی گذاشت. مردونی میبایست زمستان را در تسالی باشد و در سال ۴۷۹ پیش از میلاد جنگ را دوباره آغاز کند.

مردونی کوشید صلح جداگانه‌ای با آتنیها ببندد، اما آتنیها نپذیرفتند و به وضعی دشوار دچار آمدند، زیرا اسپارتهای سپاهیان خود را برای دفاع از آتیکا فرستادند. دوباره ناچار شدند آتیکا را ترك كنند و مردم كشوری را به سالامین منتقل سازند. پارسها آتن را تصرف و آن را با خاک یکسان کردند.

مردونی دوباره به آتنیها پیشنهاد صلح کرد، و اسپارتهای از بیم آن که این پیشنهاد پذیرفته شود، سپاهی نیرومند به بیوتیا فرستادند. در آنجا همچنین افواجی از دیگر دولتهای یونان - رویهمرفته، ۵۰ هزار سپاهی و از جمله نزدیک به ۳۰ هزار هوپلیت - گرد آمدند. شمار پارسها نیز نزدیک به شمار اینان بود. در سال ۴۷۹ پیش از میلاد، در نزدیکی پلاتی نبرد سرنوشت‌ساز آغاز گردید. سواره نظام پارس نتوانست در شرایط آن محل در نبرد شرکت کند و هوپلیتهای یونانی دوباره بر پیاده نظام دشمن پیروز شدند. مردونی در جنگ کشته شد و بازمانده‌های سپاهش که جان به سلامت برده بودند به آسیای صغیر باز گشتند.

در پایان پاییز همان سال ۴۷۹ پیش از میلاد، در کنار دماغه میکال (در جزیره ساموس) نزدیک کرانه‌های آسیای صغیر، نبرد بزرگ دریایی درگرفت. در این نبرد پارسها یکسره تارومار شدند. این شکست سرآغازی شد برای شورش در همه دولتهای یونانی آسیای صغیر علیه فرمانروایی پارسها.

پیروزی یونانیها در سالامین، پلاتی و میکال، پارسها را واداشت که از اندیشه تصرف یونان دست بردارند. اسپارتهای و آتنیها عملیات جنگی را به قلمرو دشمن یعنی به آسیای صغیر کشانیدند. یونانیها و پارسها تا سال ۴۴۹ پیش از میلاد در حالت جنگ بودند و در آنسال پیمان صلح بستند.

دولت هخامنشی

پس از خشایارشا

در سال ۴۶۵ پیش از میلاد خشایارشا و پسر بزرگترش داریوش بدست توطئه گران کشته شدند. اردشیر (ارتخشیر) اول پسر خشایارشا که یونانیها او را «درازدست» نامیده اند، پادشاه شد. پس از آن، بی درنگ و یشتناسب ساتراپ باختر بر او شورید که بزودی سرکوب شد. اردشیر اول که از کودتای درباری بیمناک بود، فرمان داد تا همه برادرانش را بکشند.

در سال ۴۶۰ پیش از میلاد، مصریها به سرپرستی اینار سر به شورش برداشتند و هنگامیکه ممفیس - پایتخت ساتراپی - و مصر علیا در دست پارسها بود، بر دلتای نیل مسلط شدند. آتنیها که در پایان سده ششم پیش از میلاد، بازارهای شمال دریای سیاه را که از آنجا غله دریافت می کردند از دست داده بودند، ناوگان خود را به یاری شورشیان فرستادند و امیدوار بودند که از مصر غله دریافت کنند. در جنگ پاپرمیس پارسها شکست خوردند و هخامن ساتراپ مصر در نبرد کشته شد. شورشیان برای ریشخند، جسد هخامن را نزد اردشیر که برادرزاده وی بود فرستادند. ناوگان آتن از راه نیل به سوی ممفیس، مرکز تجمع سپاه پارس حرکت کرد. ناوگان پارسها که رهبری عملیاتش با مگابیز ساتراپ سوریه بود بر کشتیهای یونانی تفوق یافت. پس از این مگابیز به سوریه بازگشت، آرشام به ساتراپی مصر گماشته شد و با گردآوردن سپاهی بزرگ، مصریها را در دلتا شکست داد. پارسها از راه تطمیع، اسپارته را علیه آتنیها برانگیختند و آتنیها از امکان یاری به مصریها محروم شدند. اینار و دیگر سران شورشیان در سال ۴۵۴ پیش از میلاد، اسیر و به پارس گسیل شدند و در آنجا به قتل رسیدند.

سپس مگابیز، ساتراپ سوریه که یکی از نامدارترین بزرگان پارس بود، شورش کرد. اردشیر توانست این شورش را نیز فرونشاند؛ گناه مگابیز هم بخشیده شد. بزودی، پس از سرکوبی شورش مصر، آتنیها با اسپارتهای پیمانی جنگی بستند که علیه پارسها بود. دولت آتن که در اوج قدرت خود بود، در حوضه دریای اژه، کامیابانه عرصه را بر پارسها تنگ کرد و اردشیر بناچار با آنها پیمان صلح بست. در سال ۴۴۹ پیش از میلاد، کالی - سفیر آتن - به شوش آمد و سفیران شهرهای یونانی دوست آتن هم، همراه وی بودند. بنابراین پیمان که نام «صلح کالی» گرفته است، پارسها از سرکردگی بر شهرهای یونانی در آسیای صغیر دست کشیدند؛ این شهرها در اتحادی بودند که سرکردگی آن با آتن بود. گذشته از این، پارسها تعهد کردند که سپاه خود را به باختر رودخانه هالیس نفرستند؛ آتنیها نیز بنوبه خود از قبرس که چندی پیش آن را تصرف

کرده بودند بیرون رفتند و متعهد شدند که در آینده، به مصریها در مبارزه علیه پارسها یاری نکنند. شورش ملل مغلوب و شکستهای نظامی، اردشیر اول و جانشینانش را واداشت تا مشی دیپلماسی خود را تغییر دهند. آنها دولتی را در مقابل دولت دیگر قرار می‌دادند و برای این کار، از تطمیع کار می‌گرفتند؛ پارس که در ناتوان ساختن یونان دینفع بود، گاه به اسپارت یاری می‌داد، گاه به آتن.

در سال ۴۲۴ پیش از میلاد، اردشیر از جهان رفت. در پی دو کودتا که دو پسر اردشیر (خشایارشای دوم و سکوندین، یا سغدیان) را، یکی از پس دیگری، از تخت به‌زیر کشید، در فوریه سال ۴۲۳ پیش از میلاد، ساتراپ پیشین هیرکانیه آخ (به‌پارسی باستان: واکوخوا)، پسر اردشیر اول که مادرش کنیزکی از بابل بود، پادشاه شد و نام داریوش دوم بر خود نهاد.

در روزگار فرمانروایی او، ساتراپهای آسیای صغیر - تیسافرن و فرنباژ و کوروش صغیر (کوچک) در اتحاد با اسپارت، جنگهای کامیابی علیه آتن کردند و توانستند تسلط خود را بر برخی از شهرهای یونانی دوباره بازگردانند. پادشاهی داریوش دوم با تقویت نفوذ اشراف درگاه و تحریکات و دسیسه‌های درباری که در آنها ملکه پریساتیدا شرکتی فعال داشت، و نیز با شورشهای ملتهای مغلوب همراه بود. در سال ۴۱۳ پیش از میلاد ساتراپ پیسوفن در لیدی شورش کرد. سرکوبی این شورش به‌تیسافرن - دیلمات چابک - سپرده شد و او به‌یاری مزدوران یونانی، حکومت شاه را در لیدی دوباره برقرار کرد. میان سالهای ۴۱۱ تا ۴۰۸ پیش از میلاد، شورشهای تازه‌ای در آسیای صغیر، ماد و مصر درگرفت. سبب این شورشها آن بود که در روزگار واپسین فرمانروایان هخامنشی، سیادت پارسها ملل مغلوب را به‌بی‌خانمانی کشیده بود. افزوده بر آن، از پایان سده پنجم پیش از میلاد، ساتراپهای آسیای صغیر، پیوسته با یکدیگر در جنگ بودند و پادشاهان هخامنشی، بنابر معمول در این جنگها مداخله نمی‌کردند. برخی از ساتراپها، اغلب بر حکومت مرکزی می‌شوریدند و با تکیه بر یاری مزدوران یونانی می‌کوشیدند پادشاهانی مستقل شوند. در سال ۴۰۸ پیش از میلاد، ملکه پریساتیداموفق گردید تا کوروش کوچک (پسر داریوش دوم و پریساتیدا) را فرمانروای همه ساتراپهای آسیای صغیر گرداند. او سپهسالار و فرمانروایی لایق بود و می‌کوشید تا عظمت دولت هخامنشی را دوباره زنده کند. کوروش به‌یاری پریساتیدا که داریوش دوم در زیر تأثیر او بود، براندیشه آن شد که برادر بزرگش را بر کنار و تخت و تاج را تصاحب کند. کوروش در سال ۴۰۴ پیش از میلاد، پس از آگاهی بر بیماری پدر، راهی بابل گردید که در آن هنگام، مقرر شاه در آنجا بود. در مارس سال ۴۰۴ پیش از میلاد، داریوش دوم مرد و پسر بزرگش آرساک پس از مراسمی با شکوه در پایتخت کهن

هخامنشیان پاسارگاد، پادشاه شد و نام اردشیر دوم بر خود گذاشت (یونانیها به او لقب «باهوش» - مینمن داده‌اند). تیسافرن ساتراپ کاریه که برای شرکت در مراسم تاجگذاری آمده بود به پادشاه تازه خبر داد که کوروش کوچک در اندیشهٔ دسیسه‌ای علیه اوست. اردشیر فرمان داد تا برادرش را دستگیر کنند و بکشند، اما پریساتیدا، ملکه بیوه توانست با استغاثه، برای وی بخشودگی بگیرد و دوباره او را به آسیای صغیر بازگرداند.

در سال ۴۰۵ پیش از میلاد، در مصر آتش طغیانی به رهبری آمیرتی روشن گردید. شورشیان، پیای پیروزی دست می‌یافتند و بزودی همهٔ دلتا بدست آنان افتاد. ساتراپ سوریه آبروکم ارتشی بزرگ گرد آورد تا اینکه آن را علیه مصریها بکار اندازد، اما در این هنگام کوروش کوچک علیه برادر بزرگش شورش کرد و ارتش آبروکم راهی بابل گردید تا به یاری اردشیر دوم بشتابد و مصریها اندکی نفس راحت کشیدند. در آغاز سدهٔ چهارم پیش از میلاد، آمیرتی کنترل خود را بر همهٔ مصر برقرار کرد و شورشیان نیز دامنهٔ عملیات جنگی راحتی به سوریه هم کشانیدند. پس از این، تنها در سال ۳۴۲ یعنی اندکی پیش از انقراض دولت هخامنشی بود که دوباره مصر به زیر فرمان درآمد.

کوروش کوچک که اندیشه تصاحب تاج و تخت در سر داشت، در سال ۴۰۳ پیش از میلاد، پس از بازگشت به آسیای صغیر به گردآوری سپاهی بزرگ آغاز کرد. در ضمن، او مدعی بود که تدارکات جنگی وی برای نبرد قریب الوقوع با تیسافرن است. اردشیر دوم این ادعا را باور کرد، زیرا جنگهای خانگی ساتراپها کاری پیش پا افتاده شده بود. اسپارتیها که در آن روزگار نیروی برتر در یونان شده بودند، بر آن گردیدند که از کوروش پشتیبانی کنند و به وی در گردآوری مزدوران یونانی یاری دادند. بزودی ۱۳ هزار یونانی به خدمت کوروش درآمدند. در ضمن، اسپارت بامصر نیز که در آن هنگام در گرماگرم شورش بود، پیمان اتحاد بست.

در سال ۴۰۱ پیش از میلاد، کوروش با سپاه خویش از سارد راهی بابل شد و چون هیچ پایداری در برابرش نبود به محل کوناکس در کنار فرات در ۹۰ کیلومتری بابل رسید. ارتش زیر فرمان آبروکم و سپاه زبدهٔ همراه اردشیر دوم نیز در آنجا بودند. روز سوم سپتامبر سال ۴۰۱ پیش از میلاد جنگ سرنوشت آغاز گردید. مزدوران یونانی که کِلِثَارِک سپهسالار ماهر اسپارت فرماندهٔ آنان بود، جناح راست ارتش اردشیر دوم را در هم شکستند. دوستان یونانی به کوروش اندرز دادند که جان خود را به مخاطره نیاندازد، اما همین که او اردشیر دوم را دید به سوی وی حمله ور شد و از سپاه خویش بسیار دور گردید. کوروش کوچک توانست ضربتی بر اردشیر دوم بزند، اما بی‌درنگ

خودش نیز کشته شد و بدنش پاره پاره گردید. ارتش آشوبگر که پیشوایش را از دست داده بود شکست خورد. تنها یونانیان مزدور صفوف منظم خود را نگه داشتند و برغم واکنش سپاهیان پارس توانستند به میهن باز گردند. شرح این لشکرکشی «ده هزار» را گزنفون - یکی از رهبران لشکرکشی - در کتاب «آناباسیس» آورده است.

اسپارتها که بخاطر یاری به کوروش اینک چشم به راه عملیات خصمانه از سوی پارس بودند، بر آن شدند که به تعرض بپردازند و در سال ۳۹۶ پیش از میلاد، سپاهی به فرماندهی آکسیلا به آسیای صغیر پیاده کردند. پریساتیدا، پیوسته علیه دشمنان کوروش کشته شده، توطئه می کرد و بسیاری از آنان بدستاورزهای گوناگون بقتل رسیدند. تیسافرن نیز که متهم شده بود علیه پارتها کاری انجام نداده است، به همین سرنوشت دچار گردید. بجای این مرد، تیفراوستر به آسیای صغیر گسیل شد و او به تطمیع و تهییج شهرهای یونان، علیه اسپارت آغاز کرد. در سال ۳۹۴ پیش از میلاد اکسیلا بناچار به میهن بازگشت. عملیات جنگی هنوز ادامه داشت، اما زر پارسی از شمشیر یونانی برنده تر بود و در سال ۳۸۶ پیش از میلاد، اسپارت به بستن پیمان صلحی با پارس گردن نهاد که شرایط آن را اردشیر دوم تحمیل کرده بود (به نام صلح «شاهی» یا «صلح آنتالکید» از اسم آنتالکید سفیر اسپارت). برای این کار سفیران بسیاری از دولتهای یونان به سارد آمدند، اما مذاکرات به دراز کشید، زیرا آتنیها زیر بار شرایط صلحی که پارسها بر آن پافشاری می کردند، نمی رفتند. شیوه آزموده شده تطمیع بکارافتاد و پس از آن بود که قرارداد نافذ گردید. بنابراین پیمان، پارسها توانستند دوباره سیادت خود را در کرانه های خاوری دریای اژه و کنترل خویش را بر شهرهای یونانی آسیای صغیر برقرارکنند.

اما، در بیرون از قلمرو آسیای صغیر طغیان فرو نمی نشست. در سال ۳۶۵ پیش از میلاد، آریوبرزن ساتراپ سوریه، سر به شورش برداشت و سه سال علیه حکومت مرکزی جنگید تا اینکه پسرش به او خیانت کرد و به قتل رسید. در همین هنگام شورش شهرهای فنیقیه را هم فرا گرفت و بزودی در ساتراپیهای آسیای صغیر هم آتش طغیان زبانه کشید. در پایان پادشاهی اردشیر دوم کاریه، لیدی و کلیکیه جدا شدند. چنین می نماید که در همین روزگار نیز هند از دست رفته باشد و خوارزم و قبیله های سکایی هم که رعایای پارس بودند به متحدانش تبدیل گردیدند.

در سال ۳۵۸ پیش از میلاد، پادشاهی درازمدت اردشیر دوم بسر آمد و اردشیر سوم (اخ) به تخت شاهی نشست. او با کوششی بسیار تلاش کرد تا دولت را در مرزهای پیشینش دوباره پایدار سازد. شورشها و قیامهای بی شماری در آسیای صغیر و سوریه سرکوب شدند. در سال ۳۴۵ پیش از میلاد، شهر سیدون در فنیقیه شورش کرد و

از پشتیبانی مصر که دیری بود استقلال داشت برخوردار گردید. در سال ۳۴۵ پیش از میلاد، اردشیر سوم با ارتشی بزرگ به عملیات علیه شهر سیدون آغاز کرد. پس از محاصره‌ای دراز، شهر بتصرف درآمد و ویران گردید و مردمش را به بابل و شوش به بردگی بردند. فنیقیه را با کلیکیه یکی ساختند و مازی را به ساتراپی آنجا گماشتند. اردشیر سوم پس از استوار ساختن موقعیت خویش در فنیقیه، به سوی مصر رفت. ارتش بزرگی که ۶۰ هزار مصری، ۲۰ هزار مزدور یونانی و بهمان اندازه لیبیایی در آن بودند علیه پارسها به جنگ پرداختند. جنگ بزرگ که به پیروزی پارسها انجامید در نزدیکی پلوسیه در گرفت. مصریها سخت گوشمال شدند، معبد های آنان تاراج و سرزمینشان ویران گردید. در همین هنگام فرمانروایی پارسها در قبرس نیز دوباره برقرار شد.

انقراض دولت هخامنشی

اما، در سال ۳۳۷ پیش از میلاد، به فعالیت پرتلاش اردشیر سوم پایان داده شد و پزشك ویژه شاه بدستور باگویی خواجه دربار او را مسموم کرد. آرسس پسر اردشیر سوم را بر تخت نشانیدند. اما در ژوئن سال ۳۳۶ پیش از میلاد، او نیز قربانی توطئه گردید و همراه با همه خانواده اش کشته شد. این بار، باگویی ساتراپ ارمنستان کودومان را که نماینده شاخه‌ای از دودمان هخامنشی بود، بر تخت نشانید. کودومان که ۴۵ سال داشت، پس از رسیدن به شاهی نام داریوش سوم برخود نهاد. باگویی، سپس کوشید تا دست‌نشانده تازه خود را نیز مسموم کند، اما داریوش وی را واداشت تا خودش جام زهر را بنوشد.

هنگامیکه سردمداران بزرگان پارس به دسیسه‌ها و کودتاهای درباری سرگرم بودند، درافق سیاسی، دشمنی خطرناک پدیدار گردید و این دشمن همانا مقدونیه بود. در سال ۳۳۴ پیش از میلاد، ارتش یونان - مقدونیه به قلمرو دولت هخامنشی گام نهاد و هستی دولت پارس، چند سال پس از شکستهای پیاپی، پایان یافت و این دولت بخشی از امپراتوری اسکندر مقدونی شد.

با آنکه هخامنشیان ذخایر مادی پایان‌ناپذیر و ارتشی بزرگ در اختیار داشتند، روشن گردید که شکست دولت پارس، شکستی ناگزیر بوده است. ارتش پارس که از افواج قبایل گوناگون با سلاحهای سنتی و کهنه آنها ساخته شده بود، از ارتش مقدونیه که با بهترین جنگ افزارهای آن روزگار مجهز بود و سپهسالاران ماهری فرماندهانش بودند، بسیار پایینتر بود. فرماندهی ارتش پارس حتی نکوشید که ارتش خود را تکامل بخشد و آن مهارت جنگی را که یونانیها و مقدونیها، بویژه در محاصره و دژگیری بدان

دست یافته بودند، نادیده می‌گرفت. سرفرماندهی پارس با اعتراف به واپسمانی ارتش خویش در همسنجی با ارتش مقدونیه، به این بسنده کرد که ۳۰ هزار سپاهی مزدور یونانی که رزمنده‌ترین بخش ارتش هخامنشی بودند، بر سپاهیان خویش بیافزاید. پیاده نظام پارس که روزگاری بسیار نیرومند بود و از پارسها و مادهای آزاد پدید آمده بود، دیرزمانی بود که به سبب لایه‌بندی اجتماعی و بی‌خانمان شدن بخشی از ملت پارس اهمیت خود را از دست داده بود.

هنوز دهها سال پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی به پارس، شورشهای ملتهای مغلوب که از فشار بار مالیاتی ناخشنود بودند، ارکان امپراتوری هخامنشی را به لرزه درآورده بود. از پایان سده پنجم پیش از میلاد، بسیاری از ساتراپها که تلاش داشتند فرمانروایانی مستقل گردند، علیه حکومت مرکزی سر به شورش برمی‌داشتند و دستگاه اداری شاه به جنگ خانگی ساتراپها برای افزایش قلمرو زیر فرمان خویش همچون کاری عادی می‌نگریست. توده‌های مردم در بسیاری از بخشهای امپراتوری، چشم‌براه جهانگشایانی تازه بودند و در این چشم‌براهی یا یکسره بی‌تفاوت بودند و یا بر این جهانگشایان - چنانکه در مصر - چون به آزادکنندگان خویش می‌نگریستند.

با اینهمه، دوران هخامنشی، رویهمرفته، در تاریخ ایران و تاریخ سرتاسر خاور نزدیک و میانه، نقشی بزرگ داشته است. در روزگاری دراز، در قلمرویی پهناور از کرانه‌های خاوری دریای مدیترانه تا مرزهای هندوخلج تأمین و شرایطی مساعد برای شکوفایی بازرگانی بین‌المللی و رشد تماسهای فرهنگی میان ملتهای کشورهای گوناگون پدید آمده بود. نهادهای اقتصادی و سیاسی و سنتهای فرهنگی که در روزگار هخامنشیان پدید آمده بودند، در سده‌هایی بسیار برجای و در خدمت دولت اسکندر مقدونی، پادشاهی پارتها، دولت ساسانیان و جزیانها بودند.

فرهنگ دولت هخامنشی. دین و

هنر ایران در روزگار هخامنشیان

روزگار هخامنشی، دوران فیض بخشی فعال فرهنگ ملتهای خاورزمین بریکدیگر بود. عاملهایی بسیار به این کار یاری کردند: پدید آوردن امپراتوری پهناوری که بسیاری از کشورهای خاور نزدیک و میانه را در خود متحد ساخته بود؛ سیاست تحمل سنتهای فرهنگی محلی و ادیان ملتهای زیر فرمان که هخامنشیان از آن پیروی می‌کردند و یکسره با سیاست دولتهای بزرگ باستانی پیش از آنها تفاوت داشت؛ تماسهای بی‌میانجی نمایندگان ملتهای گوناگون در بسیاری از شهرها و بخشهای امپراتوری. گهگاه، بیگانگان در کویهای جداگانه شهرها جای داده می‌شدند، آنها دارای مجلس

ملی و ارگانهای اداری خویش بودند، اما اغلب اینها شانه به شانه و همراه با مردم بومی می زیستند، معاملات بازرگانی گوناگون با آنان انجام می دادند، با یکدیگر زناشویی می کردند و از دینی به دین دیگر می گذشتند. بیگانگان که به آسانی به زندگی اجتماعی و اقتصادی سرزمینی که به آنجا کوچ کرده بودند، می پیوستند، زبان و فرهنگ آنجا را فرا می گرفتند و بنوبه خود تأثیر فرهنگی بر دیگر باشندگان کشور داشتند.

تماسهای زنده قومی به هم نهاد دانستیهای علمی، شیوه های هنری و رخنه رفته رفته به بسیاری از فرهنگهای مادی و معنوی که زمینه مساعد پیدایش هلینیسم را در روزگار پس از آن فراهم ساخت، یاری رسانید. در قلمرو امپراتوری، این و یا آن نوآوریهای فنی، شیوه های پیشه وری و هنر بدیع، دستاوردهای علمی و موضوعهای حماسی و ادبی، گسترشی بس بزرگ یافتند.

در بسیاری از کشورهای امپراتوری و بویژه در خاور، در روزگار هخامنشیان بود که خط و کتابت گسترش یافت؛ این خط و کتابت، خطی بود الفبایی - کتابت آرامی - که چنانچه پیشتر گفته آمدیم با کار گرفتن از زبان آرامی چون زبان دفترهای دولتی و ولایتی هخامنشیان معمول گردیده بود. خط و زبان آرامی در همان نیمه نخست روزگار هخامنشیان به کار می رفت (چنانچه، در آراخوزی، در جنوب خاوری افغانستان امروزی). چنین می نماید که سیستم خط و کتابت هندی، پیش از بسر آمدن روزگار هخامنشیان، در زیر تأثیر آرامی پدید آمده باشد. همچنین بر شالوده آرامی بود که خط الفبایی زبانهای ایرانی ایران، آسیای میانه و افغانستان (پارسی میانه، پارتی، خوارزمی، سغدی و جز اینها) پدید آمد که در بیشتر این کشورها، پیش از گسترش بزرگ الفبای دارای پیدایش عربی در سده های میانه، از آنها کار می گرفتند.

روندهای فرهنگی که در امپراتوری هخامنشی انجام می گرفت در رشد و پیشبرد فرهنگ و دانش جهان باستان (و ازاین رهگذر در تاریخ فرهنگ اروپا نیز رویهمرفته) نقشی بزرگ داشته است. دانشمندان یونانی - هرودوت، دموکریت و دیگران - که به سرزمینهای گوناگون دولت هخامنشی سفر کرده بودند، بسیاری از دستاوردهای ریاضیات، اخترشناسی و دیگر دانشها را که در روزگار هخامنشیان در مصر، بابل و برخی کشورهای دیگر به پیشرفت خود ادامه داده بودند، در آنجا فرا گرفتند. تعلیمات مغهای ایرانی و تعلیمات کیش زرتشت نیز تأثیری مشخص بر سیستم فلسفی یونانیها گذاشتند.

نویسندگان، تاریخ نویسان و فیلسوفان یونانی - هرودوت، ارسطو، پلوتارخ و دیگران - اخبار تصورات دینی و فلسفی ایرانیان را آورده اند. اینها از دوره پایان روزگار هخامنشیان برنام زرتشت، که در نیمه سده پنجم پیش از میلاد، هرودوت هنوز

از آن خبر نداشت، آگاه بودند و دین باستانی ایران را چون دین زرتشت توصیف کرده‌اند. اما، شرح مطالبی را که آنها آورده‌اند، از بسیاری جهات با تعلیمات خود زرتشت در گائاه‌ها تفاوت دارد و بیشتر با آیین زرتشت که در خرده اوستا آمده است، همخوان است.

دیری است که در علم پیرامون مسأله ویژگی دین خود ایرانیان در روزگار هخامنشی مباحثاتی است. با داوری از روی سنگ نبشته‌های داریوش اول و خشایارشا که تا روزگار ما رسیده است، دین پارسها وجوه مشترکی با آیین زرتشت دارد: اهورامزدا را چون خدای بزرگ (اما نه یگانه) می‌شناسد و پیرو اعتقادات دوگانه‌گرایی است که همه پدیده‌ها جهان را از دو خاستگاه نیکی یا بدی می‌داند. در ضمن این دین، در مقررات و اصطلاحاتی کلی پیرامون نظریه دوگانه‌گرایی و کیش خود اهورامزدا، دارای تفاوت‌های محسوسی با آیین زرتشت (هم گائاه‌ها و هم خرده اوستا) است. برخی از دانشمندان در این تفاوت‌ها گواهی بر وابستگی نداشتن دین آغازین هخامنشیان به آیین زرتشت می‌بینند که در خطوطی کلی، گرامیداشت مزدا را تنها چون بازتاب مرده ریگی یگانه در خود دارد. به اندیشه دیگران، همانندیا و از جمله نیایش اهورامزدا، نمایانگر کیش زرتشتی داریوش و خشایارشا است و تفاوت‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که هخامنشیان نخست، دین تازه را پیگیرانه نپذیرفتند و این دین در زیر تأثیر تصورات دینی محلی تغییر شکل داده بود. در مورد دینهای مغها و کاهنان پارس و ماد باستان نیز ابراز تردید می‌شود. برخیها بر این پندارند که اینان در آغاز زرتشتی نبوده‌اند و سپس زرتشتی شدند و شکل آیین زرتشت را تغییر داده، یا آن را تحریف کرده‌اند. اما، به هر حال، در سرتاسر روزگار هخامنشی، مغها صرفنظر از اینکه بیدرنگ پس از پدید آمدن تعلیمات تازه، زرتشتی شده بودند و یا اینکه دیری پس از آن، این دین را پذیرفته باشند، کاهنان دین زرتشت بودند.

این نیز احتمال دارد که در مرز سده‌های ششم تا پنجم پیش از میلاد، آیین زرتشت بتازگی در پارس به گسترش آغاز کرده بود و پادشاهان هخامنشی با آنکه برتری تعلیمات دین زرتشت را چون دین رسمی خویش ارزیابی کرده بودند، با اینهمه از نیایش خدایان کهن که نماد نیروهای سرکش طبیعت بودند و قبیله‌های پارس آنها را می‌پرستیدند، دست نکشیدند، اما گرامیداشت اهورامزدا بالاتر از دیگر خدایان (میترا، آناهیتا و جزاینها) بود. همچنین باید یادآوری کرد که در سده‌های ششم تا پنجم پیش از میلاد، آیین زرتشت هنوز دینی جزمی باموازینی سخت تخطی‌ناپذیر نشده بود و از این رو نوع آوریهای گوناگونی در تعلیمات دینی نوین پدید آمد. دین پارسهای باستان نیز یکی از این شکلهای آیین آغازین دین زرتشت است. هنر ایران در روزگار

هخامنشی بسیار شکوفا شد. هنر خاص هخامنشی، هنری بود درباری و پرشکوه که می‌بایست نماد قدرت دولت و عظمت حکومت شاه باشد. این هنر چون هم نهاد فطری سنتهای بدیع و شیوه‌های فنی ایرانی با سنتهای عیلامی، آشوری، مصری، یونانی و سنتهایی دیگر پدید آمد. اما وحدت درونی و خود ویژگی، از ویژگیهای هنر هخامنشی بوده است: اقتباس و تأثیر بیگانگان، تنها ظاهری و سطحی بود و آنها ویژگیهای خاص و آغازین خویش را درم محتوای تازه از دست داده بودند.

کاخها و آرامگاه کوروش دوم در پاسارگاد، کهن‌ترین یادگارهای هنر هخامنشی هستند. این یادگارها با تازگی داشتن و کوششی که برای یافتن شکل‌های نوین در آنها شده است، مایه شگفتی هستند. کاخها و نقش‌های برجسته تخت جمشید نیز که در پایان سده ششم و نیمه نخست سده پنجم پیش از میلاد، بر روی سکوی بزرگ مصنوعی ساخته شده‌اند، اهمیتی بزرگ دارند. این کاخها يك مجموعه واحد معماری هستند که از دو گونه بنا: تاچار - کاخ مسکونی و آپادانا - تالار مراسم ساخته شده‌اند که با نقش و نگارهای برجسته سنگی و نشانیدن عجاای مثبت‌کاری شده در آن و جز اینها، زینت یافته بودند.



تخت‌جمشید. خرابه‌های تالار صدستون

آرامگاههای پادشاهان هخامنشی در نقش رستم که رفهایی بزرگ هستند و درخرسنگی عمودی کنده شده‌اند نیز، از همان روزگار ساختمان تخت‌جمشیداند. درآمدگاههای هر يك از آرامگاهها، دالانی با چهار ستون پدید می‌آورد، در بالای دالان

پیکره پادشاهانی است که در احاطه درگاهیان خویش بر تخت نشسته‌اند. نمایندگان دهها ملت زیر فرمان پارسها، تخت را نگاه داشته‌اند و چهره‌های آنها از نگاه ویژگیهای انسانشناسی و قومی تصویر شده است. کارهای هنری که در یادگارهای آن، جانوران خانگی و وحشی تصویر شده‌اند، نزد پارسها بسیار گرامی بوده است. در میان این گونه آثار، در مرحله نخست باید به مهرهای استوانه‌یی که از سنگهای نیمه قیمتی کنده شده‌اند، یاد کرد. یادگارهای هنر باستانی پارس، تا امروز نیز با تکامل شکل و بی‌همتا و یگانه بودن خویش، بینندگان را به شگفتی می‌اندازند.

امپراتوری اسکندر مقدونی.

دولت سلوکیه

تسخیر آسیای صغیر، سوریه

و مصر بدست یونانیها

پیروزی مقدونیه که امپراتوری هخامنشی را بر باد داد، زمینه‌اش را نه تنها روندهای درونی فروپاشی این امپراتوری، بل وضعی نیز که در شبه جزیره بالکان پدید آمده بود، فراهم ساخت. بحران اجتماعی که در سده چهارم پیش از میلاد در یونان پدید آمده بود، سیاستمداران و ایدئولوگهای یونان برده‌داری را واداشت تا به جستجوی چاره برآیند. بسیاری از آنها این چاره را در جهانگشاییهای خاوری می‌دیدند. بویژه ایسوکرات^۱ - نویسنده اجتماعی - مبلغ فعال این هدف بود و یونانیها را فرامی‌خواند که برای لشکرکشی مشترک و تصرف زمینهای تازه متحد شوند. به‌پندار او در زمینهایی که از پارسها می‌گرفتند می‌بایست شهر - دولتهای یونانی (پولیس) بنیادگردند و یونانیهای تنگدست - سرچشمه اساسی آشفته‌گی و اغتشاش در میهن و خطری که پیوسته ثبات نظام موجود را تهدید می‌کرد - به‌آنجا کوچ داده شوند. در آغاز، وی برآن بود که آتن می‌بایست سازمان‌دهنده این لشکرکشی باشد، اما در پایان زندگی، نگاه خود را به مقدونیه و به فیلیپ دوم پادشاه آنجا دوخته بود. ارسطو نیز از این اندیشه پشتیبانی و چنین

۱. ایسوکرات (۴۳۶ تا ۳۳۸ پیش از میلاد)، نطق آتنی و مولف آثار گوناگون که ۲۱ اثر از او برجای مانده است. او هوادار وحدت یونان به‌سرکردگی مقدونیه برای جنگی مشترک علیه امپراتوری پارس و ازمخالفان دموکراسی بود - م.

اندیشه‌ای را هم بسط داد که خود طبیعت «بربرهای خاور» را گماشته است تا بردگان یونانیها باشند. تجربه «لشکرکشی ده هزار» (پایان سده پنجم پیش از میلاد) که آوازه برآورده و گزنفون با آوردن شرح آن، ناتوانی جنگی پارسها را به یونانیها نشان داده بود، اعتقاد به امکان این کار را تقویت می‌کرد.

در همان هنگام در شمال اِلادا (یونان)، روند بالا رفتن مقدونیه که پادشاهانش توانسته بودند همه یونان را فرمانبردار سازند و در زیر سرپرستی خویش اتحاد پان یونانی (سازمان کرینت) را پدید آورند انجام می‌گرفت. آنها با بهره‌گیری از روحیه‌ای که در یونان فرمانروا بود، این اتحاد را نه تنها چون تکیه گاه حکومت خویش در بالکان بلکه همچنین چون حربه‌ای برای کشور گشاییهای خاوری ارزیابی می‌کردند. فیلیپ دوم با فرستادن گروههای رزمی در سال ۳۳۶ پیش از میلاد به آسیای صغیر، نخستین گامها را در این سو برداشت. امامرگ وی لشکرکشی را متوقف ساخت و اسکندر پسر فیلیپ ناچار بود در آغاز، تعرض قبیله‌های ایلیری را در هم بکوبد و جنبش ضد مقدونیه را که هدفش رهایی از سرکردگی مقدونیه بود، در یونان در هم بشکند.

در سال ۳۳۴ پیش از میلاد بود که ارتش اسکندر در آسیای صغیر پیاده شد. این ارتش از مردم مقدونیه، یکانهای یونانی که پولیسهای گوناگون، چون سرفرمانده عالی (لشکرکش - اتوکرات) سازمان کرینت در اختیار وی گذاشته بودند و گروههای مزدوران (هم یونانی و هم «بربرها») تشکیل شده بود.

پیاده نظام سنگین (فالانکا «فالانز») و سواره نظام سنگین مقدونیه که از اشراف مقدونیه پدید آمده بود، نیروی عمده ارتش بودند. ارتش مقدونیه بخوبی تعلیم دیده و در لشکرکشیهای بسیار آبدیده شده بود. برتری این ارتش بر ارتشهای دولتهای یونان و نیز بر ارتش پارس، پیش از همه در آن بود که این ارتش سازمان واحدی بود که رسته‌های گوناگون نیروهای مسلح (پیاده نظام سنگین و سبک، سوارنظام سنگین و سبک) در آن به یکدیگر بافته شده بودند. فالانز پر آوازه مقدونیه - صف بهم پیوسته پیاده نظامی که با نیزه‌های بلند سنگین مجهز بودند (ژرفای آرایش جنگی = ۱۶ سپاهی) - اساس آرایش رزمی بود. اسکندر با تکیه بر فالانز و نیز بر «دژ متحرک» می‌توانست با گروههای دیگر خویش بر نقاط ضعیف دشمن ضربتهایی سریع و قاطع بزند. سوارنظام سنگین مقدونیه، که اغلب خود شاه، در نبرد آن را هدایت می‌کرد، در این کار نقشی بزرگ داشت. ارتش پارس که سازمانی بسیار بدتر داشت، با آنکه گروههای سپاهیان بسیار خوبی چون مزدوران یونانی و سواره نظام باختر و سغد در آن بودند، نمی‌توانست در برابر ارتش مقدونیه پایداری کند.

نخستین نبرد در کرانه رودخانه گرانیک روی داد و اسکندر در آنجا نیروهای

متحد ساتراپهای آسیای صغیر را در هم شکست. این پیروزی، راه تسخیر بخش بزرگی از آسیای صغیر را بر او گشود. سپاه اسکندر در کنار ساحل پیش می‌رفت و شهرهای یونانی را تصرف می‌کرد که در آنها همواره نظام دموکراتیک برقرار می‌شد، زیرا پارسها بنابر معمول از الیگارش پشتمانی می‌کردند. این شهرها را «آزاد و خودمختار» اعلام می‌کردند. اما این آزادی، یکسره اسمی بود زیرا شهرها فرمانبردار اسکندر می‌شدند. درجه وابستگی و چگونگی تعهدات آنها گوناگون بود و هر بار، وابسته به اینکه شهرها داوطلبانه فرمانبردار شده بودند و یا پایداری کرده بودند، درجه وابستگی و چگونگی تعهدات آنها معین می‌گردید.

رُدستس ممئن که داریوش سوم او را در رأس نیروهای پارس در آسیای صغیر گماشته بود، به پیروزی بر ارتش مقدونیه در خشکی امیدوار نبود و عملیات جنگی را به دریا کشانید و کوشید ارتباط اسکندر را با مقدونیه و یونان قطع کند. ناوگان پارس به عملیات فعالانه‌ای در دریای اژه آغاز و جزیره‌ها را تصرف کردند. گذشته از این، پارسها کوشیدند در یونان که در آنجا بسیاری از مردم از سرکردگی مقدونیه ناخشنود بودند، شورش بپا کنند.

تابستان سال ۳۳۳ پیش از میلاد، ارتش اسکندر مقدونی از کلیکیه گذشت و به شمال سوریه گام نهاد که نیروهای عمده ارتش پارس به سرکردگی پادشاه داریوش سوم در آنجا بودند.

نبردی که در اکتبر سال ۳۳۳ پیش از میلاد در نزدیکی ایسا درگرفت به تارومار شدن پارسها انجامید. داریوش، با شتاب به سوی فرات گریخت و همه خانواده داریوش که در اردوگاه جنگی بودند بدست اسکندر افتادند. مقدونیها خزانه اردوی ارتش پارس را در دمشق بچنگ آوردند. این پیروزی نه تنها تسخیر آسیای صغیر را میسر ساخت بلکه راه را به سوی جنوب، به سوی شهرهای ثروتمند کرانه‌های سوریه - فنیقیه و نیز به سوی مصر بازگشود. بخشی از این شهرها، داوطلبانه به اسکندر تسلیم شدند و برخی دیگر، سرسختانه پایداری کردند. بویژه، تصرف تیر که می‌نمود موقعیت جزیره‌یی آن در دفاعش موثر باشد، به نیروی بسیاری نیاز داشت. سقوط این شهرها به قطع کامل فعالیت پارس در دریای اژه انجامید، زیرا ناوگان پارس، در اساس از کشتیهایی پدید آمده بود که شهرهای کلیکیه و فنیقیه در اختیارش گذاشته بودند و آنها همینکه برپدیدار شدن ارتش مقدونیه آگاه گردیدند راهی میهن شدند.

تصرف غزه، راه اسکندر مقدونی را به مصر که مردمش از مقدونیها چون نجات‌دهندگان خویش از ستم پارسها استقبال می‌کردند، باز کرد. ساتراپ مصر جنگ نکرد و تسلیم شد. اسکندر، ماهرانه از این وضع بهره گرفت و سخت کوشید تا حرمت

خود را بر سنتهای محلی بنمایاند.

او در کرانه دریای مدیترانه، در مصب نیل، شهر اسکندریه را بنیاد کرد که مرکز حکومت تازه در مصر و بندری پراهمیت بازرگانی گردید و به‌از میان بردن انزوای اقتصادی کشور و تحکیم ارتباط آن با دریای اژه، بسیار یاری کرد. اسکندر به‌صحرای لیبی نزد خدای آمون رفت که نه تنها در مصر بلکه در یونان نیز بنام خدای زئوس - آمون او را گرمی می‌داشتند. کاهنان اعلام کردند که اسکندر پسر خدای آمون و در نتیجه، فرعون است. چنین می‌نماید که اسکندر در آن هنگام به‌فکر خدایی ساختن خویش چون شیوه تقویت حکومتش نه تنها در مصر، بلکه در دیگر بخشهای امپراتوری خود افتاده باشد.

تصرف بابل و شوش، به‌آتش کشیدن

تخت‌جمشید

هنگامیکه اسکندر در سوریه و مصر بود، داریوش سوم برای برقراری مجدد امپراتوریش از فرصت بهره جست. او توانست نیرویی بزرگ گرد آورد، آنها را در شمال بین‌النهرین متمرکز سازد و موقعیت مناسب سوق‌الجیشی اتخاذ کند که خطوط ارتباطی اسکندر را به‌خطر بیندازد. اما، داریوش که به‌نتیجه جنگ اطمینان نداشت باب گفتگو را گشود و به‌اسکندر پیشنهاد کرد که همه زمینهای تافرات و خراجی به‌مبلغ ۱۰,۰۰۰ تالنت به‌وی بدهد. اما اسکندر نپذیرفت و خواستار فرمانبرداری مطلق شد. ارتش مقدونیه با شتاب راهی شمال شد و گذرگاههای فرات را تصرف کرد. روز اول اکتبر سال ۳۳۱ پیش از میلاد، در جایی بنام گاوگامل نبرد سرنوشت‌ساز در گرفت. برغم کامیابیهای سوارنظام باختر و سکایی و پایداری مزدوران یونانی که در خدمت پارسها بودند، ارتش داریوش درهم شکست و خود او با سپاهی اندک گریخت.

سپاه اسکندر روانه بابل - مرکز بزرگ امپراتوری هخامنشی - شد و مازه پارتی ساتراپ بابل، آن شهر را بی‌جنگ تسلیم کرد. ارتش مقدونیه از آنجا راهی شوش - مرکز مهم دیگر - گردید و از آنجا با رخنه از راه گردنه‌های کوهستانی به‌پرسیاد یورش برد و پاسارگاد و تخت‌جمشید - گهواره دولت هخامنشی - را تصرف کرد. آنها در خزانه‌های شوش و تخت‌جمشید، ثروتهای بزرگ هخامنشیان را تصاحب کردند.

در این هنگام، در سیاست اسکندر دگرگونیهای بزرگی رخ داد. اسکندر در نخستین مرحله لشکرکشی، در دستگاه اداری ولایتها از نمایندگان سردمداران مردم محلی بهره می‌گرفت. اما اینها همواره یا از حکمرانانی بودند که پیشتر فرمانبردار پارسها بودند (در آسیای صغیر و در شهرهای فنیقیه)، یا اشراف محلی بودند که زیر

مراقبت سپهسالاران مقدونی به امور اداری گماشته شده بودند (در مصر). اکنون، دیگر اسکندر مقامهای بزرگ اداری را به پارسها می سپرد. نخستین نمونه سیاست نوین او، ابقای مقام ساتراپ بابل برای مازة بود. پس از تصرف شوش و تخت جمشید، این کار ویژگی گسترده ای یافت که سپس مایه پدید آمدن مناقشه در ارتش مقدونیه شد. شکست در نزدیکی گاوگامل، هنوز داریوش سوم را وادار به دست کشیدن از پایداری نکرده بود و او همه نیمه خاوری امپراتوری را در زیر فرمان داشت. وی در ماد نیرویی گرد آورد و امیدوار بود که به مبارزه ادامه دهد. ارتش مقدونیه پرسیاد را بر جای گذاشت و روانه ماد شد. پیش از این لشکرکشی، کاخ پر آوازه تخت جمشید را آتش زده و شهر را تاراج کرده بودند. چنین می نماید که توضیحی بر این وحشیگری نیست، زیرا با سیاست نزدیکی با اشراف پارس که پیشتر اسکندر از آن پیروی می کرد، ناهمخوان بوده است. می نماید که دو توضیح بر این رخداد، بیشتر محتمل باشد. (۱) اسکندر هنگامیکه در تخت جمشید بود از عملیات جنگی در یونان، که در آنجا اسپارت آشکارا علیه سرکردگی مقدونیه برخاسته و در آتن اغتشاش آغاز شده بود، آگاه گردید. اسکندر که می کوشید افکار اجتماعی سرزمین الادا را به سوی خود بکشانند کاخ تخت جمشید را آتش زد و با این کار قصاص توهینی را که پارسها به هنگام جنگهای یونان و پارس بر اماکن مقدس یونانی کرده بودند، به نمایش گذاشت، یعنی برای مدتی به شعارهایی بازگشت که در زیر آن شعارها، به لشکرکشی آغاز کرده بود؛ (۲) تخت جمشید، نه تنها پایتخت دولت هخامنشیان، بل همچنین مرکز مقدس آن دولت و جایی بود که هر سال مراسم ستایش «شاه بزرگ» از سوی ملتهای فرمانبردار پارسها در آنجا انجام می گرفت. آتش زدن کاخی که در آنجا این مراسم را انجام می دادند، می بایست به همه مردم خاور زمین نشان دهد که فرمانروایی هخامنشیان پایان یافته است. پس، از این دیدگاه نیز این اقدام، پیش از همه دارای ویژگی تبلیغاتی بوده است.

هنگامیکه ارتش مقدونیه به اکباتان نزدیک می شد، در میان نزدیکان داریوش، درباره شیوه های ادامه مبارزه، یگانگی نبود. خود داریوش خواهان واپس نشینی بیشتر به سوی خاور بود، زیرا نتوانسته بود نیرویی بسته برای سازمان دادن پایداری در ماد گرد آورد. در ارتشی که واپس می نشست، از هم پاشیدگی آغاز گردید و در میان گروه سرداران پارسی توطئه ای علیه داریوش، برای برکنار کردن شاهی که نتوانسته بود از دولت هخامنشی در برابر یورش دشمن دفاع کند، تدارک دیده می شد. پس فرمانروای باختر - پراهمیتترین ساتراپی خاوری - در رأس این توطئه بود. توطئه گران در آغاز داریوش را بازداشت کردند و سپس او را کشتند.

دگرگونی در سیاست اسکندر و تضاد در اردوگاه یونان - مقدونیه

هلاکت واپسین پادشاه از دومان هخامنشیان چون نماد پایان جنگی بود که پادشاه مقدونیه به همراه متحدان یونانی‌اش در زیر شعار رسمی انتقام از یورش به سرزمین‌الادا، به آن پرداخته بود. در شهر هکاتومپیل پایتخت هیرکانیه نیروهای متحد شهرهای یونان رسماً مرخص شدند، اما به یونانی‌هایی که در لشکرکشی شرکت کرده بودند پیشنهاد شد که در لشکرکشی‌های بعدی نیز - اما، این بار چون مزدوران اسکندر - شرکت کنند. تصمیم ادامه جنگ، در میان ارتش مقدونیه که از لشکرکشی‌های طولانی خسته شده و چنین می‌شمردند که جنگ به هدف خود رسیده است، با مخالفت روبرو شد. اما اسکندر که خود را چون وارث قانونی هخامنشیان می‌دانست، سر آن نداشت که تا هنگامیکه همه سرزمین‌های این دولت تصرف نشود، به جنگ پایان دهد. اسکندر بدشواری توانست مخالفت ارتش را از میان بردارد و به لشکرکشی ادامه دهد. پارت در برابر مقدونی‌ها پایداری نکرد، ساتراپ پارت تسلیم اسکندر شد و مقام خود را نگاهداشت.

سیاست تازه اسکندر تضاد را در درون ارتش مقدونیه تشدید کرد. روش وارث قانونی هخامنشیان، مایه نزدیکی با اشراف پارس گردید و وی امیدوار بود در این نزدیکی، تکیه‌گاهی در سرزمین مغلوب بیابد. اسکندر در عین حال می‌کوشید تا ویژگی حکومت خود را نیز دگرگون سازد و با پیروی از الگوی پادشاهی پارس، به آن جنبه اتوکراتیک‌تری بدهد. این گرایش، مایه ناخشنودی شدید اشراف کهن مقدونیه و بویژه اشراف بخش‌های هموار مقدونیه گردید که تا چندی پیش فرمانروایانی مستقل بودند و این کار را تخلفی از سنت‌های کهن مقدونیه می‌شمردند. درهمین هنگام، اشراف بخش‌های کوهستانی مقدونیه که هیچگاه از نفوذی که نخستین گروه اشراف داشتند برخوردار نبودند و گونه‌ای «مردم تازه به دوران رسیده» بودند که در دستگاه اسکندر پیشرفت کرده و کامیابی‌های آنان یکسره به‌مراحم وی وابستگی داشت، آماده بودند تا از اسکندر در مبارزه با اشراف کهن پشتیبانی کنند. اشراف کهن با ادامه جنگ سخت مخالف بودند و درک می‌کردند که هر چه جنگ درازتر گردد، هر چه قدرت شاه بیشتر می‌شود و هر چه ذخایری بزرگتر در دست وی متمرکز گردد، به همان اندازه اهمیت خود مقدونیه در درون امپراتوری کاهش خواهد یافت. اشراف تازه آماده بودند بدنبال اسکندر بروند و به غنایم تازه و سودهایی تازه از بهره‌کشی سرزمین‌های مغلوب، امید بسته بودند.

توطئه فیولیتا که به‌کشته شدن خود وی و پدرش پارمنیون و چند تن دیگر از نمایندگان اشراف مقدونیه انجامید، از چنین حال و روزی مایه گرفته بود. اسکندر

توانست از آشتی‌ناپذیری میان اشراف و سپاهیان عادی مقدونیه که از دهقانان مقدونی بودند و با آنکه از جنگ خسته شده بودند، اما ناخشنودی آنان از نفوذ اشراف دستی بالا داشت، بهره‌گیر و هنگامی که بنا بر رسم مقدونیه، همه ارتش، فیولیتا و همزمانش را محاکمه کرد، اینان گناهکار شمرده شده و اعدام گردیدند. در پی توطئه فیولیتا مناقشات دیگری نیز رخ نمود (قتل کلیت، توطئه «بزرگان»). در همین هنگام میان اسکندر و مقدونیها از یکسو و یونانیهای که در ارتش اسکندر بودند از دیگر سو، تضادهای بزرگ افزایش یافتند.

مبارزه ملتهای آسیای میانه علیه جهانگشایی یونان - مقدونیه

گام نهادن ارتش یونان - مقدونیه به قلمرو ساتراپیهای خاوری، ویژگی جنگ راسخت دگرگون ساخت. پیش از آن، توده‌های مردم خاور، بجز استثناهایی اندک، دربارهٔ رخدادهایی که در جریان بود بسیار بی‌تفاوت بودند (گهگاه، حتی به اسکندر همچون رهایی‌بخش خویش از ستم پارس، چنانچه در مصر، شادباش می‌گفتند)، اما در اینجا جنگ خلقی علیه یونان - مقدونیه آغاز گردید. شورشهایی که در آریا آغاز گردید نخستین نشانه‌های این جنگ خلقی بود، اما در باختر و سرزمین سغد دامنه‌ای بزرگ یافت. عملیات جنگی در قلمرو آسیای میانه تا سال ۳۲۷ پیش از میلاد، ادامه یافت و چنان نیرویی را بخود مشغول داشت و به‌چنان تلفاتی انجامید که ارتش یونان - مقدونیه در سرتاسر دوران لشکرکشی، بدان دچار نیامده بود. جنگ ملتهای آسیای میانه علیه جهانگشایان، چند مرحله داشت. در نخستین مرحله، رهبری با پس بود. او که از خاندان هخامنشی بود، خودش را «پادشاه آسیا» اعلام کرد و نام ارتخشیر بخود گرفت. اما، او نتوانست به‌پایداری واقعی سازمان دهد و چنین می‌نماید که از اعتماد مردم محل برخوردار نبوده است. او نتوانست از افتادن باختر جنوبی بدست اسکندر و گذشتن وی از آموی دریا پیشگیری کند. این مرحله، با تحویل پس به اسکندر به‌پایان رسید و اسکندر فرمان داد او را چون خائن و قاتل پادشاه قانونی محاکمه کنند. پس دراکباتان کشته شد.

در مرحلهٔ بعدی جنگ علیه مقدونیه، هنگامی که اسپیتامن - یکی از پیشوایان سغد رهبری آن را بدست گرفت، این جنگ دامنه‌ای بزرگ یافت و به‌اوج خود رسید. در همین هنگام بود که توده‌های گستردهٔ خلق به‌مبارزه برخاستند و سخت‌ترین ضربتها به ارتش یونان - مقدونیه وارد گردید. پاسخ اسکندر، کشتاری بی‌رحمانه بود. به‌گواهی کورتسی روف، در جلگه زرافشان، اسکندر «فرمان داد روستاها را بسوزانند و همه

افراد بالغ را بکشند». دیودور خبر می‌دهد که در این هنگام به فرمان اسکندر ۱۲۰,۰۰۰ تن کشته شدند.

در واپسین مرحله مبارزه، پس از سرکوبی شورش در کانونهای عمده باختر و سغد و هلاکت اسپیتامن، تنها در برخی بخشهای کوهستانی پایداری ادامه یافت. ازدواج اسکندر با رکسانا - از زنان اشرافی سغد - جلوه ظاهری آشتی بود. گروههای سوارنظام باختر و سغد در لشکرکشی اسکندر به هند شرکت کردند. یکی از مهمترین ویژگی‌های سیاست اسکندر در خاور، ساختمان شهرهای تازه بود. چنانکه در منابع آمده است، چند شهر در خاور بنیاد گردید، اما در باختر تنها، همان شهر اسکندریه مصر ساخته شد.

لشکرکشی به هند

لشکرکشی به هند که نزدیک به ۳ سال ادامه یافت و به فرمانبردار گردیدن سرزمینهایی پهناور در کنار سند (به شکل‌هایی گوناگون) انجامید، بخاطر سرپیچی اکید ارتش از پیشرفت به سوی خاور بریده شد و ناتمام ماند. در هند نیز، چون در آسیای میانه، چند شهر و دژ بنیاد گردید. ارتشی که باز می‌گشت به سه بخش تقسیم شده بود: بخشی به رهبری کراتر از راه آراخوزی حرکت می‌کرد؛ بخش دوم که در زیر رهبری خود اسکندر بود، از کرانه دریا می‌آمد؛ سرانجام، ناوگانی که در هند ساخته شده بود، از راه سند به دریا آمد و در اقیانوس و خلیج فارس شناور شد. بویژه، راه آن بخش از ارتش که هدایتش را اسکندر داشت، بسیار سخت و دشوار بود؛ این سپاه از ریگزارهای بی‌آب خاور ایران حرکت می‌کرد و پایداری قبیله‌های محلی را از سر راه برمی‌داشت. همه گروهها در شوش به یکدیگر پیوستند و در آنجا پایان لشکرکشی را با شکوهی بسیار، جشن گرفتند.

نبودن سه ساله اسکندر، شایعه هلاکت وی در هند، رویهمرفته به رشد گرایشهای مرکز گریز در دولت یاری کرده بود. روشن گردید، امپراتوری اسکندر، بنیادی است بسیار سست. برخی از ساتراپها، هم مقدونیه و هم پارسها، رفتاری چون فرمانروایانی مستقل در پیش گرفتند. کِلِه آرک یونانی که به رهبری امور مالیه در مصر گماشته شده بود، توانست دیگر رهبران را - هم مقدونی و هم مصری - برکنار سازد. گارپال - نگاه دارنده خزانه اسکندر - پولها را بی‌حساب و کتاب خرج کرده بود. اسکندر برای نگاه داشتن وحدت دولت، مؤثرترین تدبیرها را اتخاذ کرد. تنی چند از ساتراپها و دیگر مأموران به قتل رسیدند و برخی نیز برکنار شدند. گارپال از بیم کیفر، با ۶ هزار تالنت به یونان گریخت. اما، کِلِه آرک بخشوده شد (به گمان، اسکندر می‌دانست که کِلِه آرک با

شرایط طبیعی دفاعی ساتراپی، بخوبی می‌توانسته است به‌دفاع بپردازد). دوران پس از پایان لشکرکشی به‌هند، صرف به‌نظم در آوردن ساخت اداری دولت و تدارک برای لشکرکشی‌های تازه گردید. هیئتهای پژوهشی به‌دریای خزر و برای کشتیرانی در اطراف شبه جزیره عربستان، از سوی اسکندر گسیل گردیدند. به‌گمان، هیئت دوم در وابستگی به‌تدارک برای تصرف عربستان بوده است. برای این هدف، در منطقه بابل، مرکز کشتی‌سازی احداث شد و ناوگانی پدید آمد. اسکندر شهر بابل - شهر باستانی، در مرکز تقاطع راه‌هایی که دور دستترین سرزمینهای گوشه و کنار امپراتوری را به‌یکدیگر پیوند می‌داد - پایتخت دولت خویش کرد. در همین هنگام، اسکندر دو اصلاحات نظامی نیز انجام داد که در نتیجه آن، پارسها نیز به‌ترکیب ارتش مقدونی در آمدند.

شاید هم اسکندر نقشه لشکرکشی بزرگی را - این بار به‌سوی باختر دریای مدیترانه - در سر می‌پرورانید و روش خشونت‌بارتر او در مورد شهرهای یونان و مداخله مصمانه ترش در امور آنها و کنترل اکیدتر وی، به‌همین نکته وابسته بوده است. اما، اسکندر در گرماگرم فعالیت خروشان خویش، تابستان سال ۳۲۳ پیش از میلاد، در شهر بابل - پایتخت دولت خود - دیده از جهان فرو بست.

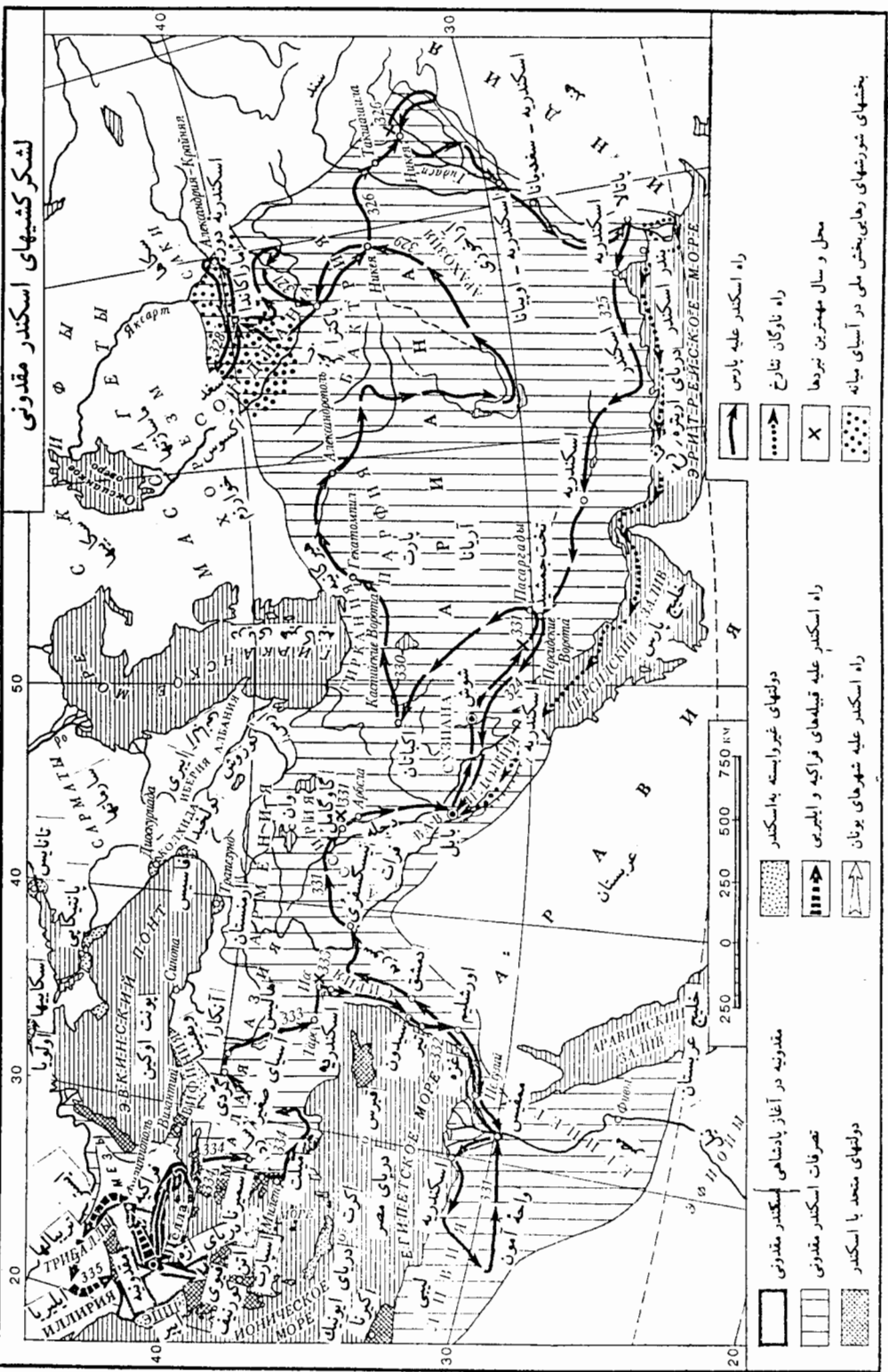
ارزیابی سیاست

اسکندر مقدونی

در تاریخ‌نویسی امروز، ارزیابی‌های گوناگونی از فعالیت اسکندر مقدونی می‌بینیم. دانش امروز نیز تا اندازه‌ای، در این مورد، تاریخ‌نویسی روزگار باستان را که در آن سه سو پدید آمده است تکرار می‌کند: یکی از این سوها، مدح و ثنا و ستایش است، سوی دوم ارزیابی فعالیت اسکندر به‌گونه‌ای، یکسره منفی است و سوی سوم در مکتب فلسفی پریپاتیکها (شاگردان ارسطو) پدید آمده و در آنجا فعالیت اسکندر به‌دو دوره تقسیم شده است: دوره نخست هنگامی است که اسکندر گویا اندرزهای ارسطو را به‌کار می‌بسته و از این دوره ارزیابی مثبت شده است و دوره دوم هنگامی است که اسکندر دیگر اندرزهای آموزگار خود را به‌کار نمی‌بسته و ارزیابی این دوره منفی است.

ارزیابی فعالیت اسکندر نمی‌تواند یکدست باشد. ارتش او امپراتوری هخامنشیان را که روزگار عمرش بسر رسیده بود، ویران ساخت، اما در این هنگام، ولایتهای پهناوری در اثر عملیات جنگی خراب شدند، صدها هزار تن، بویژه در خاور نابود گردیدند. در عین حال، دولت اسکندر که بر روی خرابه‌های امپراتوری هخامنشیان پدید آمده بود، از بسیاری جهات یادآور آن امپراتوری بود. در واقع، همان ساخت

لشکرکشیهای اسکندر مقدونی



پیشین اداری بر جای ماند: آمیختگی ساتراپیها و دولتهای فرمانبردار. اسکندر که می‌کوشید قدرت ساتراپیها را محدود سازد، آنها را به فرمانروایان ناب کشوری ولایتها تبدیل کرد و کنار آنها رئیسان لشکری را گماشت که به حکومت ساتراپیها وابسته نبودند و بی‌میانجی از شاه اطاعت می‌کردند. اما، چنانکه رخدادهای روزگار لشکرکشی به‌هند نمایانید، این تدبیر برای پیشگیری از گرایشهای تجزیه‌طلبانه، حربه کارایی نبود. در ساخت سیاسی نیز دگرگونی چندانی پدید نیامد و دگرگونی در واقع به‌تغییر گروه قومی فرمانروا انجامید. اسکندر می‌کوشید حکومت شاهی خود را بسان الگوی هخامنشیان بسازد. گمان نمی‌رود که در ساخت اجتماعی نیز دگرگونی چندانی پدید آمده باشد. از دیدگاه مناسبات اجتماعی، دولت هخامنشیان ارگانیکم واحدی نبود. ولایت‌های گوناگون تفاوت‌های بزرگی با یکدیگر داشتند و جهانگشایی، این تفاوتها را از میان بر نداشته بود. در ضمن، می‌توان چنین پنداشت که جنگ‌ها و فروش مردم شهرها و قبیله‌های گوناگون به‌بردگی، پدید آمدن شهرها (که بخشی از مردم آنها یونانی بودند) رویهم‌رفته، به‌رشد بردگی در شکل کلاسیک آن یاری کرده بود. اما مالکیت بر برده، نهادی بود که پاپایی دیگر شکل‌های وابستگی، از روزگارانسی کهن، در واقع در همه ولایت‌های دولت هخامنشیان بوده است. پس، در این حوزه نیز تأثیر جهانگشایی اسکندر مقدونی در رشد مناسبات اجتماعی تأثیری معین‌کننده نبوده است.

اسکندر در راه تحکیم یگانگی دولت می‌کوشید. پدید آوردن نظام واحد پولی که بنیادش بر پایه وزن استاندارد آتیک و آمیخته‌ای از زر و سیم بود، کارهایی ازاین دست بوده است. سکه‌های طلا (استاتر) و نقره (درهم و تترادرهم) در ضرابخانه‌های دولتی ضرب می‌شدند، اما فرمانروایان محلی نیز می‌توانستند سکه‌های مسین ضرب کنند. بی‌شک، بدل گردیدن گنجینه‌های پادشاهان پارس که در شوش و تخت‌جمشید نگاه‌داری می‌شدند به‌پول، به‌رشد مناسبات کالایی - پولی و گسترش حوزه مبادله مسکوک از حساب ولایت‌هایی که تا آن روزگار تنها بر مبادله جنسی آگاه بوده‌اند، یاری کرده است. اما، سیاست پولی اسکندر دارای سوهای منفی نیز بوده است: تبدیل گنجینه‌ها به‌پول مسکوک و میزان بزرگی سکه که بی‌افزایش میزان مربوطه تولید، سبب افزایش شدید نرخها گردید. این روند در سرتاسر دوره هلینیستی دیده می‌شود، اما تحرك آغازین را همان تدبیرهای اسکندر به‌این روند داده بود.

در علم بورژوایی پنداری درباره اسکندر، همچون بشارت‌دهنده «برادری خلقها» و حتی چون «نخستین انترناسیونالیست» گسترش دارد. موارد گماشتن پارسها بر مقام‌های بزرگ اداری، پدید آوردن گروه‌هایی از جوانان پارس باتسلیمات و تعلیمات مقدونی (و سپس در آوردن آنها به‌فالانژ و سوار نظام مقدونیه) بدست او و جشن

عروسی بسیار بزرگ را در شوش که در آن هنگام در يك روز خود وی، بسیاری از سرداران و چند هزار تن از سربازانش با زنان محلی ازدواج کردند، اثباتی برای نکته برمی‌شمارند. اما، این موارد گواهی است بر نکته‌ای دیگر. اسکندر می‌دانست که تنها بانبروی اسلحه امکان نداشت حکومت خود را بر سر زمینهای پهناوری که دارای ویژگیهای گوناگونی هم بودند، پایدار بدارد. ازاین رو بود که وی کوشید تکیه‌گاه اجتماعی خود را گسترش دهد و اشراف محلی را در این و یا آن شکل به‌کارهای اداری بکشانند. بویژه این سیاست در مورد پارسها که پیشتر، در دولت هخامنشیان، ملت حاکم بودند، بیشتر انجام می‌شد. اسکندر تلاشش در راه «برادری خلقها» نبود، بل می‌کوشید تا تنها پارسها و مقدونیها (بویژه اشراف دو ملت) را یکی سازد، آنها را «به‌ملت فرمانروای» یگانه‌ای تبدیل کند که برتر از دیگر ملتهای امپراتوری، تکیه‌گاه قابل اطمینان حکومت وی و حربۀ ستم بر دیگر خلقها باشند. اما بدیهی است هدف و وسیلهٔ دستیابی برآن، واهی و خیالی خام بود و در شرایط واقعی امکان‌پذیر نبوده است. گذشته از این، این سیاست اسکندر دارای سویی دیگر هم بوده است. پادشاهی مقدونیه در روزگار فیلیپ و اسکندر، هنوز ویژگیهایی داشت که گواه ساخت اجتماعی ابتدایی آن و وجود بقایای آداب و رسوم دوران دموکراسی نظامی بود (اجتماع همگانی سپاهیان، دارای حقوقی مشخص بود که حکومت شاه را محدود می‌کرد). از این رو سیاست وحدت پارسها و مقدونیها بدان معنی بود که مقدونیها در عین حال، از حقوق خود محروم می‌شدند و تا سطح «رعایای مطیع و مغلوب» فرو می‌افتادند.

تا هنگامیکه ارتش مقدونیه تکیه‌گاه اساسی حکومت اسکندر بود، چنین فاصلهٔ بزرگی با سنتهای مقدونی ناممکن بود. برای همین بود که اسکندر پس از بازگشت از هند، ارتش ویژه‌ای از پارسها که تعلیماتی بشیوهٔ مقدونی گرفته بودند پدید آورد و آن را در برابر ارتش کهن مقدونی گذاشت. این کار مایهٔ برخورد میان شاه و ارتش گردید، اما این برخورد به‌پیروزی شاه انجامید و راه او را برای پیوست دادن نهادهای بیشتر هموار ساخت که این‌بار پیوسته ساختن مقدونیها و پارسها در درون یکانهای جداگانه بود.

در دانش بورژوازی، اغلب، سیاست شهرسازی اسکندر نیز از دیدگاه نظریهٔ «برادری خلقها» ارزیابی می‌گردد. بنابر خبری که پلوتارخ (سدهٔ دوم پیش از میلاد) آورده است، اسکندر هفتاد شهر بنیاد کرده است. بدیهی است که این رقم اغراق‌آمیز است. چنین می‌نماید که در روزگار اسکندر، نزدیک به‌سی شهر ساخته شده باشد که این نیز رقم بزرگی است.

بیشتر شهرهای نوین در بخش خاوری دولت ساخته شده بودند. در ایران، آسیای

میانه و هند. دردانش بورژوازی گرایشی هست که این پدیده را چون تلاش اسکندر برای گسترش دادن فرهنگ شهری از گونه هلینیستی، در ساخت اجتماعی بخشهای واپسمانده که هنوز از شهر آگاهی نداشتند ارزیابی کنند. شهرها از این رهگذر، می‌بایست کانونهای فرهنگ بالاتر هلینیستی گردد و به‌اعتلای فرهنگی ملت‌های بومی و بافته شدن آنها با مقدونیه‌ها و یونانی‌ها در ملتی واحد یاری رساند. اما نظریاتی از این دست نیز نمی‌تواند منصفانه به‌شمار آید. نخست اینکه در این بخشها، شهرها دست کم، چند سده پیش از آن نیز بوده‌اند. گذشته از این، هیچ گواهی در این باره در دست نیست که اسکندر در اندیشه گسترش فرهنگ یونانی بوده باشد. شهرهایی که او بنیاد کرده بود، در مرحله نخست دارای وظیفه نظامی، وظیفه کنترل بر سر زمینهای تصرفی بودند و از این رو آنها در اساس، در خاور یعنی در جایی ساخته شدند که پایداری در برابر یونان - مقدونیه شدیدتر بوده است. تنها پس از آن روزگار، هنگامی که این شهرها به کانونهای بزرگ پیشه‌وری و مبادله تبدیل گردیدند، وظایفی دیگر یافتند.

خود ترکیب مردم شهرها (مقدونیه‌ها، یونانی‌ها و مردم بومی) از ویژگیهای گرایشهای کلی سیاست اسکندر است: تبدیل ساختن همه مردم (از جمله مقدونیهایی که در ارتش خدمت نمی‌کردند) به توده رعایای کم و بیش یکپارچه. این شهرها برعکس پولیسهای یونانی از خودگردانی محروم و در زیر کنترل بی‌میانجی مأموران شاه بودند که این کار مایه ناخشنودی شدید یونانی‌هایی شده بود که به شهرهای نوین کوچیده بودند. در سال ۳۲۵ پیش از میلاد بود که در شهرهایی که در باختر و سرزمین سغد بنیاد کرده بودند، شورش یونانی‌ها آغاز گردید و در سال ۳۲۳ پیش از میلاد، بیدرنگ پس از مرگ اسکندر، در آنجا قیامی آغاز گردید که ارکان همه نظام فرمانروایی مقدونیه را در مرزهای شمال - خاور، به لرزه در آورد.

پس، ارزیابی کشورگشاییهای اسکندر مقدونی نمی‌تواند ارزیابی یکدستی باشد. پیروزی بر ایران، مایه پدید آمدن مسائل تازه و بسیار پیچیده‌ای گردید که همچنان باز ناگشوده ماند. فعالیت اسکندر تضادهای بسیاری را تشدید کرد: تضادهای اجتماعی، سیاسی و انگارگانی. مرگ وی به لحظه خاستگاه مبارزه‌ای در راه این و یا آن بازگشایی تبدیل گردید.

دولت سلوکیه

می‌توان گفت که پس از مرگ اسکندر، فرو پاشیده شدن دولتی که وی پدید آورده بود، بی‌درنگ آغاز گردید. مبارزه میان سرداران پیشین پادشاه مقدونی چند دهه دوام داشت. ویژگی این مبارزه در نخستین مرحله‌اش، برخورد‌های پیاپی میان ساتراپ‌هایی که

می‌کوشیدند حکومت شخص خود را در برخی ولایتها تقویت کنند، از يك سو و افرادی که در رأس همه دولت بودند (و سپهسالاران مقدونی، و در آغاز پردیکا و سپس آنتیپاتر) و می‌خواستند وحدت امپراتوری و فرمانروایی خویش را بر آن نگاه دارند، از دیگر سو. پس از آن، رفته رفته، دولتهای جداگانه شکل گرفتند و مبارزه بر سر تقسیم مرده ریگ جریان یافت. بر روی خرابه‌های امپراتوری اسکندر سه پادشاهی عمده پدید آمد: مقدونی (و یونان که زیر فرمانش بود)، دولت بطلمیوسیان (مصر، بخش جنوبی سوریه و برخی ولایتهای آسیای صغیر) و دولت سلوکیه (بخش اساسی متصرفات آسیای اسکندر).

سلوکوس - یکی از پاسداران اسکندر - بنیادگذار دولت سلوکیه بود. بنابر پیمانی که ساتراپها در سال ۳۲۱ پیش از میلاد بستند، حکومت بابل به او داده شد. نخستین سالهای حکومت وی با مبارزات سرسختانه‌ای برای تحکیم کنترل بر بابل همراه بود. در آغاز، او با اومن - یکی از سرداران اسکندر که در آسیای صغیر شکست خورده و با جنگ و گریز به سوی خاور واپس می‌نشست - برخوردی پیدا کرد. وی در اینجا ائتلافی از ساتراپهای محلی پدید آورد، اما سوءظن متقابل و عدم تمایل به تقسیم حکومت، این ائتلاف را بر هم زد و بر هم خوردن ائتلاف به آنتی گون فرمانروای عالی آسیا (پرو پیمان سال ۳۲۱ پیش از میلاد) یاری کرد که اومن و متحدانش را نابود کند و کنترل خود را بر ساتراپیهای ایران - آسیای میانه تحکیم بخشد. گام بعدی آنتی گون برکنار کردن سلوکوس (در سال ۳۱۵ پیش از میلاد) بود.

اما سلوکوس که از بطلمیوس فرمانروای مصر سپاه کوچکی گرفته بود، با بهره‌گیری از شدت یافتن مبارزه آنتی گون با دیگر ساتراپها، در سال ۳۱۲ پیش از میلاد به بابل بازگشت. همین سال را سرآغاز روزگار سلوکیه بر شمرند. سلوکوس با تکیه به پشتیبانی مردمان محلی، حکومت خود را بر ساتراپیها، دوباره برقرار کرد. شرایط مساعد (ادامه جنگ در باختر)، به سلوکوس امکان داد که به خاور لشکرکشی کند و در این لشکرکشی بود که ساتراپیهای ایران و آسیای میانه را گوش به فرمان خود ساخت. در پایان این لشکرکشی، میان او و چاندراگوپتا بینادگذار دولت موریها در هند برخوردی پدید آمد. مناقشه از راه واگذاری همه سرزمینهای هند که پیشتر در ترکیب امپراتوری اسکندر بودند از سوی سلوکوس، سروسامان یافت. چاندراگوپتا، در عوض ۳۰۰ فیل جنگی به او داد که ارتش سلوکوس را بسیار تقویت کرد. در سال ۳۰۵/۳۰۴ پیش از میلاد، سلوکوس خودش را پادشاه اعلام کرد و اندکی پس از آن، شمال سوریه و در سال ۲۸۱ پیش از میلاد، بخش بزرگی از آسیای صغیر را تصرف کرد؛ او در همان سال هنگام تلاش برای تسخیر مقدونیه کشته شد.



خرابه‌های معبد یونانی در کنگاور

دولت سلوکیه در روزگار اوج شکوفایی خویش، بخش اساسی متصرفات پیشین اسکندر را در آسیا فرا گرفت و همان مسئله‌های پیچیده‌ای که در برابر اسکندر بود، به‌دودیان تازه نیز به‌میراث رسید. اما، حل این مسائل در بیشتر موارد، حلی دیگر بود. سیاست اسکندر که هدفش پدید آوردن وحدت میان پارسها و مقدونیه‌ها - چون ملت‌های «فرمانروا» در امپراتوری - بود یکسره کنار گذاشته شده بود. می‌توان گفت که پس از مرگ اسکندر، همه پارس‌هایی که وی آنها را به‌کارهایی بزرگ گمارده بود، بی‌درنگ از مقام خود برکنار شدند. سربازان مقدونی مایل نبودند ثمرات پیروزی خود را با پارس‌های مغلوب تقسیم کنند و سرداران (از جمله، سلوکوس) در شرایط جنگ‌های دایمی، به‌ارتش مقدونی خویش وابسته بودند و نمی‌توانستند (همچنین نمی‌خواستند) از سیاستی که سربازان آن را نمی‌پذیرفتند، پیروی کنند. در چنین حال و روزی، ساخت دولتی که بتازگی پدید آمده بود، با آنچه که در امپراتوری اسکندر بود تفاوت داشت. مقدونیه‌ها به‌سرکردگی شاه، لایه حاکم گردیدند و همین‌ها هسته ارتش را پدید آوردند و همه مقام‌های عالی دولتی را در دست گرفتند. این نظریه باستانی که پیرو آن، مال و جان مغلوب در اختیار غالب است، شالوده حقوقی این نظام بود و بهره‌کشی از مردم محلی، هستی لایه حاکم را تأمین می‌کرد. بدیهی است، این بدان معنی نیست که فرمانروایان سلوکیه از سردمداران مردم محلی همچون تکیه‌گاه خویش در کشورهای مغلوب بهره نمی‌گرفتند. چنانچه، گروه‌های وابسته به‌معبد‌های شهرهای بابل، از امتیازات معینی

برخوردار بوده‌اند. اما، دولت سلوکیه، در اصل، دولت مقدونیها به‌شمار می‌آمد و دیگر مردمانی که شمارشان، بارها از اینان بیشتر بود، در سطح بسیار پایین‌تر اجتماعی بودند. مناسبات اجتماعی پیشین، چندان دگرگون نشد، اما يك لایه دیگر اجتماعی که بالاتر از همه بود پدید آمد.

در نظام شهرسازی نیز، جدایی و دور شدن از سیاست اسکندر دیده می‌شود. در زمان نسی کوتاهی، همه شهرهایی که اسکندر بنیاد کرده بود، نیز بسان شهرهایی که خود سلوکیه‌ها ساخته بودند، از حقوق پولیسها (شهر - دولتها) برخوردار گردیدند. این، بدان معنی بود که گروه بسیار محدود شهروندان، دارای قانون اساسی خویش و خودمختاری داخلی بودند که این نکته با مصالح یونانیها همخوانی داشت و کشانیدن آنها را از سرزمین الادا به شهرهایی که تازه بنیاد کرده بودند آسان‌تر می‌ساخت. اما در همان هنگام، این شهرها با پولیسهای دوران کلاسیک یونان، سخت تفاوت داشتند. خودمختاری آنها تنها در چارچوب کارهای درونی بود و نماینده پادشاه - اپیستات - بر رئیسان شهرها فرمانروایی می‌کرد. زمین شهر، همچنان در مالکیت شاه بود و گروه شهروندان، تنها همچون مالك مشروط این زمینها بودند و اعضای گروه موظف بودند (در عوض برخورداری از زمین) برای شاه خدمت سپاهیگری کنند. بدینسان، در دولت سلوکیه، میان خواستهای یونانیها و سیاست مرکز مداری دولت سلوکیه، به مصالحه‌ای دست یافتند که یونانیهای شهرهای نو بنیاد آسیا را در پشتیبانی از نظام موجود و پشتیبانی از دودمان سلوکیه ذینفع می‌کرد. گذشته از این، منطقه روستایی اطراف که مردمش تا اندازه‌ای از شهرها فرمانبرداری می‌کردند، به شهرها وابسته بودند. سلوکیها از این رهگذر، شهرهای یونانی را همدست خویش در بهره‌کشی از مردم بومی کردند و آنها را به تکیه‌گاه حکومت خویش بدل ساختند. در علم بورژوازی، این نظریه گسترش دارد که شهرهای یونانی «نکوکارانی برای دهقانان آسیایی» بوده‌اند. اما، در واقع «بستن» روستاها به شهر، تنها به معنی تعویض بهره‌کشان بوده است.

به گواهی منابع، پادشاهان سلوکیه هفتاد شهر ساخته‌اند. چنین می‌نماید که این رقم، واقعیت داشته باشد. شمال سوریه، بین النهرین و ماد در ولایتهای ایرانی، کانونهای اساسی شهرسازی سلوکیها بوده‌اند. در الیمائید، پرسیدا، کارمانیه، هیرکانیه و پارت - در هر يك - چند شهر ساخته شده بود. برخی از شهرها بسیار زود از میان رفتند، اما سرنوشت چنان بود که دیگر شهرها روزگاری دراز به‌هستی خود ادامه دهند. گاهی، شهرهای یونانی در کنار شهرهای پیشین محلی (چنانچه، شوش، اکباتان، هگاتومپیل) ساخته می‌شدند، اما گروه شهروندان یونانی با مردم بومی آمیخته نمی‌شدند.

پدید آوردن کولونیها، از راه ساختن روستاهای نظامی - کاتویکا، بویژه در بخشهای پر اهمیت سوق الجیشی، در کنار شاهراههایی که نواحی گوناگون دولت پهناور را به یکدیگر پیوند می داد، انجام می گرفت.

در دیگر موارد، پیروی از سنتهای اسکندر مقدونی بخوبی دیده می شود. چنانکه، پادشاهان سلوکیه فرمانروایانی خودکامه مطلق بودند. آپیان - مولف یونانی سده دوم پیش از میلاد که تاریخ سلوکیه را نوشته است - ادعای زیر را که بازتابی از کارهای عملی دولت سلوکیه است، به سلوکوس نسبت می دهد: «من قانون زیر را که برای همگان عمومیت دارد وضع می کنم؛ آنچه را که شاه مقرر می دارد، همواره دادگرانه است». بهر حال، ارتش دیگر آنچنان که در مقدونیه بود، در کارهای دولتی نفوذ نداشت.

نظام اجتماعی و سیاسی

دولت سلوکیه

توده اساسی مردم، همانا دهقانان کمونها بودند که می بایست به اجبار پول و جنس به شاه بدهند. گاهی این کمونها، چون «سرچشمه تغذیه» به نمایندگان دستگاه اداری شاهی و اگذار می شدند، یعنی مالیاتی که از آنها می گرفتند، برای هزینه فردی مشخص بکار می رفت. این، بدان معنی نبود که شکلی از وابستگی کمونها به این فرد پدید آمده باشد. دهقانان کمونها مردمی آزاد برشمرده می شدند، اما نظام دولت سلوکیه به روند رفته رفته اسارت دهقانان و تشدید وابستگی آنها به دولت که در شکل وابسته ساختن آنها به زمین و جز اینها جلوه می کرد، یاری می رسانید.

نظام مالیاتی دولت سلوکیه، چنانکه باید و شاید، پیچیده بود. گذشته از مالیات (فُرس)، که جماعتها - خواه شهری، خواه کمونی - می پرداختند، مالیات سرانه و عوارضهای گوناگون به هنگام انجام معاملات وابسته به انتقال اموال، مالیات بردگان و جز اینها نیز بوده است. بویژه، فرس بسیار سنگین بود، زیرا که این مالیات پیوسته به ثبت می رسید و کاهش ناپذیر بود. خشکسالی، بی خانمان شدن در پی عملیات مداوم جنگی و جز اینها نمی توانست مانعی در راه گردآوری فرس باشد. همانا، بدهکاری کمونها به دولت، سبب اساسی تشدید وابستگی آنها بوده است. ماهیت دولت سلوکیه چون سازمان بهره کشی مردم محلی از سوی استیلاگران مقدونی، به ویژه در سیاست مالیاتی بخوبی جلوه گر شده بود.

ارتش سلوکیه از هسته نه چندان بزرگ و همیشگی پیاده نظام و سوار نظام مقدونی و پادگانهایی در مراکز پر اهمیت که زیر فرمان لشکرکشیهای (استراتگهای)، محلی بودند، تشکیل شده بود. گذشته از این، به هنگام ضرورت، سپاهیان کاتویکا،

گروههای رزمی شهرهای یونانی و قبیله‌های محلی نیز فراخوانده می‌شدند و سپاهیان مزدور هم در ارتش نقشی بزرگ داشتند. هزینه ارتش که شمار آن دهها هزار تن بود، یکی از اقلام اساسی هزینه‌های خزانه شاهی بوده است. شاه، سرفرمانده عالی به‌شمار می‌آمد و به‌هنگام جنگ می‌بایست خودش ارتش را هدایت کند.

همه قلمرو دولت به ساتراپیها تقسیم شده بود. ساتراپیهای سلوکیه از ساتراپیهای روزگار هخامنشی و دولت اسکندر کوچکتر بودند. کوچکترین واحدهای اداری اپارکی و هیپارکی نام داشتند. ساتراپ (و از روزگار آنتیوخ سوم، ۲۲۱ تا ۱۸۰ پیش از میلاد - استراتگ) در رأس ساتراپیها بودند و هم حکومت کشوری و هم قدرت لشکری را در دست داشتند. اما اداره مالیه به‌اینها وابستگی نداشت و مستقل بود.

زمینهای مملکت به دو گروه اساسی تقسیم شده بودند: زمینهای شخصی شاه (مالکیت بی‌میانجی او) و زمینهایی که از آن شهرها، خاندانهای محلی، قبیله‌ها و جماعت‌های کمونی بوده و حکومت بر آنها، براساس اصل حق حاکمیت شاه انجام می‌گرفت. اما، نبودن مرزبندی دقیق میان مفاهیم حق حاکمیت و مالکیت و تأثیر شدید نظریه حکومت مطلق استیلاگر پیروز، گرایشی به‌سوی افزایش کنترل حکومت شاه بر همه زمینها پدید آورده بود. با اینهمه، ناتوانی سیاسی دولت که نمی‌توانست چنانکه بایسته، است بیاری مردم مقدونی که شمار نسبی‌شان چندان بزرگ نبود، قلمرو پهناوری را اداره کند، مانع از انجام کامل این کار بود.

ساختمان گسترده شهرهای یونانی به‌رشد بعدی بردگی در شکل کلاسیک آن یاری کرد. در ضمن، شکل‌های دیگر وابستگی نیز، گسترشی بزرگ داشتند. کشورگشاییهای مقدونیه، چنانکه در دیگر دولتهای هلنیستی هم بوده است، بی‌آنکه شکل‌های مناسبات اجتماعی موجود را در اصل تغییر دهد، به‌تبه‌تر شدن حال و روز توده‌های مردم، تشدید بهره‌کشی از آنها و شکل‌های وابستگی و نزدیک‌تر ساختن بیشتر آنها به‌بردگی، یاری رسانید. طبیعی است که اینها مایه اعتراض مردم محلی بود که سبب بی‌ثباتی دولت سلوکیه و گرایش به‌فروپاشیده شدن آن دولت گردید که چند سال پس از پیدایش این دولت رخ نمود.

انحطاط دولت سلوکیه. دولتهای

یونان - باختر و پارت

بخشهای خاوری (ولایتهای آسیای میانه و ایران) در سیاست سلوکیهای آغازین، جایی پر اهمیت داشت. در روزگار سلوکوس اول، پسر و جانشینش آنتیوخ (۲۸۰ تا ۲۶۱ پیش از میلاد) به‌معاونت شاه گماشته شد و حکومت بخش خاوری دولت را اداره

می‌کرد. برای تقویت حکومت سلوکیه شهرهای تازه و روستاهای نظامی ساخته شدند، شهرهای کهن بازسازی گردیدند و کارهای دیگری انجام گرفتند (از جمله، در گرداگرد همه واحه مرو، دیواری کشیدند).

اما، پس از آن، اوضاع سخت دگرگون گردید. مرکز ثقل سیاست سلوکیه بیش از پیش، به باختر منتقل می‌شد. میان سلوکیه و بطلمیوسیان، بر سر تصرف سوریه جنوبی جنگهای درازمدت (به اصطلاح «جنگهای سوریه») آغاز گردید، و حکومت مرکزی بیش از پیش به ساتراپیهای خاوری، تنها چون مراکز بهره‌کشی و دریافت پول برای انجام سیاست فعال در مرزهای باختری می‌نگریست. مردم یونانی و مقدونی خاور نمی‌توانستند به این کارگردن نهند و آنرا بپذیرند. اینها با مجموعه‌ای از مسائل پیچیده (ناخشنودی فزاینده مردم محلی، خطر تهدید کشورگشایی کوچ‌نشینان و جز اینها) روبرو گردیده و چنین می‌شمردند که بهره‌گیری از ذخایر مادی و انسانی در باختر، مانع بازگشایی این مسائل است. از این رو، در خاور، روحیه تجزیه‌طلبانه و تمایل به‌رهایی از حکومت پادشاهان سلوکیه پدید آمد و تقویت شد. در نیمه سده سوم پیش از میلاد، به‌هنگام برادرکشی دودمانی که به‌جنگی تازه علیه بطلمیوسیان تبدیل گردید و دولت سلوکیه در کنار پرتگاه ورشکستگی قرار گرفت، لحظه مناسب برای این کار فرا رسید. در همین هنگام بود که ساتراپیهای باختر، سغد و پارت جدا شدند. در پارت، سیر بعدی رخدادها، به پیدایش دولت پارت انجامید (بنگرید: بخش پسین در همین کتاب) و در سرزمینهای باختر و سغد، پادشاهی یونان - باختر پای گرفت. لشکرکشی سلوکوس دوم (۲۳۰ تا ۲۲۷ پیش از میلاد) به خاور، برغم کامیابیهای نخستین، به ناکامی انجامید. بدینسان، بخش دور دست شمال خاوری امپراتوری سلوکیه از دست رفت.

بزودی، در آغاز پادشاهی آنتیوخ سوم، مولون ساتراپ ماد و برادرش اسکندر، ساتراپ پیشین پرسیدا، در سالهای ۲۲۲ تا ۲۲۰ پیش از میلاد، علیه حکومت مرکزی سر به شورش برداشتند. در اینجا، مناقشه میان سردمداران یونان - مقدونیه نیز، از سببها بوده است. مولون دردمی که به بزرگترین کامیابیها دست یافته بود، حتی بابل و بین‌النهرین را هم تصرف کرد و نام شاه بر خود نهاد. اما، شورش سرکوب گردید. پس از آن، آنتیوخ سوم به لشکرکشی خویش به سوی خاور (سالهای ۲۱۲ تا ۲۰۵ پیش از میلاد) که هدفش استقرار مجدد حکومت سلوکیه بر ولایتهای از دست رفته بود، آغاز کرد. ماد، پایگاه این لشکرکشی بود. به فرمان آنتیوخ برای بدست آوردن پول و نقدینه، معبد آناهیتا در اکباتان تاراج گردید و مبلغ کلانی به میزان ۴۰۰۰ تالنت فراهم آمد. پیامد این لشکرکشی تصرف پارت بود، اما پارت موجودیت دولتی خود را چون يك پادشاهی وابسته و اطاعت صوری از یونان و باختر، پس از دو سال محاصره ناموفق

شهر باختر، همچنان نگاه داشت. سپس، ارتش آنتیوخ از هندوکش گذشت و به قلمرو هند رخنه کرد؛ با سوفگاسن - پادشاه محلی - پیمانی بسته شد که پیرو آن آنتیوخ فیلهای جنگی هندی دریافت کرد. ارتش سلوکیه، هنگام بازگشت، از سرزمینهای جنوب ایران گذشت. آنتیوخ از پرسیدا به عربستان لشکر کشید. خود آنتیوخ به این لشکرکشی چنان اهمیت بزرگی داده بود که پس از پایان آن، لقب «کبیر» برخویش نهاد.

لشکرکشی به خاور، فروپاشیده شدن امپراتوری سلوکیه را کندتر کرد، اما سببهای این فروپاشی را از میان برنداشت. فرمانبردار ساختن پارت و یونان و باختر نیز نمی‌توانست از اهمیتی قاطع برخوردار باشد، زیرا وفاداری آنها به فرمانروایان سلوکیه تنها در صورتی می‌توانست برجای باشد که این فرمانروایان از نیرویی بسنده برخوردار باشند.

در آغاز سده دوم پیش از میلاد، روم به سلطه‌جویی فعال در خاور دریای مدیترانه آغاز کرد. جنگ میان روم و پادشاهی سلوکیه، پیامد رقابت آنها برای سلطه بر یونان بود. رخدادهای بعدی نشان داد که کامیابیهای آنتیوخ، کامیابیهای استوار نبوده است. پس از شکست وی در جنگ باروم در سال ۱۸۹ پیش از میلاد، روند فروپاشیده شدن دولت

سلوکیه که سیاست آنتیوخ به اندازه‌ای بسیار، به آن یاری کرده بود، بی‌درنگ، دوباره آغاز گردید. آنتیوخ که با دشواری سخت مالی دست به گریبان بود (ضرورت دوباره‌سازی ارتش، پرداخت غرامت سالانه به روم به مبلغ ۱۰۰۰ تالنت)، بر آن شد که کار را با شیوه‌ای که از بوته آزمایش گذشته است، سروسامان بخشد: به تاراج معبدهای محلی در الیماتید (الیمائیس) دست برد که این اقدام مایه شورش مردم محلی گردید و خود آنتیوخ نیز در این شورش کشته شد.

واپسین تدبیرهای جدی برای استقرار مجدد قدرت دولت سلوکیه، با نام آنتیوخ چهارم (۱۷۵ تا ۱۶۳ پیش از میلاد) همراه است. بسیاری از سوهای



سر برنجی پیکره آنتیوخ چهارم

فعالیت آنتیوخ چهارم و از جمله، بنیاد کردن شهرهای نوین یونانی در خاور، روشنگر تلاش برای تقویت موقعیت هلنیسم است. تهدید همیشگی از باختر، از سوی روم، وی را بر آن داشت که در اندیشه تحکیم حکومت سلوکیه در خاور، یعنی در جایی باشد که در روزگار پس از مرگ آنتیوخ سوم، رخدادهایی پر اهمیت و از جمله جدا شدن پرسیدا، در آنجا انجام یافته بود. تا آنجا که امکان داوری از روی منابع هست، پرسیدما بیشتر در زیر کنترل سلوکیه بود، اما در همان هنگام، پایداری در برابر سیطره یونان - مقدونیه رشد می یافت. چنین می نماید که وفاداری به سنتهای کهن بومی، درفش انگارگانی دودمانی بود که پس از مرگ آنتیوخ سوم، در پرسیدما به قدرت رسیده بود. فرمانروایان پرسیدا لقب «فراتاراک» داشتند که در روزگار هخامنشیان هم بود و در آن روزگار به مأموران لشکری و کشوری دستگاه اداری پارس کهن اطلاق می شد. پرسیدما در جریان مبارزه ای سخت با کوچیان نظامی یونان - مقدونیه، به استقلال دست یافت.

در همان هنگام، پارت نیز از زیر بار وابستگی به سلوکیه که آنتیوخ سوم آن را تحمیل کرده بود، شانه خالی کرد. پارتیها حرکت خود را به سوی باختر، به سوی ماد، از سر گرفتند.

بدینسان مسائلی که در برابر آنتیوخ چهارم بودند، از مسائلی که دهها سال پیش از آن، آنتیوخ سوم می بایست باز گشاید، پیچیده تر بودند. اما، در همان هنگام وسائل و امکان سلوکیه بسیار کمتر بود و از این رو لشکرکشی آنتیوخ چهارم، یکسره به ناکامی انجامید و خود وی در شرایط ناروشنی به هلاکت رسید. مناقشات درونی در دولت سلوکیه که سخت شدت یافته بود، کار از میان برداشتن همیشگی فرمانروایی مقدونیه را در قلمرو ایران، آسانتر کرد. شورش تیمارخ - ساتراپ ماد - به تصرف این ولایت بدست پارتیها یاری رسانید. پارتها در پی تسخیر ماد، پرسیدا و الیمائید را نیز فرمانبردار خویش ساختند. در آستانه سالهای چهارم سده دوم پیش از میلاد، به فرمانروایی سیاسی یونان - مقدونیه در قلمرو ایران پایان داده شده بود.

بنابر معمول، روزگار فرمانروایی یونان - مقدونیه را درخاور، دوران هلنیسم می نامند. پایان این دوره را سی سال پیش از میلاد، یعنی هنگامی بر می شمارند که روم، واپسین دولت بزرگ هلنیستی - مصر - را تصرف کرد. يك سلسله دستاوردها، نمایانگر دوران هلنیستی است. این دوران، دوران پیشرفت بزرگ اقتصادی، گسترش تماسهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دور دست ترین بخشهای جهان باستان بوده است. در این دوران، شهرها - هم یونانی و هم محلی - پیشرفتی بزرگ کردند، زمینهای قابل آبیاری گسترش یافتند و در کار زراعت و پیشه وری از شیوه های پیشرفته

بهره‌گیری شد. در ضمن، این دوران، دوران برخوردهای سخت اجتماعی و تشدید تضادهای اجتماعی در خاور بود که در پرتواستیل‌گری به شکل لخت و عریانتری در آمده بود.

در دانش تاریخ شوروی، دوران هلنیستی، چون روزگاری ارزیابی می‌گردد که در آن روزگار، در پرتو پیروزی و استیلای اسکندر مقدونی و پدید آوردن دولتهای هلنیستی، روند کنش و واکنش متقابل خاستگاههای هلنیستی و محلی، در همه حوزه‌های زندگی: اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی انجام گرفته بود. اما هم نهاد واقعی آنها، بویژه در حوزه انکارگانی و فرهنگی، در دوران تاریخی پس از آن - در دوران پارتها - رخ نمود. در این دوران، یونانیها که از موقعیت ممتاز خویش محروم شده بودند، دیگر با دیوار تفاوت‌های اجتماعی، از مردم محلی جدا نبودند. در پرتو همین نکته بود که برای آمیخته شدن فرهنگ خاوری و یونانی، زمینه و شرایط پدید آمد و این فرهنگ واحد، بر باختر، بر مدیترانه روزگار باستان در مرحله پایانی رشد آن، در واپسین دوران امپراتوری روم، تأثیری بزرگ گذاشت.

دولت پارت

پدیدآمدن پادشاهی پارت و مبارزه آن با سلوکیها در باختر و کوچ نشینان در خاور

روزگار هستی دولت پارت (از نیمه سده سوم پیش از میلاد تا سال ۲۲۶ پیش از میلاد) در تاریخ ایران، دورانی پر اهمیت بوده است. این دولت در روزگار شکوفایی اش، نه تنها سرزمین ایران، بلکه بخشی از قلمرو ترکمنستان شوروی، عراق (از جمله، سرزمین کهن بابل)، بخشی از قلمرو افغانستان و پاکستان را نیز فرا گرفته بود. دولت پارت که در بخشهای نیمه صحرایی و کوهستانی جنوب ترکمنستان و شمال خراسان پدید آمده بود، سپس امپراتوری جهانی روزگار خویش گردید.

پیامد بحران دولت سلوکیه، در نیمه سده سوم پیش از میلاد، آن شد که کنترل بسیاری از ولایتهای خاوری از دست این دولت بیرون رفت. در رأس این ولایتها، فرماندارانی یونانی بودند: دیودت در باختر (باکتریا = بلخ - م.)، اوتیدم در سغد و آندراگور در پارت. در پارت، مداخله چادر نشینان ائتلاف پران که در سرزمینی در کنار واحه های زراعتی از دریای خزر تا تاجن رود می زیستند، تحول اوضاع سیاسی را پیچیده تر کرده بود. پرانها به سرپرستی آرشاک (اشک - م.) به پارت رخنه کردند. در مبارزه ای که در آنجا در گرفت، آندراگور به هلاکت رسید و کنترل این سرزمین بدست آرشاک افتاد. به احتمال زیاد، این رخداد در سال ۲۴۷ پیش از میلاد بوده است. روند آمیخته شدن کوچ نشینان با مردم واحه ها که از نگاه قومی و فرهنگی به آنان نزدیک بودند،

پایه استواری برای رشد دولتی که بتازگی پدید آمده بود، فراهم ساخت. دشواری موقعیت این دولت، آن بود که در کنار آن، پایگاه فرمانروایی یونان در آسیا - یونان و باختر - که هنوز نیرومند و دشمن طبیعی دولت نویناد بود جای داشت و بهیچ روی، خطر تهدید ازسوی سلوکیها از میان نرفته بود. بدینسان، نخستین سالهای هستی پادشاهی پارت، در مبارزه برای پدید آوردن دولتی یگانه و نیرومند، سپری گردید. تصرف هیرکانیه که بزودی انجام گرفت، امکانات پارتها را بسیار تقویت کرد. آغاز کردن ضرب سکه ازسوی دولت پارت، نمایانگر این مرحله نوین در رشد دولت پارت بوده است.

رخدادهایی که هستی پادشاهی مستقل پارت را به گونه ای قاطع استوار ساختند، رخدادهای میان سال ۲۳۰ تا ۲۲۷ پیش از میلاد بوده است. سلوکوس دوم - پادشاه سلوکیه - که توانسته بود موقعیت خویش را در باختر استوار سازد، برای بازگردانیدن «ساتراپیهای علیای» از دست رفته، به لشکرکشی آغاز کرد. در آغاز، سپاهیان سلوکیه کامیاب بودند، اما سپس پارتها با برخورداری از پشتیبانی قبیله های (آپیساک) توانستند بر آنها چیره شوند. این پیروزی، هنوز پیروزی قطعی نبود، زیرا شورش که در سوریه آغاز شده بود به سلوکوس اجازه نمی داد که به پیکار ادامه دهد. آرشاک لقب شاهی گرفت و در مراسم با شکوهی در شهر آساک که به افتخار این رخداد در معبد محلی آنجا آتش «جاویدان» روشن کرده بودند، تاجگذاری کرد. چنین می نماید که سالهای پسین پادشاهی آرشاک، در اساس، در فضای صلح آمیزی بوده است. بنابر گواهی مؤلفان روزگار باستان، در آن هنگام، ارتش پارت نیرومند گردید، شهرها مستحکم گردیدند و دژهایی ساخته شدند. دلایلی در دست داریم که بپنداریم در همان هنگام، پارتها رفته رفته، به رخنه در ماد آغاز کرده بودند.

پیدایش دولت پارت رخدادی بود برخوردار از اهمیت بسیار بزرگ تاریخی و در روزگار باستان نیز، این نکته را بخوبی دریافته بودند. این رخداد، سرآغاز دوران فرو پاشیده شدن فرمانروایی یونان - مقدونیه در آسیا و احیای دولتداری محلی بود. اما، ذخایر و امکانات یونان - مقدونیه در آسیا و از جمله، ذخایر و امکانات سلوکیها بسیار بزرگ بود. ثبات دولت سلوکیه در روزگار آنتیوخ سوم که بر آن آگاهی داریم، برای هستی پادشاهی پارت خطری واقعی بوده است. آرشاک دوم - پسر و جانشین آرشاک اول - با این خطر روبرو گردید. در سال ۲۰۹ پیش از میلاد، لشکرکشی آنتیوخ سوم آغاز شد و پس از پیکاری سنگین و دشوار، پارتها شکست خوردند. شرایط پیمان صلح، بدرستی روشن نیست. در منابع تنها این خبر آمده است که آنتیوخ سوم، آرشاک را «متحد» خویش ساخت و این نکته، بی شک به معنی برسمیت شناخته شدن حکومت عالی سلوکیه از سوی پارتها بوده است. باین همه، پادشاهی پارت - هر چند در

چارچوب امپراتوری سلوکیه - ، به هستی خود ادامه می‌داد. اما، به احتمال، شروط پیمان صلح، در میان بزرگان پارت مایه ناخرسندی شده بود. تصور چگونگی رخدادهایی که انجام یافته، حتی در خطوطی کلی نیز دشوار است، اما می‌دانیم که پس از آرشاک دوم، حکومت شاهی به فریبات که نواده تیریدات (به فارسی دری تیرداد - م.)، برادر آرشاک اول بود منتقل شد و نوادگان بی‌میانجی آرشاک اول از حکومت برکنار گردیدند.

در تاریخ پارت، دوران پایان لشکرکشی آنتیوخ سوم تا بر تخت نشستن میتريدات (میترداد = Mithradat، به فارسی دری مهرداد - م.) اول (نزدیک به سال ۱۷۱ تا ۱۳۹ پیش از میلاد)، یکی از ناروشن‌ترین دوره‌هاست. سببهای افزایش قدرت پارتها و استیلای گسترده آنها در روزگار میتريدات اول، نه تنها در اوضاع و احوال رشد سیاست درونی پارت، بل همچنین در شرایطی که برای سیاست خارجی آن بسیار نامساعد بوده و در آن هنگام پدید آمده بود، نهفته است. در خاور، در یونان - باکتریا، مبارزه درونی تشدید گردید و در همان هنگام، در باختر، روند فرو پاشیده شدن دولت سلوکیه شدت یافت.

همزمان با این، روندی دیگر نیز - پایگرفتن دولتهای کوچک محلی که در قبال یونانیها استقلال داشتند (الیمائید، پرسیدا، هاراکن و جز اینها) - رشد یافت. همه اینها، گسترش استیلای پارتها را که موفق شده بودند دولتی با نیرویی باید و شاید پدید آورند، آسانتر کرد. این دولت از ذخایری بزرگ برخوردار بود و یکانهای بزرگ جنگی، هم از مردم پارت و یونانی و هم از توده‌های بزرگ چادرنشینان پرنان در اختیار داشت. نخستین ضربت در جناح خاوری، علیه یونان - باختر که برخی از ولایتهای تابع آن از دستش بدر برده شده بود، وارد گردید. سپس، در سال ۱۴۷/۱۴۸ پیش از میلاد، ماد به تصرف در آمد. تصرف ماد چنان پر اهمیت بود که میتريدات اول لقب «پادشاه بزرگ» گرفت.

تسخیر ماد، راه پارتها را به سوی خاور و جنوب باز کرد: به سوی بین‌النهرین، بابل، شوش و الیمائید. هرج و مرج سیاسی که در این نواحی حکمفرما بود، به پارتها امکان داد که در سال ۱۴۱ پیش از میلاد، به مرکز بابل در آیند و شهر سلوکیه را درکنار دجله، که بزرگترین مرکز هلنیستی شهری خاور بود تصرف کنند و در پی آن، شوش هم بدست آنان افتاد.

اما، پیشرفت به سوی باختر و تصرف ماد و بابل، مسأله بسیار پیچیده‌ای در برابر پارتها گذاشت. آنها در این بخشها، برای نخستین بار با توده‌های بزرگ، فشرده و یکپارچه مردم یونانی و مردمی که زیر تأثیر فرهنگ هلنیستی در آمده بودند، روبرو گردیدند. در مرحله آغازین هستی دولت پارت، تضاد میان پارتها و یونانیها که از موقعیت

ممتاز خویش محروم شده بودند، به مبارزه، ویژگی بیرحمانه‌ای داده بود، اما در سرزمین پارت و هیرکانیه، شمار شهرهای یونانی در همسجی با آنجا کمتر بود. در بخشهای باختری‌تر که در آنجا مردم یونانی بسیار و بیشتر بودند، وضع به گونه‌ای دیگر بود. پولیسهای یونانی باختر پارت، در طول دو سده، نیروی اساسی مخالف و سرچشمه تشنجات همیشگی بودند.

در سال ۱۴۰ پیش از میلاد بود که یونانیهای بابل و بین‌النهرین، بگونه‌ای سازمان یافته، علیه فرمانروایی پارتها برخاستند: دمتری دوم پادشاه سلوکیه که از رقیب خود تریفون شکست خورده بود، به بین‌النهرین واپس نشست. یونانیها و مقدونیهای بین‌النهرین و بابل که دیری بود او را برای مبارزه با پارتها فرا می‌خواندند، بی‌درنگ در گرد او متحد شدند. دمتری موفق گردید که حتی يك ائتلاف جدی ضدپارتی پدید آورد که پرسیدا، الیمائید و باختر در آن ائتلاف بودند. اما، دمتری پس از دست یافتن بر چند پیروزی، تارومار و بدست پارتها اسیر گردید و در آستانه بهار سال ۱۳۰ پیش از میلاد، کنترل پارتها بر همه سرزمینهایی که در رویدادهای سال ۱۴۰ پیش از میلاد از دست داده بودند، دوباره برقرار شد.

در سال ۱۳۸/۱۳۷ پیش از میلاد، فراآت (فرهاد) اول پسر میتریسات اول به تخت پادشاهی پارت نشست. در نخستین سالهای فرمانروایی این پادشاه، همه نگاه او به خاور دوخته شده بود که در آن هنگام، مهمترین رخدادهای سیاسی در آنجا در جریان بود: پادشاهی یونان - باختر در زیر ضربات کوچ‌نشینان فرو می‌پاشید. خطر کوچ‌نشینان پارت رانیز تهدید می‌کرد، اما پارتها توانستند یورش آنها را متوقف سازند. در همین هنگام، ازسوی باختر هم خطری نمایان گردید. آنتیوخ هفتم سیدت، برادر دمتری دوم پادشاه سلوکیه که توانسته بود اوضاع سوریه را ثبات بخشد، در سال ۱۳۱ پیش از میلاد، برای برقراری مجدد حکومت سلوکیه در خاور، به لشکرکشی آغاز کرد.

یونانیها و مقدونیهای بابل و دیگر ولایتها، چنانکه ده سال پیش از آن نیز شده بود، به آمدن پادشاه سلوکیه شادباش گفتند، آشکارا علیه پارتها شورش کردند و به ارتش آنتیوخ پیوستند. دودمانهای محلی خاوری هم دوباره به سلوکیها پیوستند. اما، در اینجا يك تفاوت بزرگ دیده می‌شد. دمتری پس از شکست در سوریه و درحالی که در عمل، از نیروی نظامی محروم شده بود به بین‌النهرین رخنه کرد، اما آنتیوخ هفتم، ارتش بزرگ و پرشماری را که در جنگها آبدیده شده بود، در لشکرکشی به همراه داشت. او می‌توانست نیروهای عمده پولیسهای یونانی سوریه را متحد کند و آنها را در این لشکرکشی همراه سازد. تلاش برای تصرف مجدد بین‌النهرین و ماد، با مصالح آنان

یکسره همخوانی داشت. این واپسین تلاش برای احیای نظام سیاسی هلنیستی، یعنی احیای سیادت یونانیها در خاور بود. سپاه پارتها در سه پیکار پیایی، بدست آنتیوخ تارومار شدند، همه بین‌النهرین و سپس ماد نیز زیر فرمان آنتیوخ درآمد. سپاهیان آنتیوخ برای گذراندن زمستان، در زمینهای اصلی پارتها مستقر شدند و همین کار بود که به پایان فاجعه‌آمیز ارتش سلوکیه انجامید. سپاهیان سلوکیه که در شهرهای پارت و هیرکانیه مستقر شده بودند، دست تعدی به سوی مردم محلی گشودند و آنان، سرانجام، بر استیلاگران شوریدند. شورش بخوبی سازمان یافته بود و در یک زمان در همه شهرها آغاز گردید. آنتیوخ که می‌کوشید به یکانه‌های محصور خویش یاری دهد، با سپاهسانی که همراهش بودند حرکت کرد، اما با نیروهای عمده پارتها روبرو شد. در نبردی که در گرفت، آنتیوخ هفتم شکست خورد و در جولانگاه به هلاکت رسید. از آن تاریخ، روزگار دولت سلوکیه چون دولتی جهانی، پایان یافت. فرمانروایان سلوکیه، به شاهکهای دولتهای کوچک شمال سوریه که با یکدیگر دشمن بودند، تبدیل گردیدند.

تارومار شدن آنتیوخ هفتم، راه سوریه را که فراآت دوم برای تصرف آن آماده می‌شد، به روی پارتها گشود. اما، در همین هنگام اوضاع مرزهای خاوری پارتها، سخت به وخامت گرایید. نقل و انتقالات بزرگ قبیله‌های کوچی آسیای مرکزی و میانه که (میان سالهای ۱۴۱ و ۱۳۰ پیش از میلاد) به نابودی یونان - باختر انجامیده بود، پارت را هم نمی‌توانست در امان بگذارد. بخشهای خاوری پارت بدست کوچ‌نشینان تارومار و تاراج گردید. خود فراآت دوم و چندسال پس از آن (۱۲۳ پیش از میلاد)، آرتبان (اردوان) اول جانشینش نیز، در پیکار با آنان کشته شدند.

به سستی گراییدن دولت پارت در زیر ضربات کوچ‌نشینان، پدید آمدن دشواریهایی را در ولایتهای باختری هم، در پی داشت. گیمر که از سوی فراآت به فرمانداری بابل گماشته شده بود، از سیاست فشارهای خشونت‌بار نسبت به شهرهای یونانی پیروی می‌کرد و در همان هنگام، در راه استقلال نیز می‌کوشید. در چنین حال و روزی بود که گسترش رفته رفته حکومت گیسپائوسین پادشاه هاراکن به سوی شمال آغاز گردید. هاراکن ولایتی بود در کرانه‌های شمالی خلیج فارس و با اهمیت بزرگ اقتصادی، زیرا از راه این سرزمین بود که ارتباط میان بابل و هند برقرار می‌گردید. دولت پارت، پس از کامیابیهای بزرگ، هم در خاور و هم در باختر، در سالهای بیستم سده دوم پیش از میلاد، در کنار پرتگاه نابودی قرار گرفت.

همان مسائل پیشین، سبب و سرچشمه‌های این دشواریها بودند: نواحی کوچ‌نشینان در گوشه و کنار، مناسبات متقابل میان پارتها و یونانیها و روند احیای دولتداری محلی. اما همه این مسأله‌ها، سویی پیچیده و تازه یافته بودند. تنها بازگشودن

موفقیت‌آمیز این مسائل بود که می‌توانست هستی دولت پارت را تأمین کند. در دوران میتريدات دوم (سالهای ۱۲۳ تا ۸۷ پیش از میلاد)، که توانسته بود در روزگار دراز پادشاهی خویش، این مسائل را برای زمانی بازگشاید، اوضاع تثبیت گردید. در نخستین سالهای فرمانروایی وی، نگاه حکومت مرکزی به قلمرو باختری دوخته شده بود، پارتها توانستند، نه تنها پیشرفت هاراکن را منوقف سازند، بلکه کنترل خود را نیز بر آن برقرارکنند. در همین هنگام بود که گیمر هم از صحنه سیاسی ناپدید گردید. شهرهای یونانی، در این سالها، آرام بودند. آنها که امیدشان به پشتیبانی از سوی سوریه بریده شده بود، نمی‌توانستند علیه سیاست آرشاکیها (اشکانیان) واکنش فعالی داشته باشند. مسأله [مردم شهرهای] یونانی، برای موقت، حل شده بود. اینها، رویهمرفته، گسترش حکومت پارتها را بر بخشهای بین‌النهرین که هنوز زیر فرمان سلوکیها بودند، میسر ساختند. پارتها به مداخله فعال در امور داخلی ارمنستان آغاز کردند.

میتريدات توانست از راههای دیپلماسی و نظامی، مسائل مناسبات متقابل با کوچ‌نشینان را نیز باز گشاید. جهت حرکت آنان تغییر کرد و از سرزمینهای اصلی پارتها به سویی دیگر منحرف شد. سکاییها در گرد دریاچه هامون، در زمینهای آراخوزی باستانی و درنگیان (سیستان کنونی) جای گرفتند. سپس، در اینجادولتهای محلی پدید آمدند که ارتباط معینی با اشکانیان داشتند. درآمدن سکاییها به سیستم دولرداری پارتها، حتی به تقویت نیروی نظامی کشور یاری کرد، زیرا گروههای سوار چادرنشینان، یکی از بخشهای ترکیبی ارتش پارت شدند.

می‌توان پنداشت که در روزگار میتريدات دوم، مسأله دولرداری محلی نیز برای موقت حل شده بود. میتريدات دوم برخی ازدودمانهای محلی را نگاهداشت. در دوران برخورداری از قدرت نظامی و نبودن دستگاه اداری کاملی که بتواند سرزمینهای پهناور متصرفی را اداره کند، این تصمیم، یگانه راه حل ممکن بود که اطاعت اشراف محلی را از دولت پارت و اشکانیان تا اندازه‌ای تأمین می‌کرد. رشد بازرگانی بین‌المللی نیز در اعتلای دولت پارت نقشی بزرگ داشت.

در آغاز نخستین سده پیش از میلاد، دولت پارت به چنان قدرتی رسید که بیشتر، هیچگاه آن را ندیده بود. اما واپسین سالهای پادشاهی میتريدات دوم، با دشواریهایی بزرگ و مبارزه نمایندگان گوناگون خاندان اشکانی بر سر حکومت همراه بود. تیگران دوم پادشاه ارمنستان، از سستی گرفت پارت، در پی این مبارزات خانگی بهره جست و دست به تعرض برد.

استیلاگری روم در خاور و جنگ پارتها با
روم بر سر سرکردگی در خاور دریای مدیترانه

اما، استیلای روم بر خاور که در این سالها پیوسته رو به افزایش بود، مهمترین پدیده نوین در اوضاع بین‌المللی بود که تأثیری جدی بر همه خاور دریای مدیترانه داشت. نخستین تماس میان پارتها و رومیها، در سال ۹۲ پیش از میلاد و هنگامی بود که سولا سردار رومی در کنارفرات با سفیر پارت دیدار کرد.

بر پیامد این مذاکرات آگاهی نداریم. پارت در جنگهای رومیها با پادشاهی پونتی و ارمنستان - با آنکه ارمنستان از آنها استمداد کرده بود - مداخله نکرد. حکومت پارت در آن هنگام، خطری را که تجاوز روم برای خاور به همراه داشت درک نمی‌کرد. اما، سیاست گسترش مرزها که از ویژگیهای بزرگ جمهوری پسین روم بود، بزودی به برخوردهای بی میانجی میان روم و پارت و به‌زور آزمایی آنان بایکدیگر انجامید و آن سیستم «دوگانه‌گرایی سیاسی» را پدید آورد که برای چند سده، سرنوشت تاریخی خاور دریای مدیترانه را معین ساخت. مبارزه روم و



ساغری از نسا

پارت بر سر سرکردگی در خاور دریای مدیترانه به برخوردهای بی‌میانجی جنگی محدود نمی‌شد؛ مداخله در امور داخلی یکدیگر بهره‌گیری از تضادهای درونی نیز نقشی بزرگ داشت.

با آنکه رومیها در این مورد، در کل، فعالیت زیادی نشان می‌دادند، پارتها نیز بارها کوشیدند تا از دشواریهای درونی جمهوری روم بهره‌گیری کنند و اینکار، بویژه در سده نخست پیش از میلاد، بسیار آسان بود، زیرا می‌توان گفت که آن دوران، روزگار جنگهای پیاپی داخلی - نشانه فرجام جمهوری - بود و دوم اینکه حکومت روم، در خاور، هنوز چنانکه باید و شاید استوار نشده بود و نیروهای مخالف روم هنوز امید خود را به امکان به‌زیر کشیدن سیطره روم از دست نداده بودند. این نیروها پارت را چون قدرتی ارزبایی می‌کردند که می‌توانست «نظم رومی» را در خاور بر هم بزند. مداخله روم در امور پارت به سبب جنگهای داخلی که زاده مناقشات میان لایه‌های

حاکم بود، آسانتر شده بود.

در طول نیمه دوم سده دوم و آغاز سده نخست پیش از میلاد، در پارت دو نیروی بزرگ سیاسی شکل گرفتند که مبارزه میان آنها، از بسیاری جهات سیر رشد تاریخ پارت و مناسبات روم - پارت را معین کرده بود. لایه‌های بالایی یونانی و محلی شهرهای بابل و بین‌النهرین و نیز اشراف پارت که در این بخشها ساکن شده بودند، در ترکیب یکی از این دو نیروی بزرگ سیاسی بودند. شهرهای یونانی، مهمترین نیرو در این ائتلاف به‌شمار می‌رفتند. پیشرفت رومیها به‌سوی خاور، مایه پدید آمدن امیدواری تازه‌ای در محافل یونانی گردید. نه تنها شعارهای دفاع از «هلنیسم» در برابر «وحشیگری»، بلکه همچنین امید به صلح اجتماعی که آنرا لژیونهای رومی تأمین می‌کردند - همان «نظم رومی» که برده‌داران شهرهای یونانی آسیای صغیر و دیگر سرزمینها به آن شادباش می‌گفتند - مایه کشش آنها به‌سوی سیاست روم بوده است. گذشته از این، در بین‌النهرین - سرزمین دارای سنتهای چند سده‌یی نظام برده‌داری - لایه‌های حاکم شهرهای یونانی و نیز شهرهای خاوری (که ویژگی آنها به‌ویژگی پولیسهای یونانی نزدیک بود)، سرچشمه اساسی توانگری خویش را در اقتصاد درست برده‌داری می‌دیدند و جنگهای همیشگی همراه با برهم خوردن ناگزیر آهنگ فعالیت اقتصادی، قطع بازرگانی، اغتشاش و نداشتن اطمینان، برای آنان بسیار نامطلوب بود. سرانجام، اینکه حکومت پارت همواره می‌کوشید تا خودمختاری شهرهای یونانی را محدود سازد، درحالیکه رومیها، از جمله در سوریه، درائتلاف با اشراف محل، نظام شهر - دولتی شهرها را نگاه داشته و در لایه‌های بالایی برده‌دار شهرها تکیه‌گاه اجتماعی خود را می‌دیدند.

دومین دسته‌بندی درمیان لایه‌های حاکم پارت، از اشراف ولایتهای ایرانی امپراتوری پدید آمده بود. این دسته‌بندی با قبیله‌های چادرنشین گوشه و کنار دولت وابستگی نزدیکی داشت. این بخش طبقه حاکمه پارت، هوادارانجام سیاست گسترده استیلاجویی بود. همین لایه‌ها بودند که به‌همراه سپاهیان عادی وابسته به آنها، هسته نیروهای مسلح پارت را پدید می‌آوردند. آنها امیدوار بودند که در پی کشورگشاییهای بزرگ، به مال و مکنت برسند و شعارهای بازگرداندن «مرده ریگ هخامنشیان» و «تسخیر سرتاسر آسیا»، در میان اینان بسیار متداول بوده است. آنها که در راه پدید آوردن دولتی نیرومند و قادر به استیلاجویی گسترده می‌کوشیدند، شهرهای یونانی و خاوری خودمختار را که سردمدارانشان دارای روحیه هواداری از روم بودند، یکی از موانع در راه هدف خویش برمی‌شمردند. نخستین برخورد میان این دسته‌بندیها در سالهای ۵۷ تا ۵۵ پیش از میلاد رخ داد و همین برخورد، چون سرآغاز جنگ روم و

پارت گردید که به ابتکار کراسوس سردار رومی آغاز شده بود. عملیات جنگی در سال ۵۴ پیش از میلاد آغاز گردید. نبرد سرنوشت ساز در روز ۶ ماه مه سال ۵۳ پیش از میلاد در کنار شهر کرهه در گرفت. سپاهیان پارت که زیر فرمان سپهسالار سورن بودند شکستی سخت بر رومیان وارد کردند. اهمیت این نبرد بسیار بزرگ بود. روم که در ستیغ قدرت قرار داشت و تا آن هنگام، استیلای خود را بر خاور، با کامیابی تحقق بخشیده بود، متحمل ضربت مرگباری گردید. پیشرفت روم به سوی خاور، برای موقت، متوقف شد. خاطره کرهه چون خاطره شکست هولناک ارتش روم تاروژگار نابودی دولت روم، در روم از یادها نرفته بود. این نبرد برای مناسبات درونی پارت نیز نقشی بزرگ داشت، نیروی دسته بندی ضد رومی را نمایانید و آرامش را در بخشهای باختری دولت - هرچند برای موقت - برقرار کرد. تارومار شدن رومیها، برای پارتها این امکان را فراهم ساخت که عملیات جنگی را به قلمرو روم منتقل کنند و پارتها در طول سالهای ۵۲ تا ۵۱ پیش از میلاد، با نیروی اندک نسبی، قلمرو روم را در معرض یورش قرار دادند. اما پارتها نتوانستند در این هنگام از ثمرات پیروزی خویش در کرهه و جنگهای داخلی روم بهره گیری کامل کنند، زیرا در همین سالها در مرزهای خاوری پارت، رخدادهای پراهمیتی انجام گرفت که می بایست در پی آن رخدادهای نیروهای عمده ارتش را به آن سو منتقل کنند.

تنها در سال ۴۰ پیش از میلاد بود که پارتها تعرض گسترده خود را بر قلمرو روم در خاور دریای مدیترانه آغاز کردند. آنها توانستند از اوضاع مساعدی که در پی جنگ داخلی در روم برای آنها پدید آمده بود بهره گیرند. کوینت لاپین سردار پر استعداد رومی، دوش به دوش پارتها، پیکار می کرد.

بخش بزرگ آسیای صغیر بدست پارتها و متحدانشان افتاد، سپاهیان آنها تا ایونی رخنه کردند و سوریه نیز - بجز تیر - به تصرف آنان در آمد. در بسیاری از شهرها با شور و گرمی از آنان پیشواز شد. وضع بحرانی که برای روم پدید آمده بود، آنتونی و اوکتاویان را که در مبارزه برای بدست آوردن عالی ترین مقام حکومت روم رقیب یکدیگر بودند، بر آن داشت که با یکدیگر آشتی کنند و این آشتی به آنتونی امکان داد که سپاهیان خود را برای جنگ علیه پارتها و لاپین متمرکز سازد. گذشته از این، هنگامیکه محافل معینی در خاور روم از پارتها پشتیبانی می کردند، چنین می نماید که توده اساسی مردم کامل الحقوق کشوری شهرهای یونانی و هلنیستی، دارای روحیه ضد پارتی و هوادار رومیها بوده اند. همه اینها، عملیات و نتیدی، سردار رومی را که از سوی آنتونی فرستاده شده بود، آسانتر ساخت و او با بهره گیری از پراکندگی سپاه دشمنان که ناگزیر بودند سرزمینهای پهناوری را کنترل کنند، چند شکست به آنان وارد

ساخت. رومیها، پس از تارومار کردن پارتها و لایین در آسیای صغیر، موقعیت خود را در سوریه هم دوباره برقرار کردند. نیروهای بزرگ پارتی که برای یورش تازه به سوریه گردآوری شده بودند، در نبرد خونین نزدیک شهر هیندارا (سال ۳۸ پیش از میلاد) تارومار شدند. چنین می‌نماید که در پی شکست در نبرد هیندارا، همان بحران درونی پارت پدید آمده باشد که به قتل پادشاه اُرد و بر تخت نشستن فراآت چهارم (سال ۳۷ پیش از میلاد) انجامید. در منابع، اخبار کشتارهای همگانی (از جمله قتل خویشاوندان شاه)، نفرت و بیزاری اشراف از شاه و فرار برخی از نمایندگان اشراف به سوی رومیها، آمده است.

اما، بحران ازمیان برداشته شد و پایداری پارت در برابر تعرض روم آسانتر گردید. آنتونی، که سیر رشد مناسبات درونی، او را به ماجراجوییهای جنگی در خارج سوق داده بود، برای تعرضی دیگر علیه پارت تدارك دید. چنین می‌نمود که پارتها پس از شکست در هیندارا، دیگر نتوانند در برابر رومیها پایداری مؤثری از خود نشان دهند. در تابستان سال ۳۶ پیش از میلاد، آنتونی نیروهای بیشمار خود را علیه پارت بحرکت در آورد، اما با توجه به تجربه کراسوس، راه خود را نه از طریق دشتهای بین‌النهرین، بل از طریق ارمنستان (که ناچار بود به اتحاد با رومیها در آید) برگزیده بود که در کوههای آن سرزمین، سوارنظام (نیروی عمده ضربتی ارتش پارت) نمی‌توانست برتری خود را نشان دهد. رومیها از ارمنستان به ماد آتروپاتن (آذربایجان) یورش بردند و شهر فراآسپ پایتخت آنرا محاصره کردند. آنتونی که ناچار شده بود، با شتاب واپس نشیند، در این واپس‌نشینی نزدیک به ۱/۳ ارتش خود را از دست داد. بدینسان، پارتها، برغم شکست سختی که چندی پیش در سوریه و آسیای صغیر دچارش شده بودند، نمایانیدند که قادرند تلاش تازه رومیها را برای تعرض بزرگی دیگر، یکسره در هم شکنند.

پس از اینکه اوکتاوین اوگوست، در روم به حکومت رسید، در سیاست خاوری روم تغییرات ریشگی پدید آمد: تجاوز همیشگی که از ویژگیهای دوران جمهوری بود، جای خود را به تلاش برای صلح داد. نه تنها خستگی همگانی از جنگهای مداوم خارجی و داخلی در روم، بلکه درك این نکته نیز که در روم نیرویی برای کشورگشایی‌های گسترده در خاور نیست، سبب این دگرگونی شده بود. سیاستی که اوگوست اعلام کرده بود، با مصالح پارت هم، درکل، همخوانی داشت، زیرا برای پارت نیز چنانکه رخدادهای پیشین نشان داده بود، تصرفاتی استوار در ولایتهای خاوری روم، ناممکن بوده است.

اما سربلندی رسمی روم از کشورگشایی در خاور، به معنای پایان تلاش برای

مداخله در امور داخلی پارت نبود. مبارزه دو گروهبندی در میان لایه‌های حاکم در پارت، چنین مداخله‌ای را آسان کرده بود. بگمان، اوضاع داخلی بسیار پیچیده بوده است، زیرا فرآت در پایان پادشاهی خود، فرزندانش را، می‌توان گفت که چون گروگان، به روم فرستاد. تشدید تضادها به‌شورش در بابل انجامید. اوگوست، بنا به‌خواهش شورشیان، وُئن - یکی از پسران فرآت چهارم را که سالهایی بسیار در روم بسر برده بود - به‌پارت گسیل داشت. وُئن در سال شش پیش از میلاد، «شاه شاهان» گردید.

این يك کامیابی بزرگ دیپلماسی روم و در همان هنگام، سرآغاز مرحله مهم مبارزه دو گرایش در میان اشراف پارت بود. سیاست وُئن در هواداری از روم، به‌وحدت همه نیروهای «میهن‌پرست» انجامید و بزودی، آرتبان - پسر فرماندار هیرکاینه و کارمانیه (که از سوی مادر اشکانی بود) و به‌چادر نشینان بخشهای شمال خاوری پارت وابستگی داشت - علیه او قیام کرد. (پس از کشته شدن وُئن) دست نشانندگان نوین رومی را در برابر آرتبان (اردوان) گذاشتند. در مبارزه پیچیده‌ای که در پارت، در سالهای پادشاهی آرتبان دوم جریان یافت، نیروهایی که با یکدیگر مقابله می‌کردند، بخوبی دیده می‌شوند. بنابر معمول، شهرهای بابل و بین‌النهرین از دست‌نشانندگان روم پشتیبانی می‌کردند. در منابع، بویژه، مناسبات خصومت‌آمیز میان آرتبان و سلوکیه در کنار دجله، خاطرنشان می‌شود. مداخله روم در امور پارت، با نیرویی بیشتر از پیش، نمایان شده بود.

هواداران آرتبان با تبدیل شدن پادشاهی (پارت) به‌دست نشانده روم و نزدیک شدن پادشاهان به‌یونانیها مخالفت می‌کردند. مبارزه باروم و دست‌نشانندگان روم، در زیر شعار مبارزه در راه استقرار مجدد امپراتوری کوروش و اسکندر، جریان داشت. آرتبان، علیه روم و از جمله به‌خاطر سلطه بر ارمنستان، به‌مبارزه سختی برخاست. او، در سیاست داخلی، می‌کوشید خودمختاری شهرهای یونانی را محدود کند. بخش بزرگی از اشراف پارت از آرتبان پشتیبانی می‌کردند. تکیه‌گاه اساسی وی، ولایتهای شمال خاوری دولت بود که از آنجا برای تعرض نیرو گرد می‌آورد، و به‌هنگام ناکامی به‌آنجا واپس می‌نشست. آرتبان به‌قبیله‌های کوچی آسیای میانه، وابستگی بسیار نزدیکی داشت. مبارزه دور و دراز این دو گروهبندی، در روزگار پادشاهی آرتبان، به‌پیروزی نیروهای «میهن‌پرست» و تارومار شدن هواداران روم انجامید. آرتبان توانست تاج و تخت را بدست آورد و حکومت خویش را مستحکم سازد.

آرشاکیهای کوچک. وضع

اقتصادی و سیاسی دولت

پیروزی آرتبان دوم در مبارزه دراز مدت و سرسختانه، سرآغاز مرحله پراهمیت تازه‌ای در رشد پارت گردید. از این هنگام بود که سقوط با شتاب نقش و اهمیت سیاسی مهمترین شهرهای یونانی آغاز گردید. هر چند که در روزگار خود آرتبان، خودمختاری پولیسهای آنها، بظاهر، هنوز از میان نرفته بود، پادشاه با شدت و تحکم در امور داخلی شهرها مداخله می‌کرد. بنوبه خود، در میان شهروندان پولیسها، مردمی پدید آمدند (در اساس، در میان سردمداران پولیسها) که دارای درجات عالی درباری بودند و به‌خاندان پادشاهی وابستگی نزدیک داشتند. خودمختاری پولیسها، رفته رفته، خودمختاری پوشالی می‌شد و شهرها بیش از پیش، زیر نظارت دایمی دستگاه دارای شاهی در می‌آمدند. این پدیده‌های نوین، نمایانگر آن بودند که در پشت پرده مبارزه بی‌امان دودمان پادشاهی علیه شهرهای یونانی و شهرهای محلی بخش باختری امپراتوری، دگرگونی‌هایی پخته و رسیده می‌شد که می‌بایست به‌از دست رفتن موقعیت خاص پولیسها در درون دولت بیانجامد، آنها بیش از پیش، در سیستم دولت اشکانیان به‌بخشی ترکیبی تبدیل گردند.

در ضمن، در روزگار آرتبان، حکومت مرکزی می‌کوشید از راه برکنار کردن دودمانهای محلی و واگذاری پادشاهیهای تابع به‌نمایندگان خاندان اشکانی، تجزیه‌طلبی را از میان بردارد. این سیاست، در مرحله نخستین، با کامیابی همراه بود، اما رشد بعدی تاریخی نمایانید که این سیاست، بی‌پایه و بی‌دوام بوده است.

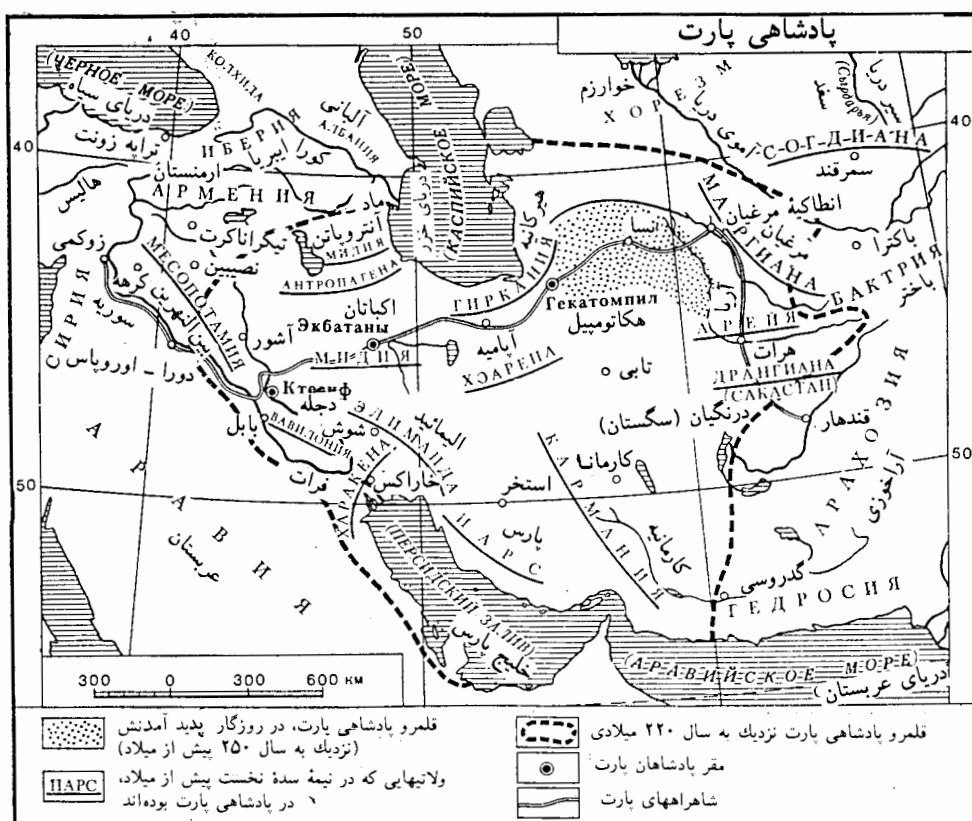
در فرهنگ نیز دگرگونیهای بزرگی پدید آمد. در همه حوزه‌های فرهنگی، کشش به فرهنگ محلی و سنتی شدت یافت. عنصرهای فرهنگ یونانی که در روزگار پیش از آن، سخت گسترش یافته بودند، دگرگون شدند و تکامل یافتند. رسوم و آداب جعلی تاریخی درباره آرشاکیهای آغازین ساخته و پرداخته شدند، تا آنان را نه اینکه چون مردمانی که از صحراها آمده‌اند، بلکه چون پیشوایان قیام ایرانیان علیه مقدونیها معرفی کنند و پیدایش آنان را به‌هخامنشیان برسانند و از این رهگذر حق اشکانیان را نه تنها برای حکومت بر ایران بلکه بر سرتاسر جنوب باختری آسیا نیز مسجل سازند.

دوران پارتها، روزگار اعتلای بزرگ اقتصادی ولایتهایی بود که در ترکیب دولت اشکانیان بودند.

بازیافتهای باستانشناسی، نمایانگر افزایش بزرگ شمار روستاها، اندازه آنها و افزایش میزان زمینهای آبیاری شده، در همسنجی با روزگار پیشین است. کشاورزی، اساس اقتصاد پارت بود. می‌توان درباره پیشرفت بزرگ زراعت، بیاری آبیاری سخن گفت که در بیشتر بخشهای بزرگ پارت گسترش داشته است. غلات کشت می‌شدند و زمینهای پهناوری به‌تاکستان و باغ اختصاص داده شده بودند. از زمین برای محصولات

فنی چون پنبه و کنجد نیز بهره می‌گرفتند. در اطراف زمینهای زراعتی، قبیله‌های پرشمار چادرنشین که به‌دامداری اشتغال داشتند می‌زیستند و گهگاه به‌ژرفای این زمینها رخنه می‌کردند. بازیافتهای جنوب ترکمنستان، میسر می‌سازد که دربارهٔ رشد گستردهٔ مبادله، میان چادرنشینان دامدار و باشندگان واحه‌ها سخن گوئیم. اما، برخی از قبیله‌ها و در اساس، قبیله‌های کوهستانی، در شرایط نظام کمونی و اقتصاد جنسی می‌زیستند.

پیشه‌وریهای گوناگون نیز در پارت رشدی گسترده داشت. برخی از شکلهای فرآورده‌های پیشه‌وری پارت و از جمله، پارچه‌های کتان بُرسیپا (در بابل)، قالیه‌ای بافته شده در ولایتهای اصلی پارت و «آهن مرغیان» (بویژه اسلحه و ابزارهایی دیگر) در سطح بین‌المللی خواستار داشتند. در روزگار پارتها، رشد بعدی مناسبات کالایی - پولی انجام گرفت. روبرط اقتصادی میان بسیاری از ولایتهای پارت که چنانکه باید و شاید محکم بود، به‌راههای امن بازرگانی نیازداشت که وابسته به‌شرکت پارت در بازرگانی گستردهٔ بین‌المللی نیز، ضرورت می‌یافت. مناسبات بازرگانی پارت با امپراتوری روم، در اساس، از راه پالمیرا انجام می‌گرفت که «حایل» خود ویژه‌ای میان پارت و امپراتوری روم بود و نقش واسطهٔ بازرگانی را میان آنها داشت. کاروانهای پالمیری، هم به‌شهرهای گوناگون پارت می‌رفتند و هم به‌شهرهای ساحلی سوریه. شمار بزرگ سکه‌های پارتی و بویژه سکه‌های سدهٔ اول میلادی که در ماوراء قفقاز یافت گردیده است، امکان می‌دهد بیاندیشیم که پارت با این بخشها ارتباطی نزدیک داشته است. بازرگانی با هند، هم از راه دریا، از طریق بندرهای گوناگون خلیج فارس و در اساس، اسپاسینا - خاراگس، هم از راه خشکی، از جنوب ایران و یا ازمر و از راه بخش جنوب خاوری «راه شاهی» که از طریق سیستان و قندهار به‌هند می‌رفت، انجام می‌گرفت. در بازرگانی هند، می‌توان رقابت همیشگی میان رومیها که در اساس، از راه دریا و از بنادر دریای سرخ و مصر بازرگانی می‌کردند و پارتها را دید. بویژه، باصطلاح «راه بزرگ ابریشم» که از طریق آسیای میانه و مرکزی، کشورهای خاور دور را به‌دریای مدیترانه مربوط می‌ساخت، نقش ویژه‌ای در بازرگانی بین‌المللی داشته است. پارت، که می‌توان گفت این بازرگانی را یکسره درانحصار داشت و بخش بزرگ این راه را کنترل می‌کرد، در پرتو بافروشی کالاهای چینی و دراساس، ابریشم در بازارهای امپراتوری روم، سودی کلان داشته است. بازرگانان پارت در پی واسطه بودن در دادوستد، ثروتمند می‌شدند، اما دولت هم، از راه گردآوری عوارض بازرگانی درآمدهای هنگفتی داشت.



مناسبات اجتماعی - اقتصادی

ونظام دولتی پارت

مسأله چگونگی مناسبات اجتماعی - اقتصادی در پارت مسأله‌ای است بسیار پیچیده و هنوز نمی‌توان آن را باز گشوده برشمرد. تنها در این باره تردیدی نیست که پارت از دیدگاه سطح و چگونگی مناسبات اجتماعی - اقتصادی، یکپارچه و واحد نبوده است. دو بخش اساسی در آنجا به چشم می‌خوردند که یکی از آنها بابل، بین‌النهرین و الیمائید و دیگری فلات ایران، دشتهای خاور ایران و بخش جنوبی ترکمنستان امروز بود. تفاوت میان این دو گروه بخشها، هم از نگاه ترکیب قومی مردم بود (اقوام گوناگون ایرانی زبان درخاور و سامی زبان در باختر)، و هم از نگاه تفاوت‌های ژرف اجتماعی - اقتصادی. در بخشهای باختری پارت، چند هزار سال بود که تمدنهای طبقاتی در حال رشد بودند، اما در بخشهای خاوری، چنانکه از مطالب اوستا برمی‌آید، گذار به جامعه

طبقاتی، در آغاز هزاره نخست پیش از میلاد انجام گرفته بود. در این دوره و بویژه، در روزگار هخامنشیان، در بخشهای خاوری ایران، بردگی نیز گسترشی بزرگ یافت. چنین می‌نماید که جامعه ولایت‌های خاوری دولت پارت از سه گروه عمده اجتماعی تشکیل شده بود: لایه بالایی شامل «آزاتان» (بگمان، از واژه «آزات» ایرانی) یا «اسواران» بودند؛ احتمال دارد که اعقاب پرنانهای چادرنشین که در روزگار آرشاک اول، سرزمین پارت را تصرف کرده بودند - چون «سوارانی» که خود را در نقطه مقابل مردم اسکان یافته بومی می‌گذاشتند، در این گروه بوده‌اند. تردیدی در این نکته نیست که کسانی هم که تبارشان از اشراف مردم محلی بوده، با این گروه آمیخته شده بودند. اندکی پس از آن، نقش اجتماعی «سواران آزاد» آن بود که هسته ارتش پارت رامی‌ساختند. اینها سواران سنگین اسلحه خفتان پوش بودند. دومین گروه اجتماعی جامعه خاوری پارت، کسانی بودند که منابع روزگار باستان و از جمله، پمپئی ترگ آنها را «وابستگان» می‌نامند. اینها از این رو از حقوقی کامل برخوردار نبود که رویهمرفته، به دولت وابسته بودند (نه اینکه به نمایندگان جداگانه طبقه حاکم)؛ توده اساسی مردم اسکان یافته زراعت‌کار، در این گروه بودند. اسناد گویای آنند که اینها کمون‌وار می‌زیستند، از نگاه حقوقی، آزادی شخصی داشتند، از مالکیت معینی برخوردار بودند که می‌توانستند آن را خرید و فروش کنند، اما درهمان هنگام با لایه کامل‌الحقوق بالایی، سخت تفاوت داشتند. وابستگی آنها دارای ویژگی غیراقتصادی ناب بود. نمایندگان همین لایه بودند که توده اساسی تولیدکنندگان بی‌میانجی را در ولایت‌های خاوری دولت پدید می‌آوردند. گذشته از این، چنین می‌نماید که اینها در ارتش پارت گروه‌های پرشمار کمانداران (تیراندازان) سبک اسلحه را تشکیل می‌دادند. این لایه، در روند رشد تاریخی، بسان آب بردگی، شسته و جابجا می‌شد؛ از یکسو، سردمداران جماعت محلی، رفته رفته، با پرنانیه‌ها در هم می‌آمیختند و از دیگر سو، گرایش‌هایی بسوی اسارت کامل آنها پدید می‌آمد. تلاش نمایندگان اشراف برای تبدیل وابستگی دولتی و گروهی به وابستگی شخصی، بیش از پیش، نمایان‌تر می‌گردید.

پایین‌ترین لایه جامعه، همانا لایه بردگان بود. گفتن سخنی مشخص درباره شمار بردگان و جای آنها در تولید ولایت‌های خاوری دولت، دشوار است. می‌توان چنین پنداشت که کشورگشایی و چیرگی یونان - مقدونیه، به رشد برده‌داری، تحرکی مشخص داده و شهرهای یونانی، کانونهای شیوه تولید برده‌داری، با شکل «باستانی» آن بوده‌اند. در بخش باختری دولت پارت، سطح رشد مناسبات اجتماعی - اقتصادی تا اندازه‌ای تفاوت داشت و در آنجا تأثیر شکل‌های کلاسیک بردگی نمایان‌تر بود. پولیس‌های یونانی، کانونهایی بودند که این بردگی از آنجا سرچشمه می‌گرفت. اسنادی که درباره آزاد

ساختن بردگان در شوش یافت گردیده، گواهی است بر رشد بزرگ بردگی باستانی و اسناد یافت شده از بابل، گواه معاملاتی است درباره خرید و فروش بندگان. در ضمن، شکل‌های وابستگی و شکل‌های بهره‌کشی تولیدکنندگان بی‌میانجی را نمی‌توان تنها به بردگی در شکل «کلاسیک» آن منحصر کرد. شکل‌های گوناگونی دیگری هم بود که بیشتر آنها مرده ریگ روزگار پیشتر بوده است. گذشته از این، می‌توان چنین پنداشت که در دوران سلوکی‌ها، رسم بر این بوده که مناطق روستایی اطراف را به پولیس‌ها وابسته کنند و این نهاد اجتماعی همچون مرده ریگ به پارت‌ها نیز رسید. برخی اسنادی نیز که در دورا - اوروپوس (شهر یونانی در بین‌النهرین) یافت گردیده، گواه آن است که شکل‌های گوناگون وابستگی هم بوده‌اند که تا این و یا آن اندازه، به بردگی کامل نزدیکی داشتند. رویهمرفته، می‌توان گفت که در روزگار پارت‌ها، در باختر، در بابل، بین‌النهرین و الیمائید، ساخت اجتماعی جامعه، ساختی بسیار پیچیده بوده است. در آنجا، برعکس ولایتهای خاوری، دایره آزادان کامل که شامل شهروندان شهرهای یونانی، اعضای کمونهای معابد - شهری شهرهای کهن خاورزمین و بگمان، بخش

معینی از دهقانان و پارتیهایی که به اینجا کسوپیده بودند می‌شد، بسیار گسترده‌تر بوده است. پارتیهایی که به آنجا کوچیده بودند، موقعیت ممتاز داشتند و بنابر معمول دستگاه دولتی را اداره می‌کردند. در عین حال، در این بخش، بردگی بیشتر از خاور رشد یافته بود و در دیگر شکل‌های وابستگی (غیر بردگی)، گوناگونیهای فراوانتری به چشم می‌خورد.

نظام دولتی پارت دارای خود ویژگی‌هایی بود که زاده ویژگی‌های رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بوده است. مهمترین این خود ویژگی‌ها، آن بود که این دولت، در روند تأثیر سه عامل آغازین شکل گرفت: مرده ریگ پارس هخامنشی؛ اصول دولتی



بیکره نیم تنه برنجی يك شاهزاده پارتی

هلينىستى سلوكيه؛ آداب و سنتهاىي كه در اتحاديه چادر نشينان پرنانى پديد آمده و رفته رفته، بسوى از ميان برداشتن همه آنچه كه از روزگار دموكراسى نظامى سرچشمه مى گرفت - همان دموكراسى نظامى كه مى نمايد، اتحاديه به هنگام تصرف سرزمين پارت تأثير آن را از سر گذرانيده باشد - دگرگون گرديد. شاه، در رأس دولت بود اما حكومت شاهى را چون موهبت گروهى خاندان اشكانيان ارزيايى مى كردند و تنها نمايندگان اين خاندان مى توانستند مدعى آن باشند.

در منابع خطى، خبر از بودن دو شورا در نزد شاه، آمده است. در يكي از اين شوراها، خويشاوندانش عضويت داشتند و اين شورا، بويژه در مسائل جانشينى شاه از نفوذى بزرگ برخوردار بوده است؛ اين سازمان كه از روزگار هستى ائتلاف پرنان برجاي مانده بود، در شرايط تازه به ازار تأثير اشراف بر كارهاى دولت، تبديل گرديد. چنين مى نمايد كه شوراي دوم - شوراي كاهنان و مغان - از نفوذ و تأثيرى كمتر برخوردار بوده است. پايپاي خاندان اشكانيان، شش خاندان اشرافى ديگر نيز در دولت پارت نقشى پز اهميت داشته اند (خاندانهاى كارن، سورن، مهران، اسپهبد، سپندياز وزيك - م.). چنين مى نمايد كه سنتهاى دولت هخامنشى كه در آنجا نيز هفت خاندان نقشى بزرگ داشته اند، بر اين نكته تأثير داشته است. نظام اداره كشورى پارتها، داراي ويژگى بسيار پيچيده اى بوده است: بخشى از قلمرو پادشاهى به ساتراپيهايى تقسيم شده بود و اداره آن با ساتراپيهايى بود كه از سوي شاه گماشته مى شدند؛ بخشى ديگر، از پادشاهيهاي زير فرمان پارتها پديد آمده بودند. ساتراپيهاي پارتى، از نگاه پهنه، كوچكتر از ساتراپيهاي هخامنشى بودند و در برخى موارد، حكومت چند ساتراپى (بنابر معمول ساتراپيهاي مرزى) با يك ساتراپ بوده است. پايين ترين واحد ادارى «استاتنم» (به يونانى) يا «دز» (به پارتى) بود كه مجموعه اى از چند دهكده بوده است. استاتنم يك پاسگاه نه چندان بزرگ نظامى هم داشته است.

شهرها كه بنابر اخبار منابع، به چند مقوله تقسيم مى شدند، در سيستم اداره دولت جاي ويژه اى داشته اند. پوليسه اى يونانى در درون امپراتورى پارت، مرده ريگ روزگار سلوكيه بودند. هرچند كه وضع آنها به هنگام گذار به زير فرمان پارتها، سخت به تباهتر شدن گراييد، پوليسها بظاهر، حالت خودمختارى خود را در درون امپراتورى اشكانيى نگاه داشتند. در درون شهرها، رفته رفته، دگرگونه هاي ژرفى رخ مى داد. گروههاي كشورى، ويژگى محدود بودن به خويش را از دست دادند و نمايندگان مردم محلى، بگونه اى گسترده، به درون آنها رخنه كرده و راه يافتند. نظام شهرى، پيش از پيش ويژگى اليگارشى مى يافت، اهميت مجلس ملى از ميان رفت و حكومت در دست شورايى متمرکز گرديد كه نمايندگان چند خانواده توانگر از مردم شهر در آن شورا

عضویت داشتند.

آگاهی ما بر ویژگی و تحولات دیگر گونه‌های شهرها، بسیار اندکتر است. شهرهای کهن بابل و بین‌النهرین از گونهٔ اوروک، در روزگار سلوکیه دارای مقرراتی بودند که تا اندازه‌ای آنها را به پولیسها نزدیک می‌کرد. مردم این شهرها به مردم کامل الحقوق که یادآور شهروندان پولیسهای یونانی بود و غیر کامل الحقوق، تقسیم می‌شدند. مردم کامل الحقوق در جماعت معبد - شهری که از خودمختاری معین و برخی امتیازها برخوردار بود، متحد شده بودند. شهرهایی از این دست، زمین هم داشتند. می‌توان چنین پنداشت که جماعت‌های معبد - شهری، دچار تحولاتی شده بودند که با تحولات پولیسها در دوران پارتها همانند بوده است. در منابع، اخبار شهرهای «پارتی» نیز هست که آنها را در مقابل شهرهای یونانی گذاشته‌اند. دربارهٔ زندگی درونی این شهرها، در واقع هیچ آگاهی در دست نیست. تنها می‌توان چنین پنداشت که این شهرها، از خودمختاری، یکسره محروم و در زیر کنترل اکید دستگاه اداری محلی پارتی بوده‌اند.

گذشته از سرزمینهایی که از آن پادشاه پارت بودند و بدست ساتراپها اداره می‌شدند، بخشی بزرگ از پارت، سرزمین پادشاهیهای فرمانبردار بود و نقش و اهمیت این دولت گونه‌ها، رفته رفته، افزایش می‌یافت. پیوسته، بخشی بزرگتر از مملکت از کنترل بی‌میانجی حکومت مرکزی بیرون می‌رفت. می‌توان از دولتهای فرمانبردار کوچک زیر که در درون امپراتوری پارت بودند، نام برد: پرسیدا، الیمائید، مسین، هاراکن، آتروپاتن، ادیابه، آسروئن، هاترا، گردوئن، هیرکانیه، مرغیان و سگستان. سیاست اشکانیان که می‌کوشیدند نمایندگان خاندان اشکانی را جایگزین دودمانهای محلی سازند، چاره‌ای گذرا و موقت بود. تجزیه‌طلبی همچنان برجای بود و تنها، رنگ آن تغییر کرد. تکیه‌گاه بسیار باریک اجتماعی دودمان، آن سبب اساسی بود که تجزیه‌طلبی، از وی زاده می‌شد. اشکانیان نتوانستند وحدت لایه‌های حاکم را چنانکه باید و شاید و بگونه‌ای گسترده فراهم آورند و آن ساختی را که در لحظهٔ پیدایش دولت پارت در شرایط خاص کشورگشایی چادرنشینان پدید آمده بود، بازسازی کنند. موقعیت فرمانروایی اعقاب اشراف چادرنشین پرنان در جامعه، میان آنها و لایه‌های حاکم ملت‌هایی که پارتها بر آنها چیره شده بودند، دیواری پدید آورده بود که نمی‌توانست مایهٔ تلاش گروه دوم برای دستیابی بر استقلال نگردد.

نظام مالیاتی دولت پارت، هنوز چنانکه باید و شاید روشن نیست. می‌توان گفت که ممیزی کل املاک دولتی، دست کم در زمینهای شاهی بوده است. دولت گردآوری مالیاتها را ثبت می‌کرد و بر آن نظارت اکید داشت. اسنادی که هنگام کاوش در نسا

بدست آمده، گواه آن است که شکل‌های گوناگون پرداخت‌های مالیاتی وابسته به‌نوع زمین، بوده است. بر دو گونه مالیات آگاهی داریم: اوزباری و پاتی باژ. پاتی باژ، خراجی به‌سود شاه بود که به‌شکل جنسی گردآوری می‌شد، اما چگونگی مقوله دوم ناروشن‌تر است. معاملات گوناگون نیز شامل مالیات می‌شد. اشاره‌هایی نیز در دست است که عوارض ویژه‌ای هم برای کمک‌های دینی - چیزی همانند زکوة - بوده است.

مبارزه درونی در پارت، در نخستین سده میلادی. رشد جدایی‌خواهی محلی

مرگ آرتبان دوم، انگیزه تشدید مبارزه درونی در پارت گردید. دو تن از نوادگان آرتبان، مدعی تاج و تخت اشکانیان شدند: واردان و گوتارز. پس از مبارزه‌ای دراز، که دولت را به‌ورطه نابودی کشانیده بود، مدعیان با یکدیگر آشتی کردند. تخت و تاج «شاه شاهان» برای واردان ماند و گوتارز فرمانروای هیرکانیه شد. تارومار کردن [شهر] سلوکیه که هفت سال، حکومت پارت را برسمت نشناخته بود، مهمترین وظیفه واردان گردید. در پی سرکوبی این شورش - واپسین تلاش جدی مردم یونانی برای دگرگون ساختن اوضاع سیاسی پارت -، سلوکیه در کنار دجله، یکسره خودمختاری خویش را از دست داد. می‌توان چنین پنداشت که از آغاز روزگار فرمانروایی آرتبان دوم، همه شهرهای بزرگ یونانی پارت، رفته رفته، زیرکنترل بی‌میانجی پارت‌ها در آمده بودند. لایه‌های بالایی برخی از شهرهای یونانی (از گونه دورا - اوروپوس) در وابستگی به‌رشد بزرگ بازرگانی بین‌المللی، برای خویش مناسب‌تر می‌دانستند که مطیعانه از اشکانیان پشتیبانی کنند و از حساب این بازرگانی ثروتمند شوند، تا اینکه بکوشند سیطره پارت را واژگون سازند. بدینسان، تسلیم شدن سلوکیه به‌معنی پایان مبارزه درازمدت میان دو گروه‌بندی درون لایه‌های حاکم پارت و در کل، شکست آن گروه‌بندی بود که به‌سود سرکردگی روم و تبدیل پارت به‌دولتی وابسته به‌روم، سمتگیری داشت.

اما، مبارزه درونی و مداخله روم در امور پارت پایان نگرفت. سرتاسر تاریخ بعدی پارت، تاریخ مبارزه حکومت مرکزی و اشراف محلی، همزمان با برخوردهای بسیار مداوم با روم و در شرایط خطر فزاینده ازسوی خاور یعنی ازسویی بود که در آنجا تقویت و تمرکز شکل‌یابی دولتهای ابتدایی چادرنشینی که یونان - باختر را در هم شکسته بودند، به‌پیدایش دولت کوشان انجامید.

سازشی که میان واردان و گوتارز پدید آمده بود، سازش استواری نبود. تحریکات رومیها و روش اشراف که می‌کوشیدند از هر دوی آنها رهایی یابند، مبارزه میان آنان را پیچیده‌تر ساخته بود. واردان در پی دسیسه‌ای به‌هلاکت رسید و چند سال

پس از آن، گوتارز هم به‌همین سرنوشت گرفتار آمد. پس از پادشاهی کوتاه مدت وُن (فرمانروای پیشین ماد)، تخت و تاج شاهی پارت به‌پسرش ولوگِز اول (به‌پارتی ولارش) رسید که پادشاهی او مرحله پراهمیتی در تاریخ پارت بوده است. ولارش (ولخش، بلاش - م.) از سیاست فعالانه خارجی پیروی و کوشش اساسی خود را متوجه برقراری کنترل پارت برارمنستان کرد که در دوران جنگ داخلی از دست رفته بود. بخش بزرگ مردم ارمنستان، از پارتها علیه رومیها پشتیبانی کردند. مبارزه طولانی روم و پارت که با کامیابیهای گهگاه دوسوی جریان داشت، پس از پیکار سرنوشت ساز در نزدیک راندی، که در آنجا سپاهیان روم تارومار و تسلیم شدند، به‌پایان رسید. تحلیل رفتن کامل قوا و ناممکن بودن ادامه مبارزه خسته‌کننده برای هر دو سو بود که به‌امضای موافقت‌نامه دارای شکلی مصالحه‌آمیز انجامید (این موافقت‌نامه در سال ۶۳ گاهشماری عیسویان امضاء و در سال ۶۶ پاراف شد): تیریدات برادر ولارش - پادشاه ارمنستان شناخته شد، امامی‌بایست مراسم پادشاه شدن وی بدست امپراتور نرون انجام گیرد. از این رهگذر بود که شاخه‌ای از دودمان آرشاکیها در ارمنستان، برای چند سده فرمانروا گردید. اهمیت این سازش بسیار بزرگ بود، زیرا در طول چند دهه، درمرز روم و پارت صلحی برقرارگردید که گهگاه با مناقشات نه چندان بزرگ نسبی، برهم می‌خورد. بگمان، این نکته که پارتها در آن هنگام ناچار به‌مبارزه علیه یورش آلانها شده بود، پارتها را گذشت‌پذیر ساخته بود: آلانها به‌هیرکانیه، ماد آتروپاتن و سرزمینهای اصلی پارت یورش برده بودند.

پادشاهی ولارش اول در تاریخ داخلی پارت نیز، مرحله‌ای پراهمیت بوده است. دراین دوران، شهرهایی تازه و ازجمله، ولارش کرت که همچون مرکز بازرگانی بین‌النهرین، جایگزین سلوکیه شد، بنیاد گردیدند.

چنین می‌نماید که در روزگار ولارش اول، اوستا برای نخستین بار یکدست شده باشد. آیین زرتشت موقعیت خویش را در درون دولت پارت مستحکم کرد. نمادهای آیین زرتشت (به‌شکل محراب آتش) در آن روزگار برای نخستین بار در سکه‌ها پدیدار شدند که گواهی است بر پیشرفت معینی درگسترش آن وحتى تا اندازه‌ای گواهی است بر اینکه آیین زرتشت همچون دین دولتی برسمیت شناخته شده بوده است. در همین هنگام بود که در روی برخی از سکه‌ها، افسانه‌های پارتی جایگزین افسانه‌های یونانی شدند. پادشاهی ولارش، روزگاری است که در آن هنگام، پیامدهای شکست گروهبندی لایه‌های حاکم که سمتگیری آنها به‌سوی روم و پولیسهای یونانی بود، بر حوزه گسترده فرهنگی تأثیر گذاشتند. پیامدهای پژوهشهای باستانشناسی در شهرهایی چون سلوکیه درکنار دجله و دورا اوروپوس، می‌نمایند که این روند چنانکه بایسته است، ژرف بوده

است. نزدیک به نیمه سده نخست پیش از میلاد بود که در پیشرفت فرهنگ به سوی سنتهای محلی تحول قطعی انجام گرفت.

یورش سپاهیان رومی امپراتور ترایان به پارت. جنگهای

روم و پارت در سده دوم - آغاز سده سوم میلادی

می توان گفت که هیچ خبری درباره دوران بعدی تاریخ پارت، در منابع نیست. تنها روشن است که واپسین سالهای پادشاهی ولارش، در مبارزه با پاکور دوم - مدعی تاج و تخت - سپری گردید. در سال ۷۹ میلادی، ولارش کشته شد و آنجا که امکان داوری هست، سالهای پس از آن، انباشته از مبارزه رقیبان گوناگون بر سر حکومت بوده است. در ارمنستان هم، وضع پیچیده ای پدید آمد. همه اینها، زمینه مساعدی برای تجاوز روم فراهم آوردند. در سال ۱۱۴ میلادی ترایان (تراژان) - امپراتور روم - برای لشکرکشی علیه پارت بدقت تدارک دید. چنین می نماید که تلاش برای تصرف راه بازرگانی که به سوی خاور می رفت، یکی از سببهای اساسی تعرض روم بوده است. نخستین مرحله، تصرف ارمنستان بود و سپاهیان روم از آنجا به شمال بین النهرین یورش بردند.

می توان گفت که فرمانروایان ولایتها و شهرهای جداگانه شمال بین النهرین، بی جنگ و پیکار فرمانبردار ترایان شدند. نبودن پایداری چندان مؤثری در برابر رومیها، به آن سبب بوده است که در آن هنگام، جنگ بی امان خانگی میان خسروی و ولارش دوم جریان داشت و گذشته از آن، در الیمائید و پرسیدا نیز شورش علیه پارتها در گرفته بود. در همه سال ۱۱۵، رومیها مواضع خویش را در شمال بین النهرین مستحکم می ساختند.

در بهار سال ۱۱۶ تعرض بزرگ سپاهیان روم به سوی جنوب آغاز گردید. در جریان این تعرض بود که شهر تیسفون پایتخت دولت پارت، تصرف شد. رومیها تخت زرین اشکانیان را نیز در میان غنایم دیگر، به چنگ آوردند. سپس سپاهیان رومی به کرانه های خلیج فارس رسیدند و ناوگان روم که در دجله شناور بودند. به خلیج فارس در آمدند.

اما دردی که ارتش روم به بزرگترین کامیابیها دست یافته بود، رخدادهایی پدید آمدند که وضع را از ریشه دگرگون ساختند. در سرتاسر سرزمین بین النهرین که به تصرف رومیها در آمده بود، آتش شورش زبانه کشید. سبب اساسی این شورش آن بود که مقررات ولایتهای رومی را در بین النهرین نافذ کرده بودند. بیش از آن، ارمنستان به ولایت تبدیل شده بود، در سال ۱۱۵ ولایت بین النهرین و پس از آنکه به کرانه دست

یافتند، ولایت آشور پدید آمد که فراگیرنده بابل تا مرزهای مِسن بود. نافذ گردانیدن مقررات ولایتها (که شهرها را سخت در زیر کنترل روم در آورده بود)، مالیاتها و خراجها، ناخشنودی فرمانروایان کوچک که حکومت رومیها را برسمیت شناخته، اما اکنون می‌دیدند که بقایای خودمختاری آنها به پایان می‌رسد و رخنه اقتصادی رومیها که آغاز گردیده و شهرهای بازرگانی را از سرچشمه‌های رفاه خویش محروم می‌ساخت، رویهمرفته، به‌جنش نیرومندی علیه روم تبدیل گردید که سرتاسر بین‌النهرین را فرا گرفت. بسیاری از پادگانهای رومی که در شهرها مستقر بودند نابود گردیدند و نابودی آنها ارتش روم را سخت ناتوان ساخت. در این هنگام، نمایندگان خاندان اشکانی نیز که با یکدیگر دشمن بودند، متحد شدند. خسروی - «شاه بزرگ» - نیروهای عمده ارتش پارت را به بین‌النهرین گسیل داشت و در نبرد، تحولی به سود پارتها پدید آمد. افزوده بر این، در بسیاری از ولایتهای خاوری امپراتوری روم، شورش آغاز گردید که بسیاری از یکانهای ارتش روم را بناچار به‌خود مشغول داشت. ارتش ترایان به‌وایس‌نشینی تدریجی آغاز کرد.

در طول سال ۱۱۷، رومیها همه قلمرو پارت را که تصرف کرده بودند، رها کردند و رفتند. ترایان برای لشکرکشی تازه‌ای به‌سوی خاور آماده می‌شد، اما مرگ وی، رشته این تدارکات را برید. جانشین وی - آدریان - بهتر دانست که با پارتها صلح کند و برقراری مجدد وضعی که تا پیش از جنگ بود، شرایط صلح باشد. پارتها که صدها سال مرز فرات را نگاه داشته بودند، این بار نتوانسته بودند لژیونهای روم را متوقف سازند. رومیها ثروتمندترین ولایتهای امپراتوری پارت را اشغال و تاراج کرده بودند، که ضربتی بزرگ بر دولت پارت بود. سبب اساسی این، همانا روند فروپاشیده شدن دولت اشکانیان بود که بسیار ژرف شده بود. روشی که شهرهای بین‌النهرین و از جمله شهرهایی چون سلوکیه در کنار دجله در پیش گرفته بودند، از ویژگیهاست. این شهرها که چند سده، تکیه‌گاه رومیها و دسته‌بندیهای هوادار روم بودند، به‌هنگام پیکار با ترایان، آشکارا به‌صف پارتها پیوستند و این کار آنها نکته‌ای است دارای اهمیت اصولی. بخاموشی گراییدن خودمختاری پولیسیها، با در آوردن شهرها به‌ساخت ترکیبی دولت همراه بود. شهرها به‌هستی امپراتوری پارت ذینفع گردیدند و خطر در آمدن آنها به‌نظام دولرداری روم، انگیزه واکنش آنها گردید.

چند دهه، در مرزهای روم و پارت، صلح و آرامش برقرار بود. در خود پارت، در دوران پس از لشکرکشی ترایان، آرامشی نسبی بوده است. با داوری، براساس دراز بودن پادشاهی ولارش دوم (سال ۱۲۹ تا ۱۴۷) و بویژه پادشاهی ولارش سوم (سال ۱۴۸ تا ۱۹۹)، می‌توان چنین اندیشید که در این سالها، مناقشات جدی دودمانی، در

پارت رخ نداده است. اما، موقعیت پارت موقعیتی استوار نبود. در این دوران، در مرزهای شمالی و خاور، دولت، دشواریهای بزرگی پدید آمد. رشد امپراتوری کوشان، خطر مداومی در خاور پدید آورده بود. چنین می‌نماید که هیرکانیه نیز در همین هنگام به استقلال قطعی دست یافته باشد. گذشته از این، ولایتهای شمالی پارت، چند بار دچار تاخت و تازهای مرگبار آنها گردیدند که بویژه، تاخت و تاز سال ۱۳۶ میلادی، بسیار سخت بود. ارمنستان، همچنان مایه تیرگی مناسبات روم و پارت بود. آنجا که امکان داوری هست، تلاش برای پیشگیری از هرگونه افزایش بزرگ نفوذ طرف دیگر، در این ولایت دارای اهمیت کلیدی، هم در سیاست روم و هم در سیاست پارت، اصلی اساسی بوده است.

برای روم میسر گردید که در روزگار فرمانروایی آنتونین پی (سال ۱۵۵) ارمنستان را زیر کنترل خویش در آورد. پارتیها نتوانستند برای بازگرداندن اوضاع به حال پیشین، بی‌درنگ به عملیات جنگی آغاز کنند و تنها پس از شش سال، همینکه امپراتور از جهان رفت، با امیدواری به مناقشات در روم، به ارمنستان لشکر کشیدند. پایداری پادگانهای رومی، بسرعت در هم شکسته شد. فرماندار رومی کاپادوکیه که به ارمنستان رسیده بود، در پیکار خونین سه روزه که در نزدیک *إلگیه* در گرفت، با ارتشش نابود گردید. جناح شمالی دفاع خاوری روم در هم ریخت. سپاه پارت به سوریه که در آنجا نیروهای پراکنده رومی نمی‌توانستند در برابر پارتیها پایداری جدی کنند، یورش برد. در سوریه، خطر شورش همگانی علیه سیطره روم پدید آمد. وضع بحرانی شده بود. روم ناچار گردید همه نیروهای خود را برای از میان برداشتن این خطر به کار اندازد. در سال ۱۶۳ میلادی، در جنگ دگرگونی پدید آمد، پارتیها در ارمنستان تارومار شدند و در پی آن، رومیها به بین‌النهرین یورش بردند. شرایط صلح برای پارت، شرایطی بود بسیار سنگین. همه بخش باختری قلمرو پارت در بین‌النهرین تارود خابور، بدست رومیها افتاد.

مناسبات صلح‌آمیز میان پارت و روم نزدیک به سه دهه به دراز کشید. در این دوران، در پی مبارزه‌ای که چند ماه دوام یافت، ولارش سوم از فرمانروایی بزرگ کشیده شد و ولارش چهارم (سال ۱۹۲) بر تخت نشست. جنگ داخلی که در سال ۱۹۳ در روم آغاز گردید، به چشم پادشاه نوین پارت لحظه مناسبی آمد تا سرزمینهای از دست رفته را بازگرداند. پارتیها از پستسینی نیگر یکی از مدعیان تحت امپراتوری روم پشتیبانی کردند و همین کار بود که به سبب آن که در جنگ مدعیان پیروز شده بود دستاویزی برای آغاز جنگ علیه پارت داد. در بهار سال ۱۹۵، سپاهیان روم به قلمرو پارت گام نهادند و جنگ در سرزمین بین‌النهرین، چند سال ادامه یافت. آتش شورش ضد پارتی که در

ماد و پرسیدا آغازگردیده و ولارش با دشواری بسیاری آن را فرو نشانیده بود، این جنگ را برای رومیها آسانتر کرد. لشکرکشی رومیها ضربت سنگینی بر پارت وارد ساخت؛ ثروتمندترین بخشهای کشور تاراج گردیدند و نزدیک به صد هزار تن از مردم را به سوریه بردند و در آنجا به بردگی فروختند. می توان گفت که در منابع، درباره اوضاع سیاسی پارت پس از امضای پیمان صلح تا سالهای ۲۰۸/۲۰۷ که ولارش پنجم بجای پدرش ولارش چهارم نشست، هیچ خبری نیامده است. در سال ۲۱۳، آرتبان برادر ولارش پنجم که فرمانروای ماد بود، علیه وی سر به شورش برداشت. این شورش، دوباره شرایطی مساعد برای مداخله روم در امور پارت فراهم آورد و افزوده بر آن، قیامهایی که در ارمنستان و اُسروئن علیه رومیها آغاز گردیده بود، این مداخله را ضروری می ساخت. در سال ۲۱۶، رومیها به فرماندهی امپراتور کاراکالا به بین النهرین که در آن هنگام در زیر فرمان آرتبان بود (ولارش همچنان سلوکیه را کنترل می کرد) یورش بردند. بخش بزرگ بین النهرین و مناطق ماد بدست رومیها تاراج و ویران گردید.

تابستان سال ۲۱۷ آرتبان پنجم نیروهای بزرگی گرد آورد و به پیکاری قاطع علیه رومیها آغاز کرد. در این هنگام، کاراکالا بدست توطئه گران کشته شد و مارکین امپراتور گردید. جنگ سرنوشت ساز در نزدیک شهر نصیبین در گرفت. رومیها پس از نبردی سه روزه، ناچار به آغاز مذاکرات درباره صلح گردیدند که به بهای پرداخت ۲۰۰ میلیون سسترتس غرامت، باز گردانیدن اسیران و بازسازی هر آنچه که رومیها ویران کرده بودند، بدست آمد. بدینسان، واپسین لشکرکشی روم علیه پارت، برغم کامیابی آغازین، به شکست سختی انجامید.

سقوط دولت

پارت

اما، این واپسین کامیابی پارتها بود و آفتاب هستی آنان به لب بام رسیده بود. اردشیر (اردشیر)، فرمانروای پرسیدا با تکیه به اتحاد با برخی فرمانروایان دیگر محلی، سر به شورش برداشت. در سال ۲۲۳، او ولارش پنجم را کشت و چند سال پس از آن، آرتبان پنجم نیز در نبردی در نزدیکی هرمزدگان شکست خورد و کشته شد. مردم باستان، نابودی دولت اشکانیان را چون گذار حکومت خاور زمین از دست پارتها به دست پارسها، یعنی چون زنده شدن دوباره آن اوضاع تاریخی ارزیابی کردند، که پیش از لشکرکشیهای اسکندر مقدونی بوده است. اما، گمان نمی رود منتهی ساختن همه چیز، تنها به تغییر گروه قومی فرمانروا (یا حتی به تغییر دودمانها) درست و جایز باشد.

پارت دولتی بود که عنصرهایی که از ژرفای روزگار باستان خاور زمین ریشه گرفته بودند و در آن هنگام چون مرده ریگ روزگار هخامنشیان ارزیابی می‌شدند و عنصرهایی که از دوران هلنیستی سرچشمه داشتند و در مرحله نخست، شهرهای



پیکرهٔ يك پارتی سرشناس از هاترا

خودمختار، در ساخت اجتماعی آن، به هم بافته شده بودند. چنانکه دیدیم، پولیسهای یونانی و شهرهای محلی (که ساختشان به ساخت پولیسها، از بسیاری جهات همانند بود) رفته رفته، در زیر تأثیر سببهای بسیار، به دستگاه اجتماعی یکسره دیگری تبدیل گردیدند و ویژگی خاص خود را از دست دادند. از این رهگذر، همه ساخت اجتماعی درونی پارت، رفته رفته، دگرگون شد. گذشته از این، بسیاری از چیزهایی که ریشه‌اش به دوران دولتداری آغازین هلنیستی می‌رسید، در ویژگی سیاسی دولت اشکانیان بر جای ماند. ساخت سیاسی پارت، با شرایط اجتماعی که پدید آمده بود، دیگر همخوانی نداشت. سستی دستگاه زور دولت، نقش بزرگ فرمانروایان محلی، پندار دربارهٔ شخصیت شاه همچون یگانه ارتباط عنصرهای گوناگون دولت و جز اینها، یعنی همه آنچه که ریشه‌اش به هلنیسم یا به ساخت تشکیلات قبیله‌های چادرنشین می‌رسید، با آن شرایط اجتماعی که بود، در تضاد شدند، زیرا می‌توان گفت که سرچشمهٔ همیشگی پیدایش هرج و مرج سیاسی بودند.

انقراض اشکانیان و پدید آمدن دولت ساسانی، سرآغاز بازسازی دستگاه سیاسی

دولت بود. ساخت اجتماعی از نوع برده‌داری خاوری، در واپسین دوران پارتها و

دوران آغازین ساسانیان، در اصل یکی بود و تنها روبنای سیاسی، از ریشه دگرگون شد.

ایران در روزگار ساسانیان

پیدایش جامعه فتودالی آغازین

پدید آمدن امپراتوری ساسانیان

ابتکار وحدت ایران در چارچوب امپراتوری تازه‌ای که جایگزین دولت پارت گردید، از پارس که روزگاری کانون آغازین امپراتوری هخامنشیان نیز بود، سرچشمه گرفت.

پارس که در روزگار سلوکیها تا اندازه‌ای به استقلال سیاسی دست یافته بود، چون یکی از پادشاهیهای تابع، در ترکیب دولت پارت بود. فرمانروایان آن سرزمین که نزدیک به سده دوم پیش از میلاد، لقب «شاه» گرفته بودند، بسان پیشینیان «فراتاراکي» خویش، سکه‌های خود را ضرب می‌کردند. نقشهای روی این سکه‌ها گواهی است بر باقیماندن سنتهای سیاسی کهن محلی، گرامیداشت آتش مقدس و الهه‌های آرامگاههای زرتشتیان و در رأس آنها - اهورامزدا. چنانکه ساسانیان در روزگار پسین رایج کرده بودند، در دوران اشکانیان، دودمان بزرنگیها در پارس فرمانروایی می‌کرد و گوچهر واپسین پادشاه آن دودمان بوده است. شهر استخر (در نزدیکی تخت جمشید باستانی) پایتخت پارس بود.

در پارس قلمروهای کوچکتری نیز بوده است. فرمانروایان یکی از این قلمروها - پاپک از خاندان ساسان که در يك زمان کاهن معبد بسیار معتبر الهه آناهیتا در پارس بود - در سال ۲۰۸ (یا ۲۰۹ میلادی)، حکومت شاهی را تصاحب کرد و گوچهر را از

سریر فرمانروایی بزرگش و کشت. پس از مرگ پاپک (نزدیک به سال ۲۲۲)، پسرش اردشیر (ارتشیر) فرمانروایی خود را بر برخی ولایتهای همجوار پارس، کرمان، خوزستان و جز اینها گسترش داد و در اتحاد با فرمانروایان برخی از پادشاهیهای کوچک که در ترکیب دولت پارت بودند، آرتبان پنجم اشکانی (آرشاکی) را شکست داد. پس از آن، اردشیر بزودی در سال ۲۲۶ (یا ۲۲۷)، چون «شاهنشاه ایران (ایران)» تاجگذاری کرد.

بدینسان، امپراتوری ساسانیان پدید آمد. شهر دوگانه تیسفون - سلوکیه در کنار دجله (که به شهر وه ارتشیر نامگذاری شد) پایتخت آنان بود. دولت ساسانی، در اساس شامل همان سرزمینهایی بود که در دولت اشکانیان بودند: ایران و لایتهای همجوار آن در جنوب باختری آسیای میانه و باختر افغانستان، بینالنهرین سفلی و وسطی (که مردمش در اساس سریانی بودند و سورستان نامیده می‌شد). تلاش اردشیر اول برای پیشرفت به سوی باختر فرات، به چند جنگ با رومیها انجامید که در آن جنگها، ایران ساسانی، در اساس، از سیاست تعرضی پیروی می‌کرد و بارها به سوریه و آسیای صغیر رخنه کرده بود. در خاور، سروکار ایران با امپراتوری روم به انحطاط کوشان بود. ساسانیان پس از پیروزیهایی که در روزگار شاپور اول (۲۴۱ تا ۲۷۲) - پسر و جانشین اردشیر - بدست آوردند و کشورگشاییهای تازه در خاور و باختر که برخی از آنها ناپایدار بود (در افغانستان امروز، ماوراء قفقاز و جز اینها)، لقب «شاهنشاه ایران و انیران» بر خود نهادند.

در دولت ساسانیان، حکومت مرکزی در سیمای شاه شاهان، بسیار نیرومندتر از دوران هخامنشیان بود. بخشی از شاهکهای تابع را در همان روزگار اردشیر اول نابود کرده بودند؛ اعضای خاندان ساسانی و فرمانداران شاهنشاه، جایگزین آنها شدند. روند از میان رفتن پادشاهیهای تابع در سده‌های سوم تا چهارم میلادی نیز، ادامه داشت و پس از آن، این پادشاهیها در اساس، در نواحی مرزی، در باختر و خاور بر جای مانده بودند.

اردشیر اول خود را چون مبارز سرسخت زرتشتیگری می‌نمود و مغان زرتشتی به همراه اشراف زمیندار پارس و بخشی از اشراف پارت (خاندانهای سورن، کارن و جز اینها) که به وی پیوسته بودند، تکیه‌گاه اساسی او بودند. تبدیل آیین زرتشت به دین دولتی (رسمی)، با واکنش سخت فرهنگی علیه هلینیسم همراه بود.

نظام اجتماعی و دولتی ایران ساسانی

در منابع، ساخت اجتماعی ایران در روزگار ساسانیان، در کل، بازتابی اندک دارد. تردیدی نیست که این روزگار، دوران فرو پاشیده شدن نظام برده‌داری و پدید آمدن جامعه فئودالی آغازین بوده است. اما، روشن نیست که این روند در چه شکل‌هایی انجام یافته و چه مرحله‌های سنواتی داشته است. بهرحال، در سده‌های ۳ تا ۴ میلادی، مناسبات برده‌داری هنوز مناسباتی پرتوان بوده است. در منابع یونانی و دیگر منابع، اغلب یادآوری شده است که سپاهیان ایران دهها هزار تن از مردم را از سوریه، ارمنستان و دیگر کشورها به‌بردگی برده‌اند. پاپای اسیران (انشهریک = «بیگانه») گهگاه، دهقانان نیز در صورت پرداخت نکردن خراج، برده می‌شدند. بردگان در املاک اشراف (دستکرت) که آن املاک را می‌شد همراه با بردگانش فروخت و نیز در کارگاه‌های پیشه‌وری شاه کار می‌کردند. در نیمه نخست سده پنجم، یکی از سران بنام مهر نرسه از خاندان اسپندیاز که در زمینهای وی در فارس ۱۲ هزار تانگ انگور، ۱۲ هزار درخت زیتون و ۱۲ هزار سرو بود، نام هزار بندگان یعنی خداوند هزار برده را گرفته بود. زمینداران به‌بخشی از بردگان قطعه زمینی می‌دادند و این بردگان از حق برخورداری سهمی از محصول کار نیز برخوردار بودند، اما روش نیست که این نظام در چه هنگامی پدید آمده است.

از روزگاران کهن، بردگی در ایران با جماعت آزاد روستایی (کتک، به فارسی دری کده) که در آغاز دارای خانوارهای بسیار بود، همزیستی داشت و در روزگاری دیرتر، به جماعت همسایه بدل گردید؛ در ضمن، اصطلاح کتک خواتای («خداوند خانه»، به فارسی دری کدخدا) در آغاز به معنی رئیس جماعت پر خانوار بود و سپس به معنی رئیس روستا گردید. بردگی بیشتر در ولایتهایی که اقتصاد رشد یافته‌تری داشتند - بین‌النهرین و خوزستان - گسترشی بیشتر داشت و گسترش آن در پارس و ماد (ماه)، کمتر بوده است. در ولایتهای کرانه دریای خزر و در خاور ایران، در سده‌های سوم تا چهارم میلادی، مناسبات پدرسالاری - کمونی، هنوز دستی بالاتر داشته است. اطلاعات درباره مناسبات فئودالی آغازین و پدید آمدن وابستگی جماعت‌های روستایی به اشراف زمیندار، پس از نیمه دوم سده پنجم در منابع آمده است.

لقب رئیس مملکت ساسانی «شاهنشاه ایران و انیران»، نمایانگر ادعایی آرمانی بر پادشاهی همه جهان بوده است. شاهنشاه می‌بایست از اعضای خاندان ساسانی باشد، اما مقررات معینی برای جانشینی شاه نبود. قدرت شاه را قدرتی الهی بر می‌شمردند و هیچ محدودیتی بر آن نبوده است. در دربار، مقررات و تشریفات با شکوهی حکمفرما بود که به‌دقت آن را طرح کرده بودند.

دین، همه مردمان را - بجز بردگان که در قشرها نبودند - به چهار قشر و دقیقتر

بگوئیم به کاستها تقسیم کرده بود و دولت از این تقسیم مقدس پشتیبانی می کرد؛ به گذار از يك قشر به قشری دیگر اجازه داده نمی شد. نظام فشربندی - کاستی ایران باستان، در همسنجی با دوران اوستایی دچار دگرگونیهای محسوس گردید و در روزگار ساسانیان شامل کاهنان - اسراوان (به اوستایی اترآوان)، سپاهیان - ارتشتاران (به اوستایی راتایشتر)، دپیران - دبیران (قشر تازه ای که در روزگار دولتهای بزرگ ایران شکل یافته و نقش آن بویژه، با رشد دستگاه دیوانسالاری در عهد ساسانیان افزایش یافته بود) - و قشر خراجگذار - واستریوشان (به اوستایی و استرافشویانت، که پیشتر دهقانان آزاد بودند) - بوده است. سه قشر نخست، قشرهای دارای امتیاز بر شمرده می شدند، مالیات نمی پرداختند و وظیفه و تکلیفی جز آنچه که به قشرهای آنها مربوط بود، یعنی وظیفه های کاهنی، خدمت سپاهی و خدمت در دفترها انجام نمی دادند. در درون این سه قشر، درجه بندی هم بوده است. پایینترین کاهنان، مغ نامیده می شدند؛ در رأس مغهای ولایتهای جداگانه مُغ پِت («سرکرده مغان») بود، و در رأس همه مغان مُغ پِستان مُغ پِت (شکل پسین آن، موبدان موبد) بوده است؛ این مرد، در عین حال رئیس معابد زرتشتی و قاضی القضاات نیز بوده و در سده های ۴ تا ۵ میلادی، پس از شاه، در مملکت مقام نخست را داشته است. ارتشتاران - سالار، یا ایران اسپهبت (اسپهبد) - سرفرمانده - در رأس قشر سپاهی بود. چنانکه از سنگ نبشته های آغازین ساسانیان برمی آید، اشراف ایران به شهرداران (شاهکهای تابع و فرمانداران ولایتها که از اعضای خاندان ساسانی بودند)، ویسپوهرها (اعضای سرشناسترین خانواده ها که مأموران عالیرتبه از میان آنان گماشته می شدند) و وزرگان (بزرگان. م.) (که از میان آنان صفوف فرماندهان سپاه و درباریان و مأموران تکمیل می گردید) تقسیم می شدند. پایینترین درجه قشر سپاهی آزادان (به فارسی دری آزادان)، یعنی مردمی بودند از زمینداران کوچک که هسته سوار نظام از آنها ساخته شده بود. قشر دبیران، از مأموران کشوری - دیوانسالار - پدید آمده بود. دبیرپِت (دبیربد) - رئیس دفتر شاه - در رأس این قشر بوده است.

زراعت کاران (واستریوشان)، پیشه وران (هوتوخشان، به اوستایی هوتی)، بازرگانان و همه شهریان، یعنی همه مردم بجز سه قشر بالایی، در ترکیب قشر خراجگذار بودند. این قشر، مالیات سرانه (گزیت) و مالیات زمین (خراگ) آن را دهقانان می پرداختند و مالیاتهای فوق العاده می دادند؛ دهقانان همچنین دارای وظیفه و تکلیفهایی بودند: ساختمان شبکه های آبیاری، دژها و ساختمانهای دولتی. اعضای قشر خراجگذار نمی توانستند هیچگونه کار دولتی داشته باشند. رئیس این قشر، واستریوشان سالار بود که از میان اعضای قشرهای بالایی گماشته می شد. اما، چون همه درآمدهای اساسی مالیاتی، از قشر خراجگذار گردآوری می شد، رئیس قشر خراجگذار در عین

حال، رئیس اداره مالیه نیز بوده است؛ ترتیب دادن بودجه درآمد و هزینه دولت هم با این مرد بود.

امپراتوری ساسانیان دارای دستگاه رشد یافته دیوانسالاری بود. گذشته از مأموران عالیرتبه‌ای که از آنان نام بردیم، بسیاری مقامهای عالی لشکری و کشوری دیگر هم بوده است: رئیس پاسداران دربار (هزاره پت)، رئیس اسواران، رئیس انبارهای دولتی، مأموری که پذیرایی از سفیران بیگانه با او بوده است و جزاینها. سپس، مقام وزرگ فرماتار («فرماندار بزرگ»، برابر با وزیر بزرگ پس از آن روزگار) - رئیس همه دستگاه اداری و مهر دارشاهی - پدیدار گردید. ادارات جداگانه - دیوانها و رئیسان آنها - نیز بوده‌اند.

ارتش دایمی (بجز پاسداران نه چندان بزرگ شاهی «هزاره‌ها») نبوده است. سپاه از افواج سوار اعضای قشر سپاهی پدید آمده بود. اسلحه سپاهی سوار، همانا نیزه (به‌درازای تا دو متر)، کمان باتیردان، شمشیر، تبرزین، زوبین و کمند بوده است. سوار، زره می‌پوشید؛ سر، سینه و گردن اسب رزمی نیز با زره پوشانیده می‌شد. سپاه امدادی هم، از سواران مردم کوهستانی و چادرنشینان ایرانی و انیرانی پدید آمده بود. پیاده نظام از دهقانانی تشکیل شده بود که آنان را با گزینش ویژه‌ای گرد آورده بودند. پیاده نظام که تسلیحات و تعلیمات بدی داشت، تنها چون نیرویی امدادی بود و برای کشیدن بنه و نیز در محاصره‌ها بکار می‌رفت؛ پیاده‌نظام درهمسجی با اسواران، در سپاه وضع برابری نداشت و پائینتر بود.

امور محاکم را قشر کاهنان در دست داشت. در قوانین ساسانی سه گونه بزه و تبهکاری بوده است: علیه دین (زرتشتی)؛ علیه شاه شاهان (یعنی بزه سیاسی)؛ علیه اتباع. کیفر دو بزه نخست، می‌توانست مرگ باشد (گهگاه برای بزه‌های سیاسی، زندانی شدن در دژ فراموشی در خوزستان، جایگزین کیفر مرگ می‌گردید). کیفر بزه علیه اتباع، کور کردن، نقص عضو و یا جریمه بوده است و قوانین مربوط به خانواده، داشتن چند همسر برای مرد و شش گونه ازدواج رامیسر می‌ساخت که در هر يك از آنها زنان وضعی بسیار گونه‌گون داشته‌اند. ازدواج با بستگان بسیار نزدیک (برادر با خواهر، پدر با دختر و حتی مادر با پسر) نیز بوده که اغلب، در خاندان پادشاهی ساسانیان، بسیار پیش پا افتاده بوده است.

دین در ایران

ساسانی

چنانکه گفتیم، در روزگار ساسانیان، دین زرتشت، دین رسمی گردید. در همه جا

معبد‌های زرتشتیان بود که در آنها آتش نامیرا را نگاه می‌داشتند. در آرتور پاتکان (آذربایجان) آتش شاه و سپاهیان، در پارس آتش مغان و در خراسان آتش دهقانان - سه آتشکده اساسی - بوده‌اند. معبد‌های زرتشتیان دارای زمینهای پهناور و ذخایر دیگر مالی و یکی از نیروهای عمده اقتصادی و سیاسی مملکت بوده‌اند. کاهن - کار تیر - که پیشرفت خود را در روزگار شاپور اول آغاز کرد و در روزگار جانشینان شاپور، در سالهای ۲۷۳-۲۹۳، به‌بالا‌ترین موقعیت دست یافت و کاهن بزرگ والهام‌دهنده معنوی شاه گردید، در پدید آوردن مذهب یگانه دولتی، نقشی بزرگ داشت.

در سده سوم میلادی بود که متنهای کتاب مقدس زرتشتی - اوستا - ویراسته شد. سپس، گردآوری قوانین اوستا، در سده‌های ۴ و ۶ انجام گرفت. در روزگار ساسانیان، الفبای ویژه اوستایی ساخته شد (متنهای اوستا که تا روزگار ما رسیده، به آن خط است) و نیز بر گردان آن به‌زبان پارسی میانه و تفسیر بر آن - زند - ترتیب یافت. در روزگار ساسانیان، آیین زرتشت به‌دینی دگم، با تشریفاتی که بدقت طرح گردیده بود و دارای مراسمی بی‌اهمیت (که از ویژگیهای شکل‌های آغازینش نبود) تبدیل گردید و مغان ویژگی تحمل نکردن دیگران را یافتند و کوشیدند پیروان دیگر ادیان را مورد پیگرد قرار دهند. اما، حکومت شاه تنها هنگامی به‌این پیگردها مبادرت می‌کرد که انگیزه‌ای سیاسی بر آنها بوده باشد.

در سده سوم میلادی، در دولت ساسانیان، دینی تازه که همانا مانئیگرایی بود، پدید آمد. بنیادگذار این دین، یعنی مانی در جنوب بین‌النهرین زاده شده و تبارش از سوی مادر به‌یک خاندان سرشناس ایرانی می‌رسید. او که در آغاز فرمانروایی شاپور اول به تبلیغ تعلیمات خود پرداخته بود، باحسن استقبال از سوی شاه روبرو گردید، اما هنگامیکه روشن گردید ویژگی تعلیمات دین نوین برای معابد زرتشتی که نیرو می‌گرفتند، زیان‌آور است، مانی در روزگار بهرام اول در سال ۲۷۶ میلادی، در گندی شاپور (در خوزستان) کشته شد. مانئیگری، با گسترش دادن پندارهای کهن ایرانی درباره پیکار ازلی روشنایی و تاریکی، عنصرهای مسیحیت، آمیخته‌ای از فلسفه یونانی با آموزش دینی و تعلیمات بودایی را در خود داشت. پیرو تعلیمات مانئیگرایان، جهان و نیز انسان، آمیخته‌ای ناموزون از عنصرهای تاریکی و روشنایی هستند. انسان برای رهایی از سلطه اهریمن، می‌بایست از عنصرهای بدی پاک گردد و برای این کار ضروری است که از وابستگیهای مادی وارهد. از این رو پیرو راستین مانی، نباید هیچگونه مالکیت، خانواده و مسکن داشته باشد و باید از زناشویی، شراب، گوشت و همه نعمتهای زمینی دست شوید. اما، چون اینگونه زهد ناب، تنها برای انگشت‌شماری میسر بود، اعضای کیش مانی به‌دو درجه تقسیم می‌شدند: پیروان «کامل» که زاهدانی

ناب، آواره و مبلغ تعلیمات بودند و «مستمعان» که می‌توانستند خانه، خانواده، حرفه و مالکیت داشته باشند، و در عین حال موظف بودند که به «کاملها» جای بدهند و بهرگونه، به آنها یاری کنند؛ اما هر «مستمع» برای رستگاری روح، می‌بایست پیش از مرگ، به‌درجه «تکامل» ارتقاء یابد.

مانیگری، در زمانی کوتاه، نه تنها در بین‌النهرین و ایران، بل همچنین در امپراتوری روم (تا شمال آفریقا و اسپانیا) و در آسیای میانه و سپس در میان اویغورها نیز گسترش یافت. اما، چون مانیگری با نکوهش نظام موجود اجتماعی همچون زاده نیروی بدی و فراخوانی به «روی برتافتن از جهان» - هرچند بگونه‌ای منفی - اعتراضی علیه جامعه و دولت استثماری بود، پیروان مانی، هم در ایران و هم در امپراتوری روم، پیوسته در معرض پیگرد بودند.

در شهرهای بین‌النهرین و ایران، جماعت‌های قابل ملاحظه کلیمیان می‌زیسته‌اند. جماعت کلیمیان در ایران از خودمختاری معینی برخوردار بود و دارای رئیسی از خود - اکسیلارخ (به یونانی «امیر در غربت») - بود و ساسانیان آنها را مورد پیگرد قرار نمی‌دادند.

در سده‌های ۴۷۳ میلادی، درمیان سریانیهای بین‌النهرین و سپس، اغلب در بین خود پارسها نیز، مسیحیت که در ایران ساسانی مورد پیگرد نبود، گسترشی بزرگ یافت. اما، هنگامیکه در امپراتوری روم (در واقع در سالهای سی‌ام سده چهارم میلادی)، و نیز در ارمنستان (نزدیک به سال ۳۰۲ میلادی) و در پی آن در خاور گرجستان (کارتلی، در سالهای سی‌ام سده چهارم میلادی) و در آلبانی قفقاز (در خاور ماوراء قفقاز)، مسیحیت دین دولتی گردید، وضع دگرگون شد. در این هنگام، ساسانیان به‌مسیحیان چون به‌هودادارن سیاسی روم می‌نگریستند و در روزگار شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ میلادی)، همه مسیحیان در معرض پیگردی خونین قرار گرفتند. پس از پیمان سال ۳۸۷ میلادی، میان روم و ایران، پیگرد مسیحیان در ایران پایان یافت و یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ میلادی)، حتی آنها را مورد حمایت قرار داد؛ در سالهای ۳۰ تا ۵۰ سده پنجم میلادی، گهگاه و جسته و گریخته، پیگرد مسیحیان و بیش از همه پیگرد روحانیانشان از سر گرفته می‌شد. اما، پس از آنکه کلیسای سریانی در ایران، در مجمع خود در سال ۸۴۸ میلادی، تعلیمات نسطوری را که در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) نکوهش شده بود، پذیرفت و کلیساهای مسیحی کشورهای ماوراء قفقاز مونوفیزیتها (فرقه آغازین مسیحیت - م.) - از کلیسای کلدانی (ارتکدس) بیزانس جدا شدند، مسیحیت نسطوری و مونوفیزیتی، از حق هستی مستقل در ایران برخوردار گردید. سلوکیه، مقرر کشیش (یا اسقف) نسطوری بود. مسیحیت نسطوری، در سده پنجم میلادی، در شهرهایی تا مرو و

سپس همچنین در آسیای میانه و پس از آن در میان ترکان اویغور گسترش یافت و در سده هفتم میلادی به آن سوی دیوار چین، به ولایت گانسو رخنه کرد. در مرزهای خاوری دولت ساسانی - در تخارستان و کابلستان و نیز در آسیای میانه، از روزگار پادشاهی کوشان، کیش بودا گسترش داشته است.

سیاست خارجی ساسانیان در

سده های ۳ تا ۴ میلادی

در سده های ۳ تا ۴ میلادی، در روزگار اشکانیان بر سر تصرف بین النهرین علیا، سوریه، ارمنستان، کشورهای ماوراء قفقاز و به خاطر سیادت بر راه های کاروان رو بازرگانی که دریای مدیترانه را به هند، آسیای میانه و چین پیوند می داد، مبارزه ایران و امپراتوری روم جریان داشت. اردشیر اول که به جنگ با روم آغاز کرد، جنگ را با کامیابیهای گهگاه دو سوادامه داد. در روزگار شاپور اول، پیروزیهای بزرگی بدست آمد، او در سال ۲۵۶ میلادی، شهر انطاکیه - پایتخت باشکوه سوریه - را تصرف و تاراج کرد، و در سال ۲۶۰ میلادی، پس از تارومار کردن ارتش روم در نزدیکی ادسا (الرها - م.) بخشی از آن ارتش را همراه با امپراتور والرین اسیر کرد (والرین در اسارت مرد). این اسیران در ساختمان بندی بزرگ در رودخانه کارون که بنام بند قیصر («سد قیصر» یعنی امپراتور روم) شهرت دارد، بکار گرفته شدند. شمار بزرگی از اسیران را نیز از شهرها و روستاهای سوریه و آسیای صغیر آورده بودند؛ بخشی از آنها را که بیشترشان پیشه ور بودند، در شهر گندی شاپور که آن را شاپور بنیاد کرده بود، جای دادند. اما سپاه شاپور از اذنان (آذینه بن حیران - م.) پادشاه عرب پالمیرا که تابع روم بود شکست خورد. سپس، پیکار با کامیابیهای گهگاه دو سوی ادامه یافت. بارها شده بود که سپاهیان ایران بر رومیها پیروز شده بودند، اما هیچگاه آنها نتوانستند در سرزمینهایی که به اشغال موقت آنها در آمده بود، استوار شوند، - در ایران سپاه دایمی، از آن گونه که در روم بوده است، نبود و افواج سوار پس از بدست آوردن غنایم سرشار جنگی و بردگان اسیر، بنابر معمول، می کوشیدند تا هر چه زودتر به خانه خود بازگردند.

نخستین مرحله جنگ با روم، در سال ۲۹۸، با شکستی سخت برای ایران به پایان رسید و پس از این شکست، پادشاه نرسه (۲۹۳ تا ۳۰۲ میلادی) می بایست پیرو پیمان صلح نصیبین، از ادعا بر ارمنستان دست بکشد و بخشی از بین النهرین علیا و پنج ولایت کوچک کنار مسیر علیای رودخانه دجله را به روم واگذارد. شاپور دوم، پس از پایان مهلت ۴۰ ساله پیمان صلح نصیبین، دوباره در سال ۳۳۸ میلادی به جنگ با روم آغاز کرد. جنگ با کامیابیهای گهگاه دو سوی، تا سال ۳۶۳ میلادی، ادامه داشت و

در آن سال، امپراتور یولیان (ژولیان) با سپاهی بزرگ به بین‌النهرین ایران رخنه کرد و تا سلوکیه پیش آمد، اما در یکی از پیکارهای سال ۳۶۳، زخمی مرگبار برداشت. ایوویان که در همان دم، در اردوگاه به‌جانشینی وی برگزیده شد، در سال ۳۶۳ با شاپور دوم پیمان نوین نصیبین را بست که بنابر آن، زمینها و شهر نصیبین که پیرو پیمان سال ۲۹۸ از دست رفته بود، به ایران بازگردانیده شد.

پس از مرگ شاپور دوم، حکومت شاه، بناچار با سردمداران کاست کاهنان و سپاهیان که می‌کوشیدند شاه شاهان را به‌حربه گوش بفرمانی در دست خویش تبدیل کنند، به‌مبارزه برخاست؛ در ۲۰ سال (از سال ۳۷۹ تا سال ۳۹۹ میلادی)، سه پادشاه در پی توطئه‌ها کشته شدند. در سال ۳۸۷ میلادی، ایران توانست با روم پیمان سودمندی ببندد که پیرو آن کشورهای ماوراء قفقاز به‌مناطق نفوذ روم و ایران تبدیل شدند: ارمنستان باختری و لازیکا (در باختر گرجستان) منطقه نفوذ روم و بخش بزرگ ارمنستان («ارمنستان پارس»)، گرجستان خاوری (کارتلی) و آلبانی منطقه نفوذ ایران گردیدند. در آغاز، در آنجا هنوز پادشاهانی همچون پادشاهان فرمانبردار ایران باقی بودند، اما آنها رفته رفته، برکنار شدند و این سه کشور از ولایتهای ایران گردیدند و خودمختاری و امتیازات اشراف محلی و دین مسیحی را نگاه داشتند.

میان سالهای ۶۰ تا ۸۰ سده چهارم میلادی، حکومت ساسانیان در پی پیروزی در خاور، در شاهزاده‌نشینان پیشین کوشان، در خاور افغانستان امروز، تحکیم یافت و شاهزادگان ساسانی، بنابر معمول، به فرمانداری این سرزمینها با لقب «کوشان شاه» گماشته می‌شدند.

ایران در سده

پنجم میلادی

پادشاه یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ میلادی) کوشید با تدبیرهایی تند، نفوذ اشراف کاهن و سپاهی را از میان بردارد و برای همین هدف بود که از مسیحیان حمایت کرده (و اشراف به‌همین سبب به‌او لقب گناهکار دادند) و مناسبات نیکی با امپراتوری بیزانس برقرار ساخته بود. سرانجام، او قربانی دسیسه اشراف شد.

در همه سده پنجم میلادی، مناسبات میان ایران و بیزانس، مناسباتی صلح‌آمیز بود. این نکته که هر دو دولت، در سده پنجم می‌بایست یورشهای مداوم کوچ‌نشینان را در هم بشکنند، به‌این کار یاری کرده بود. این یورشها عبارت بودند از یورشهای هونها، از مجارستان کنونی و از شمال قفقاز و در پی آن، یورشهای هیونیها، کیداریها و هیتالیان (هپتالیان، یقتالیها - م.) در شمال خاوری فلات ایران. همین نکته، هر دو دولت را

برانگیخت تا درباره دفاع مشترك از گذرگاههای کوهستانی قفقاز - گذرگاههای آلان و دربند - به توافق برسند، زیرا هونها از شمال قفقاز، هم به قلمرو بیزانس و هم به قلمرو ایران یورش می بردند. ایران گردن گرفت که در گذرگاهها، دژها و پادگانهایی داشته باشد و بیزانس تعهد کرد که برای این کار، به ایران هزینه ای پردازد.

درباره مبارزه ایران با کیداریها، در نیمه نخست سده پنجم میلادی و هیتالیان در نیمه دوم سده پنجم و نیمه نخست سده ششم میلادی، در منابع مطالب چندانی نیست.

پیدایش قومی این مردمان نیز هنوز ناروشن است. پادشاهان ساسانی - بهرام پنجم (گور، ۴۲۱ تا ۴۳۸ میلادی) و یزدگرد دوم (۴۳۸ تا ۴۵۷ میلادی) - در سرزمینهای خراسان و تخارستان با اینان پیکار کردند. در نیمه دوم سده پنجم، هیتالیان دولتی نیرومند پدید آوردند و تخارستان، همچنین سفدو برخی از دیگر ولایتهای آسیای میانه را فرمانبرداری خویش ساختند. پادشاه پیروز (به فارسی دری فیروز) (۴۵۹ تا ۴۸۴ میلادی) در پیکار با هیتالیان شکست خورد و برای آزادی خویش تعهد کرد غرامتی



بشقاب سیمین. پادشاه ساسانی در شکار

کلان به آنها پردازد و بخشهای واقع در خاور مرو را به آنان واگذارد. سپاه پیروز در جنگ تازه با هیتالیان تارومار گردید و خود او کشته شد.

بهرام پنجم (گور) و یزدگرد دوم، برعکس سیاست یزدگرد اول، کوشیدند تا اشراف و کاهنان از آنان خشنود باشند. برای همین بود که یزدگرد دوم در این اندیشه شد که خودمختاری ارمنستان را از میان بردارد و در آنجا، برای ایرانی ساختن این سرزمین، دین زرتشت را جایگزین مسیحیت سازد و سپس همین کار را در دیگر کشورهای ماوراء قفقاز هم انجام داد. در ارمنستان، مالیاتها را افزایش دادند و اشراف پارسی را در مقامهای اداری گماشتند. یزدگرد دوم، بدستاورز خطر تهدید از سوی کوچیان، هفت سال تمام، افواج سوار ناهارارهای (شاهزادگان) ارمنی را دور از میهن، در مرزهای خاوری نگاه داشت. در سال ۴۵۰ میلادی، یزدگرد دوم از ناهارارها خواست تا به دین زرتشت در آیند و تهدید کرد که اگر جز این باشد، آنها را از مایملک و فرمانروایی خود محروم سازد. اما، با آنکه می توان گفت افواج فتودالی در ارمنستان نبودند، در آنجا شورش خودبخودی مردم آغاز گردید و ناهارارها و روحانیون به آن

شورش پیوستند. واردان مامیکئیان - سردار با تجربه و دلاور - در رأس شورشیان بود. شورش به کارتلی و آلبانی گسترش یافت. سپاهیان ایران پس از نبردی سرسختانه، توانستند در آوارایر به پیروزی نهایی دست یابند. در آنجا واردان مامیکئیان کشته شد (ماه مه سال ۴۵۱ میلادی) و شورش سرکوب گردید، اما یزدگرد دوم که ازدامنه شورش به هراس افتاده بود، به قتل رهبران شورش بسنده کرد، خودمختاری کشورهای ماوراء قفقاز را نگاه داشت و از نشانیدن دین زرتشت در آنجا دست کشید.

در روزگار پیروز که دوباره کوشیده بود تا خودمختاری کشورهای ماوراء قفقاز را محدود سازد، در کارتلی، ارمنستان و آلبانی آتش شورش خلقی، باری دیگر، زبانه کشید و بخش بزرگ اشراف نیز به شورشیان پیوستند (سال ۴۸۱ میلادی). و اختانگ گورگاسال - پادشاه کارتلی - و واخلان مامیکئیان - فرمانده سپاهیان ارمنی - سرکردگان شورش بودند. ولاش (به فارسی دری بلاش، سال ۴۸۴ تا ۴۸۸ میلادی) - جانشین پیروز - پس از مبارزه‌ای دراز، با اشراف کشورهای ماوراء قفقاز پیمان صلح بست (سال ۴۸۴ میلادی) که بنابر آن، حقوق امتیازات اشراف محلی و روحانیت مسیحی، محفوظ و مصون ماند.

در منابع، از روند گسترش فتودالیسم در ایران در نیمه دوم سده پنجم میلادی، یاد شده است. بخش بزرگ دهقانان - پیش از همه، اعضای آزاد کمونها - به اشراف که فتودال شده بودند، وابستگی داشتند. در پایان سده پنجم، در پی رشد فشار بار سنگین مالیات و بدبختی‌های طبیعی - خشکسالی و قحطی - که مایه گرسنگی گردید و خاستگاه قیام عظیمی شد که بنام قیام مزدکیان آوازه بر آورده است، ناخشنودی توده‌های گسترده فزونی یافت.

جنبش

مزدکی

در منابع، این جنبش خلقی که میان سالهای ۴۹۱ و ۵۲۹ میلادی، ایران را فرا گرفته بود، بازتابی اندک دارد که بیشتر آن نیز متناقض است و سیر رخدادها را می‌توان تنها در شکلی کلی در نظر مجسم ساخت.

تعلیماتی که در نیمه سده سوم در فرقه زردشتکان پدید آمد و سپس به نام مزدک پیشوای جنبش پایان سده پنجم میلادی نام مزدکی بخود گرفت، پوسته انگارگانی (ایدئولوژیک) این جنبش بوده است. اغلب، آموزش مزدکیان را به مانیکرای می‌رسانند، اما چنین می‌نماید که تنها، پذیرفتن دوگانه‌گرایی - روشناسی (نیکی) و تاریکی (بدی) - برای مزدکیان و مانیکرایان مشترک بوده است. در دیگر جهات، تعلیمات

مزدکیان - هم تعلیمات دینی وهم تعلیمات اجتماعی - با تعلیمات مانیکریان تفاوت داشته است. بنابر آموزش مزدکیان، فعالیت‌های پادشاهی روشنایی، دادگرانه، خردمندانه و دارای هدف است، اما فعالیت پادشاهی تاریکی، تصادفی، با هرج و مرج و نابخردانه است. ماهیت اندیشه‌های اجتماعی مزدکیان در یکی از منابع، چنین خلاصه شده است: «... مردمان از دور و نزدیک دعوت او قبول کردند و مالها در میان می‌کردند و مزدك گفت: مال، بخشیده‌ای است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی‌اند فرزندان آدمند و بچه حاجتمند گردند، باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و درماندگی، و متساوی‌الحال باشند... آنکه گفت ... تا هیچکس از لذات و شهوات دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود» (سیاست نامه، چاپ دوم تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۱۴-۲۱۵ - م.). مزدکیان خواست اشتراك خواسته وزن را از برخی خیالپردازهای اجتماعی روزگار باستان گرفته بودند. «اشتراك زن»، در عمل به معنی برهم زدن حریم‌سراهای اشراف بود که در آنها صدها و هزارها زن در بند بودند و این، بسیاری از مردان تهی‌دست را به بی‌همسری محکوم کرده بود. ازدواج گروهی، زناشویی با خویشاوندان نزدیک، چند شوهر داشتن و مهمان‌نوازی هت‌ریسم^۱ که از رسوم شکل‌های منسوخ کهن ازدواج نزد اقوام ایرانی بود، در اندیشه «اشتراك زن» بازتابیده است. در کل، برابری اجتماعی و احیای کمونهای آزاد روستایی کهن ایران، آرمان آنها بوده است. در منابع پسین، به‌هنگام سخن درباره مزدکیان، آنها را «عوام»، «مردم ساده»، «تهی‌دستان» و «جماعت کوچه و بازار» می‌نامند. این، جنبش لایه‌های پایین اجتماع و در اساس، جنبش دهقانان بوده است.

جنبش به‌روزگار قحطی آغاز گردید. خلق که مزدك - «مرد سخن‌پرداز و خردمند» - در رأس آن بود، خواستار گشودن انبارهای غله دولتی شد. پادشاه کواد (قباد، سال ۴۸۸ تا ۵۳۱ میلادی)، این خواست را پذیرفت و مزدك را ریزن خویش ساخت. در ایران، خودبخود، مصادره همگانی اموال اشراف و توانگران انجام گرفت؛ تنگدستان «خانه‌ها، زنان و اموال آنان را می‌ستانیدند». در منابع، از تقسیم زمین یاد نشده است. به‌گمان، سبب این نکته آنست که زمین، پیشتر نیز در تملك کمونهای روستایی بود و اینها می‌بایست تنها حکومت فتودالها و اجاره فتودالی را ملغی سازند.

قباد، نزدیک به ۵ سال از مزدکیان پشتیبانی کرد. گاهی چنین می‌پندارند که قباد، از دل و جان تعلیمات آنها را پذیرفته بوده است؛ اما توضیحی دیگر، بیشتر به حقیقت نزدیک است و آن اینکه قباد امیدوار بود بیاری مزدکیان، اشراف سپاهی و کاهنان را

۱- از واژه یونانی هت‌را که در یونان باستان به معنی زن بی‌شوهر و دارای استعداد اشرافی بوده که زندگی مستقلی داشته و بداندان که می‌خواسته می‌زیسته است - م.

ناتوان ساخته و آنان رامهار کند. این احتمال نیز هست که پادشاه، از جنبش همگانی مزدکیان می‌ترسید و برای آنکه تخت و تاجش را از دست ندهد، جسارت دشمنی با آنان را نداشت. در سال ۴۹۶ میلادی، توطئه‌گرانی که از اشراف بودند، قباد را خلع، او را در دژ فراموشی در بند نگاه داشتند، و برادرش - جاماسپ - را بر تخت نشانیدند. قباد توانست از بند بگریزد و به‌آخسونوار - پادشاه هیتالیان پناهنده شود، با او خویشاوندی سببی بیابد، از وی سپاه بگیرد و در سال ۴۹۸/۴۹۹ به ایران باز گردد و دوباره تخت و تاج را تصاحب کند. او با اشراف از در آشتی در آمد و دیگر از مزدکیان پشتیبانی نکرد. اما، تنها در سال ۵۲۹ میلادی بود که قباد بر آن شد تا کار مزدکیان رایکسر سازد و پسرش خسرو این کار را انجام داد: او پیشوایان مزدکیان را بانیرنگ به تیسفون آورد و همه آنان را کشت و پس از آن، در همه جا، سرکوبی خونین، بازداشت‌های همگانی و کشتار مزدکیان آغاز گردید.

اصلاحات خسرو

اول انوشیروان

پیامد جنبش مزدکی، تحکیم حکومت شاه بود، زیرا اشراف کهن و کاهنان، بسیار ناتوان شده بودند. خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی)، برخی اصلاحات و از جمله اصلاحات مالیاتی انجام داد. پیشتر، مالیات زمین - خراگ - به شکل جنسی و سهمی از محصول، وابسته به شرایط، آبیاری، بارآوری زمین و نزدیکی آن به شهرهای بزرگ بازرگانی، از $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{4}$ همه فراورده، ستانیده می‌شد. اما، اکنون دیگر، میزان دایمی مالیات نقدی، بی‌وابستگی به نوسان محصول، معین شده بود: از یک گریب (جریب) زمین (۳۶۰۰ آرنج مربع) زیر کشت جو و گندم، سالانه یک درهم، از یک گریب تاکستان، سالانه هشت درهم و از یک گریب شیدر، سالانه هفت درهم می‌گرفتند؛ از هر شش درخت زیتون، یا شش نخل خرماي «عراقی»، یا چهار نخل خرماي «پارسی» و یا از ده درخت میوه دیگر، یک درهم ستانیده می‌شد.

مالیات سرانه - گزیت - شامل همه قشرهای خراجگذار بود: از هر مرد (از ۲۰ تا ۵۰ سالگی)، وابسته به وضع مالی، چهار، شش، هشت و یا دوازده درهم گرفته می‌شد. چنین می‌نماید که پس از اصلاحات نیز در ولایتهایی که اقتصادشان وابسته به بود، مالیاتها را به شکل جنسی می‌پرداختند.

خسرو اول به خانواده‌های خاندانهای اشراف کهن که در نتیجه جنبش مزدکی تهی شده بود یاری مالی می‌داد. در عین حال، او تدبیرهایی هم علیه از سر گرفته شدن زورگوییهای اشراف گرفته بود. بزرگ فرماتار، که شاه همواره می‌توانست

او را عزل و نصب کند، پس از شاه، در مملکت مقام نخست را داشت. مقام ایران اسپهبد (ایران اسپهبد) حذف شد؛ اکنون دیگر سپاه در زیر فرمان چهار فرمانده ولایت‌های شمال، باختر، خاور و جنوب (اسپهبدان باختر، خورباران خراسان، ونیمروز - م.) بود که مقام‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم را پس از شاه داشتند؛ موبدان موبد، اکنون تنها مقام ششم را داشت و بدینسان، به نفوذ کاهنان نیز لطمه خورده بود. در روزگار خسرو اول، پایای افواج قشر سپاهی، یکانهای منظم ارتشی از چادرنشینان و نیزدهکده‌های نظامی در مرزهای قفقاز و خاوری، پدید آمده بود.

سیاست خارجی ایران

در سده ششم میلادی

قباد در سال ۵۰۲ میلادی، با از سر گرفتن جنگ با بیزانس، آمد (دیار بکر امروز) و فتودوسیپل (ارض روم امروز) را تصرف کرد، اما این کامیابیها، کامیابیایی گذرا بودند. جنگ ایران با بیزانس با برخی فاصله‌ها، می‌توان گفت که در همه سده ششم میلادی ادامه داشته است. خسرو اول که می‌کوشید سیادت ایران را بر راههای کاروان رو برقرار ساخته و راهی به سوی دریای مدیترانه و دریای سیاه بیابد، به سوریه یورش برد، در سال ۵۴۰ میلادی انطاکیه را تصرف کرده و آتش زد و مردمانش را به اسارت برد؛ بخشی از آنان را برای زندگی به شهر «انطاکیه خسروی» که در نزدیکی تیسفون ساخته بود، کوچانید. سپاه خسرو در گرجستان باختری نیز مستقر شد. اما، او نتوانست سرزمینهایی را که تصرف کرده بود، نگاه دارد و صلح سال ۳۶۲ میلادی، بر شالوده مرزهای پیشین پدید آمد. جنگ در سال ۵۷۱ میلادی، دوباره آغاز شد و این بار در ارمنستان که در آنجا آتش شورش تازه زبانه کشیده بود، جریان یافت. این جنگ برای ایران کامیابیهای استواری به ارمغان نیاورد، اما در دیگر سو، ایران توانست از اتیوپی - متحد بیزانس - سرزمین ثروتمند و زرخیز یمن را در جنوب عربستان بگیرد و خسرو اول برای تصرف آن سرزمین، در سال ۵۷۰ میلادی، از راه دریا به آنجا لشکر کشید. تصرف یمن، سیادت ایران را بر راههای پراهمیت کاروان رو و دریایی که بندرهای کرانه‌های خاوری دریای مدیترانه را از راه عربستان باختری و یمن و سپس از راه دریا، به هند پیوند می‌داد، برقرار کرد.

دولت نیرومند هیتالیان، میان سالهای ۵۶۳ و ۵۶۷ میلادی به دست چادرنشینان سلحشور - ترکان آلتایی - که ایران از آنان پشتیبانی و با آنان برای تقسیم سرزمینهای پیشین هیتالیان توافق کرده بود، از هم پاشید. آسیای میانه تا آموی دریا به ترکان رسید و زمینهای باختر و جنوب این رودخانه - خراسان خاوری و تخارستان - از آن ایران

گشت. اما پس از آن، مناسبات با ترکان تیره گردید، زیرا خسرو در سال ۵۶۶، حمل پارچه‌های حریر را که از چین و آسیای میانه می‌آوردند، از راه ایران ممنوع ساخت. ترکان که يك امپراتوری پهناور پدید آورده و در بازرگانی ابریشم با دولتهای باختری ذینفع بودند، با بیزانس پیمان اتحاد بستند و به يك دشمن جدی ایران تبدیل شدند. اما، در سالهای ۵۸۸ - ۵۹۰ میلادی، سپاهیان ایران به فرماندهی سپهسالار بهرام چوبین توانستند کامیابانه، هجوم بزرگ ترکان را که از آسیای میانه به‌خاور ایران صورت گرفته بود، در هم شکنند.

در روزگار هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ میلادی) - جانشین خسرو اول - سردمداران نظامی و اشراف کاهن، دوباره کوشیدند تا شاه را زیر نفوذ خود در آورند. اما هرمزد در برابر آنها به‌زمینداران کوچک تکیه و از مسیحیان که در شهرها بسیار بودند حمایت کرد. برخورد با اشراف، با کودتا و قتل هرمزد به‌پایان رسید. پسر و جانشین هرمزد چهارم - خسرو دوم پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) - در واقع اسیر سردمداران اشراف به‌سرکردگی بسطام و بندوی - خالوهای شاه - بود. در آن هنگام، بهرام چوبین با بخشی از سپاه، سر به‌شورش برداشت، خود را شاهنشاه اعلام و تیسفون را تصرف کرد. این نخستین باری بود که مردی غیر از ساسانیان، شاه شاهان شده بود. خسرو دوم به‌بیزانس گریخت و از امپراتور ماوریکی (موریک) استمداد کرد. خسرو دوم بیاری سپاهیان بیزانس به ایران بازگشت و بهرام چوبین را درهم شکست. خسرو دوم در ازای این یاری، در سال ۵۹۱ میلادی، با بستن پیمان «صلح ابدی» با بیزانس، می‌بایست بخشی از کارتلی، بخش بزرگی از ارمنستان و بخش علیای بین‌النهرین را به‌بیزانس واگذار کند. سپس خسرو دوم توانست بندوی و بسطام را از میان بردارد و سردمداران اشراف را مهار کند.

در جنگهای ایران با بیزانس، سپاهیان پادشاهیهای فرمانبردار تازی، نقشی پراهمیت و فعال داشتند: پادشاهی بنی لحم، در باختر رودخانه فرات که پایتخت آن در حیره بود، در صف ایران جای داشت و پادشاهی آل غسان در اردن امروز و سوریه خاوری، در صف بیزانس بود. اما، خسرو دوم که از افزایش قدرت پادشاهی بنی لحم بیمناک بود، در سال ۶۰۲ میلادی این پادشاهی را از میان برداشت. ای کار بدان انجامید که مرز باختری در برابر تاخت و تازهای تازیان بیابانگرد (بدویها) که از درون عربستان می‌آمدند، بی‌دفاع بماند. یورش بدویها میان سالهای ۶۰۴ و ۶۱۱ میلادی که سپاه ایران را (در زوقار - م.) در هم شکستند، چون طلیعه چیرگی بعدی تازیان بر ایران بود.

رشد اجتماعی - اقتصادی ایران

در سده ششم میلادی

مناسبات فئودالی در ایران، در سده چهارم میلادی استوار شد، اما این يك جامعه فئودالی آغازین بود که در آن، به هیچ روی همه کشاورزان در وابستگی فئودالی به خداوندان زمین نبودند و روشهای برده‌داری و پدرسالاری و کشاورزان آزاد کمونها و قبیله‌های کوچی نیز بر جای بودند. بخشی از اشراف کهن برده‌دار، اشراف فئودالی گردیده و بخشی نیز جای خود را به اشراف تازه داده بودند. در روند لایه‌بندی کمونهای روستایی، کشاورزان مرفه - مالکان زمین، از آنها سربر آوردند؛ اینان را دهقان می‌نامیدند. آنها رفته رفته، با زمینداران کوچک - آزادان (لایه پایینی قشر سپاهی)، در هم آمیختند و هر دوی آنها نام دهقان (دیہقان) گرفتند. در سده هفتم، میلادی همه زمینداران فئودالی را - هم خرد و هم بسیار کلان - دهقان می‌نامیدند.



«طاق بستان». نقشهای برجسته: بر تخت نشاندن اردشیر دوم.

ایران در سده ششم میلادی، در اعتلای اقتصادی بود و پیش از همه، آبیاری و کشاورزی‌اش رشد می‌کرد. بنابر اطلاعاتی که در منابع هست، در سده چهارم میلادی، بخش بزرگی از نباتات پرورش یافته امروز - غلات، میوه (انگور، نخل خرما و جز اینها)، گیاهان رنگدار (زعفران، روناس و جز اینها)، نباتات فنی (کتان، کنف، پنبه) و تا ۳۰ گونه گل، در ایران گسترش داشته است. در سده ششم میلادی، نباتات پرورش

یافته تازه‌ای از هند آوردند: برنج، نیشکر (دراساس، به‌خوزستان) و نیل هندی به‌کرمان. هرچند، پرورش کرم ابریشم در سده چهارم (شاید هم پیشتر) در ایران بوده، اما شالوده‌اش، ابریشم خام وارداتی (از چین) بوده است. در پایان سده پنجم یا آغاز سده ششم میلادی، فن پرورش نوغان، از آسیای میانه به‌ایران راه یافت؛ در سده ششم میلادی، پرورش کرم ابریشم در واحه مرو و در گرگان پای گرفت.

بین‌النهرین که پایتختش تیسفون - سلوکیه بود و خوزستان با شهرهای تستر، گندی شاپور و جز اینها، ولایتهایی بودند با پیشرفت اقتصادی بیشتر. اما، در دیگر ولایتهای ایران نیز که پیشرفتی کمتر داشتند، بسیاری از شهرها - ری، توز، استخر، شاپور، نیشاپور، مرو و جز اینها - کانونهای پیشه‌وری و بازرگانی بوده‌اند. بیش از همه، پیشه بافندگی (نساجی) - تولید پارچه‌های کتان، حریر، پشمی و قالی - و نیز تولید اسلحه و فرآورده‌های فلزی، برنجی و سیمین پیشرفت کرده بود. چون، راههای کاروانی که بندرهای کرانه‌های خاوری دریای مدیترانه را به آسیای میانه و چین و هند پیوند می‌داد، از این سرزمین می‌گذشت، بازرگانی ترانزیتی رشدی بزرگ یافته بود. ابریشم خام و پارچه‌های حریر از چین، ادویه، عاج، چوب صندل و سنگهای گرانبها از هند، بختور و عطریات از یمن، پارچه‌های مصری، آبگینه و اشیای گرانبها از سوریه و جز اینها، کالاهای ترانزیتی بودند. شهرهای ایران، از راه بندرهای خلیج فارس، با جنوب عربستان، اتیوپی، هندوسیلان دادوستد می‌کردند. حریر و پارچه‌های دیگر، قالی، فرآورده‌های جواهرسازی و فلزکاری و پشم از بخشهای دامداری کوهستانی و نیز غله، روغن زیتون، قند نیشکر از خوزستان و خرما، انگور و خشکبار از کالاهای صادراتی ایران بوده است.

تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران آن دوران، چنانکه باید و شاید بررسی نگردیده، و اخبار منابع محدود است. تنها در این باره شکی نیست که تضادهای طبقاتی میان دهقانان و زمینداران افزایش یافته است. ساسانیان نتوانستند مزدکیان را نابود کنند؛ مزدکیان، در مناطق روستایی ایران و بویژه در شمال، پنهانی به‌هستی خود ادامه دادند و سپس در شورشهایی تازه، خویش را نمایانیدند. مبارزه شهرنشینان، بویژه پیشه‌وران، علیه مالیاتهای بسیار سنگین و نابرابری حقوقی مردم قشرهای خراجگذار، شدت یافته بود. در نیمه سالهای پنجاهم سده ششم میلادی، شهرنشینان خوزستان سر به‌شورش برداشتند؛ شاهزاده انوشه زاد پسر خسرو اول که مسیحی بود، سرکردگی شورش را داشت. در روزگار خسرو دوم، شورشی بزرگ در نصیبین و نیز چند شورش محلی و بلوای اشراف رخ داد که در منابع، به آنها اشاره‌ای ضمنی شده است. در روزگار خسرو دوم برای نخستین بار يك بازرگان توانگر مسیحی بنام یزدین به‌مقام

ولایت‌هایی که گرفته بودند، بیرون رفتند.

شیرویه که دهها تن از اعضای خاندان ساسانی را کشته بود تا رقیبی برایش نباشد، پس از شش ماه مرد. در تیسفون، در طول چهار سال، ده شاهنشاه جایگزین یکدیگر شدند. همه آنها دست نشاندگان دارودسته‌های گوناگون اشراف بودند که پادشاهان دست‌نشانده را بنوبت، بر تخت می‌نشاندند و از تخت‌بزیر می‌کشاندند؛ سپهسالار شهروراز نیز با برخورداری از پشتیبانی امپراتور هراکلی، تخت و تاج را تصاحب کرد، اما پس از یکماه و نیم‌بزیر کشیده شد. سرانجام، رستم - فرماندار خراسان - یزدگرد سوم، نواده خردسال خسرو دوم را بر تخت‌نشاند که همه روزگار پادشاهی وی (۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی) در مبارزه ناموفق با کشورگشایان عرب سپری گردید.



ایران در روزگار واپسین پادشاهان ساسانی

در سال ۶۰۲ میلادی، در بیزانس کودتای نظامی رخ داد؛ پدر زن خسرو دوم - امپراتور ماوریکی - بدست فوکو - جانشینش - سرنگون شد و وحشیانه به قتل رسید. خسرو دوم بدست اویز قصاص قتل «پدرخوانده اش» ماوریکی، در سال ۶۰۴ میلادی به عملیات جنگی علیه بیزانس آغاز کرد. در نخستین مرحله جنگ، سپاهیان ایران به فرماندهی سپهسالاران برجسته - شاهین و شهروراز (شهر براز، شهر گراز - م.) به کامیابیهای بزرگی دست یافتند؛ سرتاسر ارمنستان، بین النهرین علیا با شهر اِدسا (سال ۶۰۷ میلادی)، سوریه با انطاکیه (سال ۶۱۱ میلادی) و دمشق (سال ۶۱۳ میلادی)، فلسطین با اورشلیم (سال ۶۱۴ میلادی)، مصر و پایتخت آن شهر اسکندریه (سال ۶۱۹ میلادی)، بتصرف در آمدند. سپاهیان ایران به آسیای صغیر هم رخنه کردند و سه بار (در سالهای ۶۰۸، ۶۱۵ و ۶۲۶ میلادی) تا بُسفور رسیدند و خود کنستانتینوپل (قسطنطنیه) را مورد تهدید قرار دادند. خسرو دوم از مونیفیزیتها حمایت می کرد، زیرا آنها در سوریه و مصر، گاه به گاه، در معرض پیگرد مذهب رسمی ارتدکس بیزانسی بودند. پارسها هنگام تصرف ولایتهای بیزانس، غنایمی سرشار و از جمله اسیرانی بسیار بدست آوردند که خزانه شاه و اشراف سپاهی را غنی تر ساخت. چنانچه، در سال ۶۰۸ میلادی، تنها درآمد نقدی خزانه شاه، ۶۰۰ میلیون درهم و در سال ۶۲۰، موجودی خزانه شاهی به سکه گرانبها، ۱۶۰۰ میلیون درهم بوده است. اما، این ثروت چون باری مرده در خزانه های شاه انباشته شده و کشور از جنگ دراز، مالیاتهای فوق العاده برای ادامه جنگ و گردآوری پس افت مالیات بیست ساله، توان و رمق خویش را از دست داده بود.

در مرحله دوم جنگ (از سال ۶۲۲ میلادی)، هراکلی (هرقل - م.) - امپراتور بیزانس - با بستن پیمان اتحاد با امپراتوری ترکان و با خزرهای گوش بفرمان خویش در شمال قفقاز، عملیات جنگی را به ماوراء قفقاز کشانید و از آنجا به عملیات تعرضی آغاز کرد. در آغاز سال ۶۲۸ میلادی، هراکلی پس از بدست آوردن پیروزی و گذشتن از راه ارمنستان، از سوی شمال به تیسفون نزدیک شد. بخشی از اشراف سپاهی ایران با برخورداری از پشتیبانی بازرگانان نسطوری که از نزدیک شدن به مونیفیزیتها ناخشنود بودند، توطئه کردند و در پی آن خسرو دوم سرنگون شد و سپس به قتل رسید. پسرش شیرویه را شاهنشاه کردند؛ او با بیزانس پیمان صلح بست و سپاهیان ایران از همه

فرهنگ ایران

ساسانی

در روزگار ساسانیان، در ایران به زبان پارسی میانه که نزدیک به زبان پارسی نوین (فارسی دری) بوده، اما دارای سیستم کتابتی دیگر - با پیدایش آرامی است - ادبیات سرشاری پدید آمد. تنها بخش کوچکی از ادبیات پارسی میانه تا روزگار ما رسیده، اما بر برخی آثار از روی دوباره نویسیهای عربی یا فارسی متأخر آنها آگاهی داریم. می‌توان از آثاری چون «ارتک و یراز نامک» که گونه‌ای «کمدی الهی» زرتشتی است، «یاتکار زریران» که بازنویسی افسانه روزگار پارتها درباره زریر قهرمان، یعنی کسی است که جان خود را در راه میهن داده است واز داستان تاریخی «کارنامک ارتشیر پاپکان» و جزاینها نام برد. داستانهای «وامق و عذرا» و «ویس و رامین» باقی نمانده‌اند، اما چکامه سرایان فارسی دری موضوع این داستانها را دوباره آورده‌اند؛ داستانهای تاریخی درباره مزدک («مزدک نامک») و درباره بهرام چوبین نیز تا روزگار ما نرسیده است، اما بر قطعاتی از آنها آگاهی داریم. سبک معروف به «کتابهای پند و اندرز» («پند نامک») یا («اندرز نامک») - مجموعه داستانهای پندآموز، قواعد اخلاق و رفتار و گهگاه، اصول اداره امور برای فرمانروایان - بسیار گسترش داشت. رساله‌هایی نیز درباره شکار و درباره مراقبت از اسب و جز اینها بوده که تا روزگار ما نمانده است. در درگاه ساسانیان، چنانچه بارید در روزگار خسرو دوم، همواره سرایندگانی بوده‌اند که دلاوریهای سروران خویش را ترنم می‌کرده‌اند. از سنگ نبشته‌های پارتی و پارسی میانه که در روزگار ساسانیان زبان دولتی گردید - سنگ نبشته‌های اردشیر اول، شاپور اول، شاپور دوم و دیگران و نیز از سکه‌هایی که نام شاهان و سالهای فرمانروایی آنان بر روی آنهاست - مطالب فراوانی درباره تاریخ و فرهنگ ایران ساسانی بدست می‌آید. «ماتیگان هزار داتستان» («مجموعه هزار داوری قضایی»)، یک اثر بسیار مهم حقوقی است. کتاب «آیین نامک» که در برگردانی سده نهم میلادی، تا روزگار ما رسیده است، تصوراتی درباره امور سپاهیگری به ما می‌دهد.

تا آغاز سده هفتم میلادی، تألیفات ویژه تاریخی نبوده است. در دربار ساسانیان، رخدادهای پراهمیت را همواره ثبت می‌کردند. آگاتی فاضل مآب - تاریخ نویس بیزانس (در سده ششم میلادی) - این نوشته‌ها را یادآوری کرده و آنها را «دست نویسه‌های کهن شاهان» نامیده است. این نوشته‌های بایگانیهای شاهان تا روزگار ما نرسیده، اما در نیمه نخست سده هفتم میلادی، دهقانی بنام دانشور که اثری درباره تاریخ ایران از پادشاهان و قهرمانان افسانه‌ای ایران کهن تا پایان فرمانروایی خسرو دوم

ساسانی - «خوتای نامک» (به پارسی دری «خدای نامه») - تألیف کرده، از آنها بهره گرفته است. متن پارسی میانه «خوتای نامک» تا روزگار ما نرسیده، ترجمه‌های عربی آن نیز که در سده‌های ۸-۹ میلادی انجام گرفته، نمانده است؛ آنچه که به ما رسیده، همانا بازنویسهای عربی و پارسی دری آن، از سده‌های ۹-۱۲ میلادی است. معماری نیز در ایران پیشرفت‌ی بزرگ کرده بود: کاخ شاهی در تیسفون، کوشک سروستان، دژ قصر شیرین و جز اینها. معماری ساسانی، در پیدایش سبک بیزانسی سده ششم میلادی، تأثیر داشته است. پیکرتراشی - نقشهای برجسته دیوارها و روی خرسنگها، به سطح هنری والایی رسیده بود؛ نقشهای برجسته نقش رستم و شاپور، تصویر پیروزی شاپور اول بر امپراتور اسیر شده رومی - والرین - و جز اینها، از اینگونه‌اند. گلدانها و میوه‌خوریهای نقره و ساغرهای دارای نقوش برجسته که هنر بزرگی در آنها به کار رفته است، مایه مباهات ارمیتاژ دولتی و دیگر موزه‌ها هستند.

سریانهای مسیحی در رشد فرهنگ ایران، در سده‌های ۴ تا ۷ میلادی، جایی پر اهمیت داشته‌اند. ادبیات سرشاری به زبان سریانی بود و سریانها همچنین تألیفاتی درباره منطق، فلسفه و پزشکی از زبان یونانی به سریانی و از سریانی به پارسی میانه برگردانیده بودند. يك پارسی که کشیشی نسطوری بنام پُل در شهری بود، مترجم پر آوازه تألیفات ارسطو به زبان پارسی میانه بوده است (سده ششم میلادی). مدرسه عالی الهیات که سریانهای مسیحی در نصیبین و آکادمی پزشکی که در گندی شاپور بنیاد کرده بودند و پس از چیرگی تازیان نیز، همچنان به هستی خود ادامه می‌دادند، آوازه‌ای بزرگ داشتند.

در روزگار ساسانیان، روابط فرهنگی ایران و هند نیز، تحکیم یافت. برخی آثار علمی و مجموعه‌های نثر ادبی - «کلیله و دمنه»، «کتاب بوذآسف و بلوهر»، «سندباد نامه» و آثاری دیگر از زبان سنسکریت به پارسی میانه برگردانیده شدند و سپس این آثار به زبان عربی ترجمه گردیدند و مردم اروپا بر آنها آگاهی یافتند.

ترتیب سنواتی رخدادهای تاریخی

ایران باستان

نزدیک به ۵۰ تا ۴۰ هزار سال پیش از گاهشماری مسیحی (میلاد)	زمان مشخص شده از راه تاریخگذاری رادیوکربنیک برای آثار فرهنگ موستیه، درزاگرس ایران - عراق.
هزاره‌های دهم - هشتم پیش از میلاد	پای گرفتن زراعت و دامداری در کردستان و لرستان
هزاره ششم پیش از میلاد	گسترش زیستگاههای زراعت‌کاران - دامداران در بخش بزرگ سرزمین ایران
پایان هزاره چهارم پیش از میلاد	پیدایش خط کهن عیلامی
سده‌های ۲۳ تا ۲۲ پیش از میلاد	نخستین یادآوری از لولوبیها و کوتیها در منابع. جنگ آنها با آکاد، آنوبانی - «پادشاه لولوبیها»
سده ۲۲ پیش از میلاد	بابل در زیر سلطه کوتیها
نزدیک به ۱۹۰۰ تا ۱۸۵۰ پیش از میلاد	ایبارتی، بنیادگذار دودمان سولماخهای عیلام، پادشاهان آنتشان و شوش.
سده ۱۶ پیش از میلاد	پیروزی بابل بر کاسیها. سستی گرفتن عیلام

پادشاهی عیلام میانه. کامیابیهای جنگی و شکوفایی فرهنگ عیلام.

سده‌های ۱۴ تا ۱۲ پیش از میلاد

پادشاهان عیلام، شوتروک - ناخونتۀ اول و کوتیر - ناخونتۀ. چیره شدن عیلام بر بابل

نزدیک به سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۱۵۰ پیش از میلاد

پادشاهی شیلخاک - اینشوشیناک
تصرفات عیلام در زاگرس و بین‌النهرین

نزدیک به سالهای ۱۱۵۰ تا ۱۱۲۰ پیش از میلاد

شکست عیلامیها از بخت‌النصر اول، پادشاه بابل، آغاز انحطاط درازمدت عیلام

پایان سده ۱۲ پیش از میلاد

مرحله آغازین استیلای جویی آشور در ایران.

سده ۹ پیش از میلاد

یادآوری از ماننا و پارسوا در منابع

سال ۸۴۳ پیش از میلاد

نخستین یادآوری از ماد

سال ۸۳۴ پیش از میلاد

برتری یافتن اورارتو در شمال باختری ایران

پایان سده ۹ - نیمه سده ۸ پیش از میلاد

آغاز دومین مرحله استیلای جویی آشور در ایران پدید آمدن نخستین ولایتهای آشوری در خاک این سرزمین

سال ۷۴۴ پیش از میلاد

پدید آمدن پادشاهی هخامنشی وابسته به عیلام

پایان سده ۸ - آغاز سده ۷ پیش از میلاد

جنگهای موفقیت‌آمیز ماننا با آشور، سکاییها و کیمریها در ایران

سالهای ۶۸۰ تا ۶۷۰ پیش از میلاد

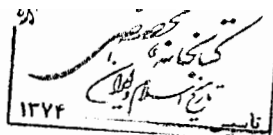
شورش در ولایتهای خاوری آشور. پیدایش ماد مستقل

سالهای ۶۷۲ تا ۶۷۰ پیش از میلاد

لشکرکشیهای آشوریها به عیلام. تاراج و ویران ساختن شوش و دیگر مرکزهای عیلام

نزدیک به سالهای ۶۵۰ تا ۶۴۰ پیش از میلاد

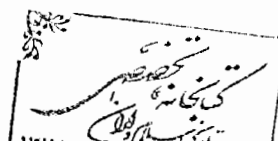
نزدیک به سال ۶۴۰ پیش از میلاد	کوروش اول هخامنشی وابستگی به آشور را می پذیرد
میان سالهای ۶۴۰ تا ۶۲۵ پیش از میلاد	فرمانبرداری پادشاهی هخامنشی از فراورت پادشاه ماد. آغاز کشورگشاییهای ماد
۶۲۳/۶۲۴ تا ۵۸۴/۵۸۵ پیش از میلاد	کیاکسار پادشاه ماد
سال ۶۱۴ پیش از میلاد	تصرف آشور بدست مادها
سال ۶۱۲ پیش از میلاد	تصرف نینوا بدست سپاهیان ماد و بابل
سالهای ۶۱۲ تا ۶۰۵ پیش از میلاد	انقراض آشور و تقسیم قلمرو آن میان ماد و پادشاهی نوین بابل
نزدیک به سالهای ۶۱۰ تا ۵۹۰ پیش از میلاد	ضمیمه شدن پادشاهیهای ماننا، اورارتو و سکاییها به ماد و بلعیده شدن نهایی آنها از سوی ماد
سالهای ۵۹۰ تا ۵۸۵ پیش از میلاد	جنگ ماد با لیدی
سالهای ۵۸۴/۵۸۵ تا ۵۵۰ پیش از میلاد	آستیاك پادشاه ماد
سالهای ۵۵۳ تا ۵۵۰ پیش از میلاد	شورش کوروش دوم پادشاه پارس علیه ماد
سال ۵۵۰ پیش از میلاد	پدید آمدن دولت هخامنشی
سال ۵۴۶ پیش از میلاد	تصرف پادشاهی لیدی بدست کوروش دوم
سال ۵۳۹ پیش از میلاد	تصرف بابل بدست کوروش دوم
سال ۵۲۵ پیش از میلاد	تصرف مصر بدست کامبیز



کودتا و پادشاهی گئومات	سال ۵۲۲ پیش از میلاد
تصاحب تخت و تاج هخامنشی از سوی داریوش اول	سال ۵۲۲ پیش از میلاد
شورشهای بابل، ماد، عیلام و مرغیان، پارت و مصر علیه هخامنشیان و سرکوبی شورشها	سالهای ۵۲۲ تا ۵۲۰ پیش از میلاد
تصرف فراکیه و مقدونیه بدست هخامنشیان و تسخیر بخش شمال باختری هند	سالهای ۵۱۸ تا ۵۱۲ پیش از میلاد
لشکرکشی داریوش اول علیه سکاییهای کرانه‌های شمالی دریای سیاه	نزدیک به سال ۵۱۴ پیش از میلاد
شورش علیه هخامنشیان در میلِت	سالهای ۵۰۰ تا ۴۹۳ پیش از میلاد
آغاز جنگهای یونان و پارس	سال ۴۹۰ پیش از میلاد
لشکرکشی خشایارشا علیه یونان. نبرد ماراتن	سال ۴۸۰ پیش از میلاد
پیمان صلح میان پارس و دولتهای یونان	سال ۴۴۹ پیش از میلاد
بلوای کوروش کوچک (صغیر)	سال ۴۰۱ پیش از میلاد
آغاز لشکرکشی اسکندر مقدونی علیه پارس	سال ۳۳۴ پیش از میلاد
نبرد گاوگامل و تارومار شدن ارتش پارس بدست اسکندر مقدونی	سال ۳۳۱ پیش از میلاد
پایان دولت هخامنشی	سال ۳۳۰ پیش از میلاد
ایران در ترکیب دولت اسکندر مقدونی	سالهای ۳۳۰ تا ۳۲۳ پیش از میلاد

مرگ اسکندر مقدونی	سال ۳۲۳ پیش از میلاد
آغاز دوران سلوکیه	سال ۳۱۲ پیش از میلاد
سلوکوس اول خود را پادشاه اعلام کرد. پدید آمدن دولت سلوکیه	سال ۳۰۵ پیش از میلاد
آغاز دوران پارت. تاریخ تقریبی پیدایش دولت پارت	سال ۲۴۷ پیش از میلاد
لشکرکشی آنتیوخ سوم پادشاه سلوکیه به سوی خاور	سالهای ۲۰۹ تا ۲۰۶ پیش از میلاد
تصرف بین النهرین بدست پارتها	سال ۱۴۱ پیش از میلاد
تارومار شدن ارتش رومی کراسوس بدست پارتها در کنار رودخانه کرهه	سال ۵۳ پیش از میلاد
لشکرکشی ترایان (تراژان) امپراتور روم علیه پارت	سالهای ۱۱۴ تا ۱۱۷ میلادی
شورش علیه پارتها در مادوپارس	سال ۱۹۵ میلادی
ازمیان رفتن پادشاهی پارت	سالهای ۲۲۲ تا ۲۲۹ میلادی
تاجگذاری اردشیر اول ساسانی در تیسفون	سال ۲۲۷/۲۲۶ میلادی
پادشاهی شاپور اول	سالهای ۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی
جنگ ایران با روم؛ اسیر شدن امپراتور روم والرین بدست سپاه ایران	سالهای ۲۵۵ تا ۲۶۰ میلادی
قتل مانی، بنیادگذار مانئیگری	سال ۲۷۶ میلادی
پادشاهی شاپور دوم	سالهای ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی

سال ۳۶۳ میلادی	صلح نصیبین میان ایران و روم.
سال ۳۸۷ میلادی	تقسیم ارمنستان و گرجستان میان ایران و بیزانس
سالهای ۳۹۹-۴۲۰ میلادی	فرمانروایی یزدگرد اول
سالهای ۴۵۰-۴۵۱، ۴۸۱-۴۸۴ میلادی	شورشهای مردم ماوراء قفقاز علیه ساسانیان
سال ۴۸۴ میلادی	شکست ایران در جنگ با هیتالیان، کشته شدن پادشاه پیروز
سالهای ۴۸۸-۴۹۴، ۴۹۸/۹-۵۳۱ میلادی	پادشاهی قباد اول
نزدیک به سالهای ۴۹۰-۵۲۸/۹ میلادی	فعالیت مزدک، رهبر جنبش مزدکیان
سالهای ۵۳۱-۵۷۹ میلادی	فرمانروایی خسرو اول انوشیروان
سالهای ۵۴۰-۵۶۲ میلادی	جنگ خسرو اول با بیزانس، رخنه پارسها به سوریه و آسیای صغیر
سال ۵۷۰ میلادی	تصرف یمن بدست ساسانیان
سالهای ۵۷۱-۵۷۲ میلادی	شورش در ارمنستان علیه سیادت پارس
سالهای ۵۷۲-۵۷۹ میلادی	دومین جنگ خسرو با بیزانس
سال ۵۹۰ میلادی	شورش اشراف به سرکردگی بهرام چوبین علیه هرمزد چهارم
سال ۵۹۱ میلادی	تارومار شدن بهرام چوبین بدست خسرو دوم بیاری بیزانس؛ واگذار کردن بخشی از ارمنستان تا دریاچه وان و بخشی از ایبریا (کارتلی)



سال ۶۰۲ میلادی

سال ۶۲۸ میلادی

آغاز جنگ خسرو دوم علیه بیزانس
لشکرکشی موفق هراکلی امپراتور بیزانس
به ایران؛
سرنگون شدن خسرو دوم و قتل او به دست
اشراف

سالهای ۶۲۸-۶۳۲ میلادی

سالهای ۶۳۲-۶۵۱ میلادی

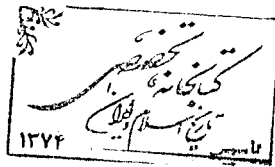
جنگ خانگی در ایران
فرمانروایی یزدگرد سوم، انقراض امپراتوری
ساسانی

مترجمان از کوشش روح‌الله یزدانی، در ویراستاری فنی کتاب

سپاسگزارند.

ح. تحویلی، س. ایزدی

منتشر می شود:



تاریخ ایران

۲

ایران در سده‌های میانه